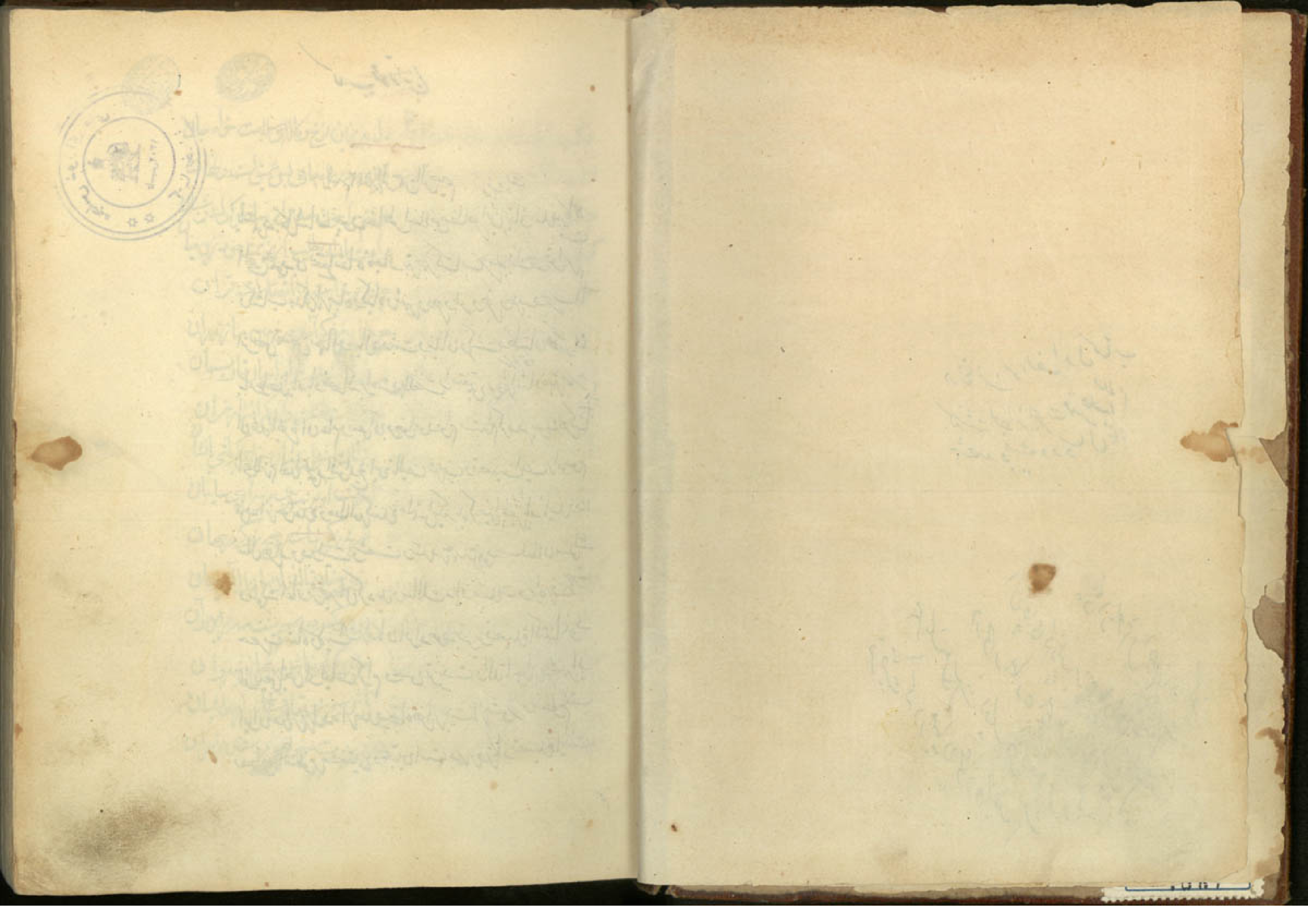


ن- ۹۶۰۸
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب محمود التواریخ
مؤلف محمود میرزا ابن فتحعلیشاه قاجار
موضوع
شمارهٔ قفسه ۹۵۸۶
شماره ثبت کتاب
۸۶۰۴۶
بازدید شد
۱۳۸۴
خطی «فهرست شده»
۹۵۸۶


در زمان مولف اول کتاب
گذشته بود از هجرت محمد علیه السلام
هشتصد و بیست و دو سال تمام



کتاب محمود تواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

بالحمد و بکل لسان چون خاطر اخلاص مظاهر این بنده صدق درگاه
الهی محمود بن فتحعلی شاه قاجار بترجمه کتاب عربی بنیاد بهی قوار رفت
و کتاب مذکور از ماه و کیاه و شهر و دهور و بحر و بر و ضرب و حرب اثار
اثر نص قصص سهال و جبال و دشت و بیابان و کشت و گلستان و شجر ...
بنا بر ملاحظه آنکه فصحا اکبر براعت و بلاغت را متضمن بود با تمثال شاهزاده محمود ترجمه را
الا شد با بهرهٔ آن عام و نفع آن بر خواص و عوام مسلّم گردید چون هر کتاب
نامی لازم لهذا محمود التواریخ این تألیف شریف و تصنیف لطیف را موسوم
نمود از خوانندگان و مطالعه کنندگان ملتمس اینکه بذکر خیر این حقیر یاد نمایند و در
سال هزار و دویست و شصت و سه در عهد محمد سلطان سلاطین
و ملوک آغاز ترجمه آن کرد بل در سالک ... در اول حکایت
حضرت شاه ولایت ... از اشعار خود بتحریر قصیده اکتفا نمود
از فیض باطن اولیای کرام و حسن تربیت والد تاجدار شهریار
ایران مدار زیاده از صد و پنجاه هزار بیت از منثور و منظوم کتب
و دواوین منظور مشفقین و محبین است در ... قصیده اینست

هم

قصیده

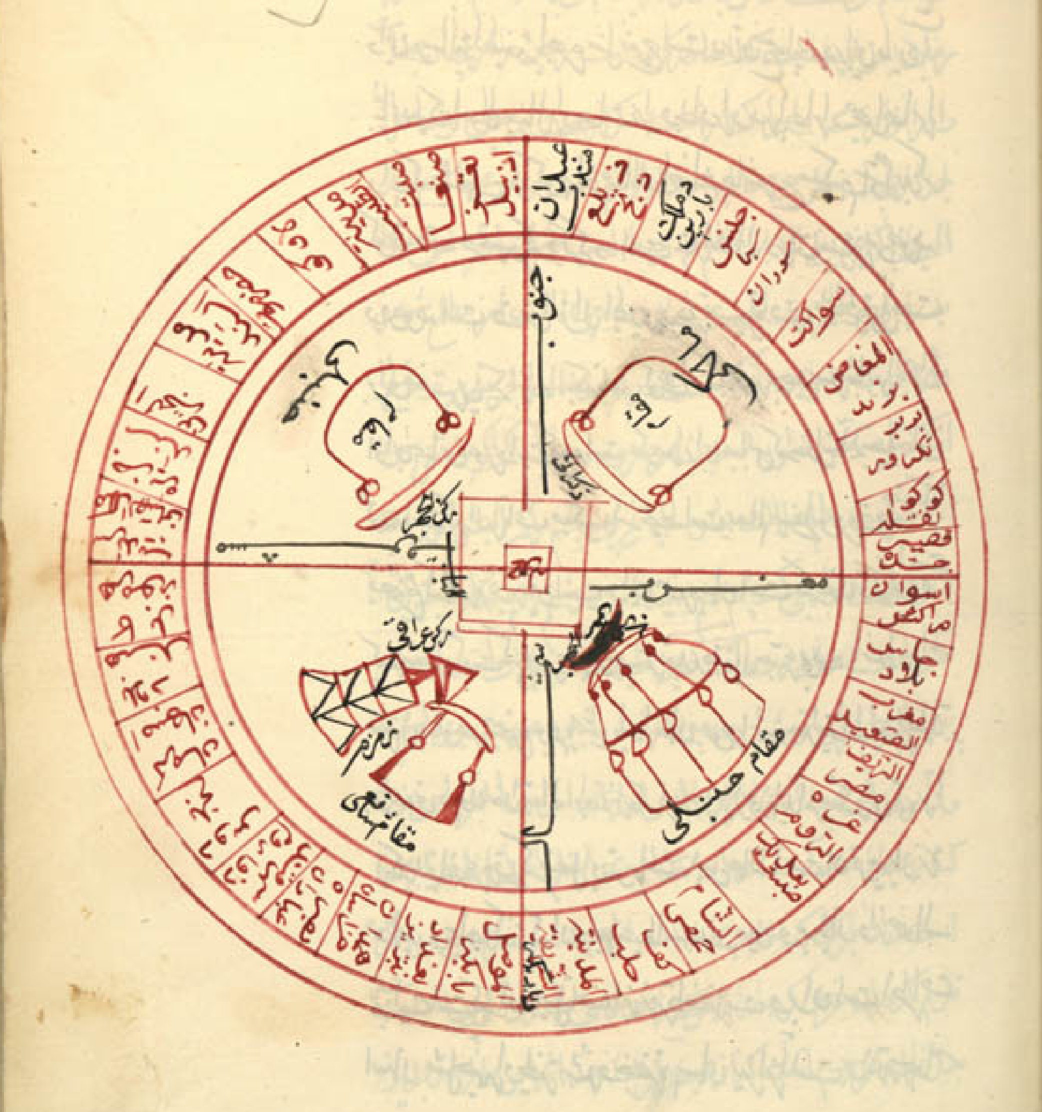
هم کین دندان و هم در خواب مانده کار ما — دل ببر زین تلخ و کالای سلامت خواه جان
لنگ لنگان بر روی منزل بسی دور و دراز — هر قدم در راه چاهی بس عمیق است و نهان
هم شکر در طعم تلخ آمد ز تغییر مزاج — هم غنم را خون حلال از سازش گرگ و شبان
کوچ کن زین محنت آباد ای برادر کوچ کوچ — راحت یاران طلب از همت خود زین میان
هم سعادت کاسته از ثابت و سیار چرخ — هم اثر برخاسته از اتصالات قران
هم رطوبت آمده خاک بیابان عیان — هم مثل در خشکی آمد در زمین مازندران
بس نفاق و فتنه‌ها بود از آدمی تا آدمی — در فتنه‌ها باشد بلا از آسمان تا ریسمان
هست استعداد کو هر شر طاهر به هر نیم و یتیم — از یکی تحت الحنک وان دیگر افسار خران
آستین افشان از این اشکال بی بود و خیال — بی نشان باش از نشان خواهی که باشی با نشان
تن بلا بر تو این خورشید دهر کن دل اصلاح — تا بدست آورد زین چتر بر سر آری سایبان
بر صفات کم نگر بر دل تنهای رنگ رنگ — غیر بی‌رنگی نباشد هیچ رنگی در جهان
بگذران دوران تو را نوبت نباشد بیشتر — زین چنان تا الحال ماندهٔ آخر زمان
برکلیسا گر روی خجلت مدار از آن و این — چون بکعبه در رسی منت منه بر این و آن
هر قدم بخشی نگر دعوی سخن حاتم سخا — هر قدم که بیش نباشد در محل نوشیروان
زین نظر از نهایت سال در شعبان سال ۱۲۶۰ مرز — باش بیمرخ و بتعاقب ای عاز از باج عیان
گر نوازد و آشنا بند که از کف منند — در حضرت برخوانده ز بردستان ایران

این همه دامست سر رشته نمی‌گذارد عزم است / این همه سند است در میدان ملیحون صولجان
قبلهٔ خود کرد است که باشی متقید بر خدا / سد راه او کم بتر بیت بارهٔ آستان
در زبان دانستی و در سنکان را جست آن / ظاهر و باطن یکی بابت بودن جاودان
هر که او کند مرتع آن بنا شده در حق / از کشیدن بشکند پشت همتش زین کمان
هر چه دارد عدو تصور آنکه در هر چه جست / موج این جمله صور از بحر آن مکان
چون الحق پیوست سالک هر چه کوه و نه هفت / این شتر را میکند آنجا که خود لعل ساربان
بر هوای حرص در آتش نباید سوختن / ابروی تا که مارا هست در این خاکدان
دست او کوتاه ماند از دامن سلطان بن / شرح حال عرض کن بر پادشاه کامران
الکن آن سنگی که با حکمش سبک آید جبال / الجهان نه دری که حلمش بر فلک اعلا کران
نهر او نار جهنم مهر او باغ بهشت / دارم او از قهر و مهر عالم جهنم و جنان
تا قیامت کر بکاوی در نیابی بکذری / از زمین در مکاهش تیر باید و سنان
بسکه کاهیدم ز ضعف بسکه بهادر قفس / کز جانب همچو تیر آن که آرد کمان
ظلم را علت جرم نه اکر مجرم نیست / رحمت حق بر غضب سبقت کرفته هر زمان
شرط انصاف است در دوران شاه شما / ماه و سال لکن هم بر بندهٔ آخر زمان
هر وقت جو روی نه بجوی است بر اهل طریق / ای خدا بجو عاجز جرمی ندارم بیکران
شاد در حالت خراسانم هم بر نو بوده بود / غم بنا باید داشتن انجا که باشد مهربان

ازکرم

از کرم باز بخشد آن خداوند کریم / باشی با مجموع دولت خرم و جانم مهربان
بخشد و نه عمر عمر خلا چند آنکه خواهی خواهی / کر بخشائی ز بعد انتفاع این بیان
بر درهمی پیش از شما تنهای اعدا رحمتی / تا که آسوده شوم از این بلای ناگهان
در بهار دولتت خرم کل آمال من / بشکفد اندر بهار آن کل ز بحر بوستان

و بعد بنده ستی که خالق خلق و بر تدبیر و تحقیق که تمیز داده است پادشاهان و
رعایا را بتخصیص دادن ایشان بهمتهای عالیه و خلقتهای سنیه از کتب
در غیب شده الفه را اطلاع بامور غامضه خفیه پس در این وقت اشاره
نمود برای فقیر حقیر انکسر که طاعت وی لازم است بهمه که عبارت باشد
از شریف عالی مولوی امین ناصح سید مالک محل وی سینه ثنا عالی
المؤید مولانا نایب السلطنة الشریفة در قلعهٔ حلب منصور محروس
اعز الله انصاره در شهور جمعه و اعلی اشاره که بسازم برای وی
دایرهٔ مشتمله بر دایرهٔ زمین که واضح و بیان کند اجزا که در آن است
از طول و عرض و بلاد و غیره تا بجهة کمال آن جناب بر اینکه این
این حقیر بر این امر توانا دار هست نمود الله چنین نیست زیرا که
این حقیر در دایرهٔ ناس حقیر بلکه احقر پس بنابر این حقیر شروع نمود بمطالعه
کتب حکما و تصانیف علمای هیئة مثل شرح تذکره مصنف خواجه



نصیر طوسی و جغرافیا بطلیموسی و تقویم البلدان کتاب بلخی و مروج الذهب کتاب مسعودی
و عجایب المخلوقات کتاب ابن اثیر جوزی و کتاب مسالک و ممالک مصنف مراکشی و کتاب
الابتداء و غیرایشها از کتب معتبره برای تفصیل مطلوب و معلوم است که بسیار کتب مصنوع عند
مابین ناس در این خصوص خالی از خلل و التباس نیست و این امر معلوم است لکن دفع حسن
است و الله سبحانه و تعالی آن است خطا بخشنده و پوزش پذیر و آن است موفق و هادی
کننده برای اصلاح قول و عمل و بتحقیق کرمز وضع نمودیم این دایره را مستعینا
بالله در صورت شکل زمین در طول و عرض با اقالیمش و جهاتش و بلدانش و
صفاتش و هیئاتش و اقطارش و طرفها و درهایش و حدایقش و ابادانیها و خرابیها
و جبالها و تپها و سایر عجایبها و غرایبها و موضع جمیع مملکتها و اقلیمها و ذکر کردن
آنچه در آنها و مابین آنهاهست از بر و بحر و ذکر طوایف منقسمه در این جهات
و اقطار و سد ذی القرنین برای یاجوج و ماجوج چنانکه در نص کتاب فرموده
و بالله سبحانه الاعتصام و هو حسبی علی الدوام و منه اسئل السداد و التوفیق
انه اولی الاجابة و التحقیق و اینست صورت دایرهٔ مذکوره کاری

و این رساله لطیفه با همه مثل شرح است در توضیح ابجد و برای دایره است
بیان میکند احوال جبال را و جهات را و بحار را و دریاها را و صحراها را
و انچه که مشتمل است بر کوهها و جهاد الله الهانا و ما شروع میکنیم اکنون بذکر
کوه قاف و بتحقیق که ذکر کرده است خدا تعالی در کتاب عزیز خود
و فرموده است ق والقرآن المجید و در تفسیر قاف شش قول است
برای مفسرین یکی از آنها اینکه قاف کوهی است از زبرجد سبز بنا بقول ابو صالح
از ابن عباس و روایت کرده است عکرمه از ابن عباس که خدا تعالی جبلی خلق
کرده است که او را قاف میگویند که محیط است بعالم سفلی و عروق او متصل است
بصخره که در زیر زمین است و این صخره همان است که لقمان ذکر کرده است
که بپسر خود گفت که ای پسر من اگر حسنه بقدر مثقال حبه بوده باشد از دانه
خردل و تو در صخره بوده باشد یا در آسمان بوده باشد خدا تعالی او را حاضر
برای تو میکند خدا تعالی اراده نماید که قریه را زلزله نماید امر میکند این کوه را
اینکه بجنباند عرقی که متصل این قریه است پس همان ساعت ان قریه بلرزه
در آید و مجاهد گفته که ان جبل محیط است بزمین و بر جاده و از ضحاک
روایت است که ان جبل قاف از زمرد اخضر است و بر آن است اطراف
آسمان مثل خیمه او لخته شده و خضرة آسمان نیز از آنست والله سبحانه

هو العالم

هو العالم و اما ذکر بحار و دریاها پس بدانکه اعظم بحار و دریاهای
زمین بحر محیط است که احاطه کرده است زمین را از چهار جهات
و لعمرانا رزقنا و لعلنا کنار رغبت مکرر بجهت زمین و ساحل
بحر از جهت خلو یعنی خالی بودن بحر مظلم است و هو محیط کاحاطه
المحیط بالارض یعنی ان بحر مظلم هم محیط است مثل احاطه بحر محیط
بر زمین و ظلمتی در جهت شمال و جنوبی است از مطلع شمس
و از مغرب شمس و بدانکه حکمت در بودن اب بحر شور و مالح
اینکه تا متعفن نشود بسبب مرور و عبور ایام که اگر متعفن شود
از تعفن وی عالم هلاک میشود اما بعضی حکما گفته اند که ابش شور است
بدین جهت و بدانکه جرم شمس سیال است و شمس را هم نگاه نمیتوان داشت
مگر بنمک و شور و بدانکه عین الحیات در ظلمات است که خضر
پیغمبر علیه السلام از ان نوشیده و عین الحیات ما بین مغرب و جنوب است
در دریای محیط است عرش ابلیس لعنة الله و اما نهرهای بزرگ
که از محیط اخذ کرده اند و ان شش نهر است اعظم و اطول انها بحر فارس
است و ان بحر عجم که منشعب شده است از محیط شرقا از زمین چین بطرف
قلزم که در ان غرق کرد خدا فرعون را و صوبی راه ان کوهها منشعب شده
بعد از ان بحر روم است که از محیط غربا از حد اندلس و از حد بربر

تا اینکه مخلوط بخلیج قسطنطنیه شود واما وقتیکه از لسان قلزم بحد
چین بخط مستقیم ملاحظه کنی مقدار مسافت دویست منزل است همچنین
اگر خواهی که قطع کنی از قلزم بطرف بحر مغرب بخط مستقیم مسافت ما بین
صد و هشتاد مرحله است واگر خواهی که قطع بکنی از قلزم بجانب عراق در بر
بخط مستقیم بزمین سماوه مسافت یکماه راه است واز عراق بنهر بلخ مسافت
دو ماه راه است واز نهر بلخ الی آخر بلاد اسلام در حد فرغانه زیاده از
بیست مرحله است واز اینجا ببحر محیط از آخر جانب چین بقدر دو ماه راه است
واما بحر روم که آن اخذ از محیط مغرب است چنانکه گذشت ما بین اندلس و طنجه
تا اینکه منتهی شود به ساحل بلاد شام و مقدار مسافت که ذکر شد مسافت چهار ماهه
راه است واین دریا مستقیم تر است از بحر فارس فصل در ذکر
مسافات است پس از مصر تا اقصای مغرب صد و هشتاد مرحله است و ما بین
اقصای مغرب تا اقصای مشرق چهارصد مرحله است واما عرض زمین از اقصای
حد شمال در حد جنوب از ساحل بحر محیط تا بجای یاجوج و ماجوج بعلامت از
زمین [illegible] از پشت صقالبه و زمین بلغار [illegible] و بکذرد بیلاد روم
تا بلاد شام و ارض مصر و نوبه [illegible] ما بین بلاد السودان و بلاد
زنج واقع شود تا اینکه منتهی شود ببحر محیط پس اینست خط ما بین جنوب
زمین و شمال وی واما مسافت این زمین از طرف یاجوج و ماجوج تا بحر چین

بلغار

بلغار از صقالبه چهل مرحله است واز زمین صقالبه در بلاد روم تا بشام شصت
مرحله است واز شام تا بمصر سی مرحله است واز انجا تا بنوبه هشتاد منزل است
واما ما بین یاجوج و ماجوج و ما بین بحر محیط در جانب شمال و ما بین سودان
و بحر محیط در جانب شمال هیچ عمارت نیست و حیوان نیست و نباتات نیست
و معلوم نیست مسافت این دو دریا تا بمحیط که چه قدر راه است بجهت اینکه هیچکس
نیست که انجا راه رفتن از گرمی و برودت و از گرمی و برودت هوا است که در انجا
معمور نیست و جمیع ما بین المشرقین و مغرب پس جمیع انها معروف و بحر محیط
محیط است بجهت انها مثل طوق و بحر روم نیز از محیط منشعب است و بحر فارس
نیز از محیط است واما بحر الخزر پس آن از محیط منشعب نیست
و از غیر محیط نیز منشعب نیست بلکه خودش مخلوق است در مکان خود جداگانه
[illegible] لکن ببحر محیط ریخته میشود بواسطه خلیج قسطنطنیه و آن
بحر [illegible] است و از آن [illegible] دیلم [illegible] و به طبرستان و جرجان [illegible] واما
بحیره خوارزم آن هم چنین است پس این چهار بحر عظیم اند در روی
زمین و مقدار ارض زنج و بلاد انها خلیجها هست که منشعب است
از محیط و همچنین از پشت ارض روم بسیار خلیجها و نهرها است لکن
ذکر نمیشود بجهت کوچکی انها از این دریاها و نیز از بحر محیط نهرها
منشعب شده تا اینکه منتهی شده به ظهر ارض صقالبه بقدر دو ماه راه

است و قطع میکند ارض روم بسوی قسطنطنیة تا اینکه واقع میشود در بحر روم

و امّا ارض روم پس حدّ آن از ابی بحر محیط است تا به بلاد جلالقه و ارض افرنجه

و رومیه و اثیناس تا بقسطنطنیة و امّا الروم المحض من حدّ رومیه

الی حدّ الصقالبه و الخزر متعلّق او است تا بملک روم از افرنجه و جلالقه و غیر اینهای

اینها مختلف است جز اینکه دین اینها همه یکی است و مملکت یکی است همچنانکه در

مملکت اسلام السنة مختلف است و لکن ملک یکی است و امّا مملکت چین

بنا بزعم ابو اسحاق فارسی و ابو اسحاق ابراهیم بن البکین حاجب ملک خراسان

چهار فرسخ تا سه فرسخ است و چون از ابتداء خلیج بکیرند تا اینکه منتهی شود به

دیار اسلام ما وراء النهر پس آن سه ماه راه است و چون از حدّ مشرق بگیرند

تا بحدّ مغرب در ارض تبت و ممتدّ در ارض تغزغز و خرخیز پس آن چهار ماه است

بنا اینکه در ارض چین مملکت ها و السنه مختلفه است جمیع ترکها از تغزغز

و خرخیز و کیماک و غز و خزلجیة السنه اینها یکی است و مملکت چین کلّ آنها

منسوب است بملک مقیم در قسطنطنیة و همچنین است مملکت اسلام

منسوب است بملک مقیم ببغداد و مملکت هند منسوب است بملک مقیم

بقنوج و در بلاد اتراک ملوکی هست که هر یکی مختص بمملکتی است

و امّا غز پس حدّ ایشان ما بین الخزر و کیماک و ما بین

خزلجیة و اطراف بلغار است و حدّ دیگر ما بین جرجانیه تا پرآب و

اسبیجاب و دیار الکیماکیة است و امّا یاجوج و ماجوج پس ایشان در ناحیهٔ

شمال است و در میان کیماکیة و صقالبه و الله سبحانه هو العالم کوههای عظیم

و بلند است که از آنها دواب نمیتوانند برآیند مگر مردم و ابو اسحق حاجب صاحب

خراسان گوید که بر سر این کوهها بار نمیتوان برد مگر بر پشت مردم و بر پشت

بزها و صوم و بز و این کوهها به هفته و یا ده روز میباشد و امّا

خرخیز پس حدّها ما بین تغزغز و کیماک است و امّا تغزغز پس جماعتیست

ما بین اطراف تبت و ارض خزلجیه است و چین ما بین بحر محیط و تغزغز

و تبت و خلیج فارس است و امّا صقالبه پس این عریض است و طویل

است دو ماه راه است در دو ماه و بلغار شهر کوچکی است اعمال

بسیار نیست و مشهور است در روس قومی است بنا حید بلغار و طاء

از ترک امّا ما بین خزر و روم و امّا ایشان و الخیاکیه میگویند

و ایشان الحاذ نیست بسیار ایام و امّا خزر پس اینها نوعی اند از ترک

در کنار بحر صوصف و امّا اتل انما طایفه اند قدیم و ایشان

مسمّی باسم نهر هستند و ایضاً شهر ایشان نیز مسمّی باتل است و این

شهر سه قطعه است نصف در دو سه قطعه مملکت بزرگ و این شهر نیست ما بین

الخزر و الخیاکیه و صریر و امّا تبت پس آن زمینیست ما بین چین

و طول وی از تبا بعد است طول یمن والله اعلم و اما جنوب زمین آن
بلاد سودان که در اقصی مغرب است در بحر محیط است پس این بلاد منقطع
است و ما بین آنها مملکت نیست غیر از اینکه حد وی از آب بحر محیط متصل است
و حد وی از آن به صحرا و هیچ نبات و علف و حیوان پیدا نیست و همچنین
خالی از عمارت است بجهت شدت حرارت و گفته اند که طول ارض ایشان
هفتصد فرسخ است و طول آن از عرض وی بیشتر است و اما زمین
نوبه پس یک حد وی منتهی میشود به بلاد مصر و یک حد وی منتهی میشود
به صحرا و یک حد وی منتهی میشود به بلاد سودان و بلاد مصر و یک حد
وی به ارض بجه است و اما ارض بجه پس بلاد ایشان اصغر است و اشیا در
ما بین حبشه و نوبه است و اما حبشه پس آن در کنار بحر قلزم است
و آن بحر فارس است پس منتهی میشود یک حد وی به بلاد زنج و یک حد
وی به بریه که مابین نوبه و بحر قلزم است و یک حد وی به سوی نوبه
است که ذکر آن آمده است و اما ارض زنج پس آن اطول بلاد
سودان است و آن متصل بممالکی نیست از ممالک اسلام غیر بلاد حبشه
و آن در محاذی یمن است در جهت جنوب الی محاذی ارض هند و اما
و فارس و کرمان

ارض

ارض هند پس طول آنها از عمل مکران در ارض منصوره و بدهه
و سایر بلاد سند تا اینکه منتهی میشود به قنوج بعد از آن میگذری
به ارض تبت تقریبا چهار ماه و عرض وی از بحر فارس به ارض
قنوج تقریبا سه ماهه راه است و اما مملکت اسلام پس
طول آن از حد فرغانه تا اینکه قطع کند خراسان و عراق و دیار
عرب تا بکنار یمن تقریبا پنج ماه راه است و عرض آن از بلاد
روم تا اینکه قطع کند شام و جزیره و عراق و فارس و کرمان را تا به
ارض منصوره تا به شط بحر فارس چهار ماه راه است و بدرستی که ما ترک
کردیم در ذکر طول بلاد اسلام از حد مغرب تا به اندلس بجهت اینکه آن
مثل کم است از لباس و نیست در طرف مغرب و شرق وی
اسلام بجهت اینکه وقتیکه تو بگذری از مصر در ارض مغرب میشود
جنوب مغرب بلاد سودان و شمال وی بحر روم پس ارض روم هر چند
صلاحیت دارد اینکه از زمین فرغانه تا به ارض مغرب و اندلس
بوده باشد پس بنابراین مسافت میشود تقریبا دویست مرحله و زیاده
بجهت اینکه از اقصای مغرب تا به مصر تقریبا نود مرحله است و از مصر
تا به عراق تقریبا سی مرحله است و از عراق تا به بلخ تقریبا شصت مرحله
است و از بلخ تا فرغانه تقریبا بیست مرحله است والله اعلم

فصل در بیان صفت زمین است و در ذکر تقسیم ربع است
بغیر از آنچه کی در پیش گذشت چنانکه خدا تعالی فرموده الم نجعل الارض
مهادًا والجبال اوتادًا ونیز گفته است خدای عز من الذی جعل لکم الارض
فراشا والسماء بناء ونیز فرموده والله جعل لکم الارض بساطا بدانکه
جماعتی از مفسرین گفتند که معنای مهاد و بساط قرار است بر آن و تمکن
در آن و تصرف در آن و همچنین اختلاف کرده اند در مقدار هیئت
ارض و شکل وی پس بعضی از ایشان ذکر کرده اند که آن مبسوط است
مستوی السطح در چهار طرف شرقًا و غربًا و جنوبًا و شمالًا و کمان
کرده بعضی از ایشان که آن در هیئت مایل است و بعضی گمان کرده است که
آن در هیئت طبل است و بعضی ذکر کرده است که آن شبیه بنظر کروی
است مثل هیئت قبه و بدرستیکه آسمان مرکب است بر اطراف آن
ولیکن آنچه که جمهور بر آن رفته است آنست که ارض مستدیر است
مثل کره و آسمان محیط است بدو از هر طرف مثل المحیط بیضه بمغز
خود پس صفره در زردی وی بمنزلهٔ ارض است و بیاض وی بمنزلهٔ
آسمان است و جلد وی بمنزلهٔ آسمان سوای اینکه خلقت وی نیست
در آن استطاله مثل استطاله بیضه بلکه وی مستدیر است
مثل استداره کره مستوی الخرط حتی اینکه گفته است مهندسین ایشان

حتی

حتی اینکه مهندسان ایشان گفته اند که اگر کنده شود وجه زمین هر اینه بوجه
دیگر برسد اگر مثلا سوراخ شود ارض اندلس هر اینه سوراخ شود
بارض چین و بعضی گمان کرده که زمین مقعر است وسط مثل جام است و
اختلاف کرده اند در عدد زمینها خدای عز و جل فرموده که اصدق القائلین است
الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن پس احتمال هست که
این تمثیل در عدد و اطباق پس در بعضی اخبار آمده است که بعضی از او بالای
بعضی است و غلظت هر زمین بقدر پانصد سال راه است و هر زمینی را
نبی هست همچنانکه هر آسمان را نبی هست و بعضی گمان کرده که در زمین
چهارم حیات اهل جهنم است و در زمین ششم حجاره اهل نار است
و هر کس که خواهد تفصیل این را بکتب وهب بن منبه نظر کند و بر کتب
کعب و امثال نظر کند و از عطاء بن یسار روایت شده که در هر
زمینی آدمی هست مثل آدم شما و نوح هست مثل نوح شما و ابراهیم
هست مثل ابراهیم شما والله اعلم و این قول العجب از قول فلاسفه
نیست و انتساب بسیار است چنانکه ماه بسیار است پس در
هر اقلیم شمسی و قمری هست و نجوم هست و تنها گفته اند که زمینها
بابیکر چسبیده اند و اهل نظر از مسلمین بدین قول رفته اند و بعضی

از بعضی گفته‌اند که ارضین سبع بر انخفاض و ارتفاع است مثل درجه‌های
نردبان و بعضی گفته‌اند که زمین منقسم به پنج قسم است منطقهٔ شمالی
و جنوبی و مشرقی و مغربی و وسطی و بدانکه اختلاف کرده‌اند
در مبلغ زمین و قدر وی پس از مکحول روایت شده ما بین انتهای دنیا
از اعلی تا بنا بر امدخی بقدر پانصد ساله راه است و دویست از این خراب است
و دویست از این بر است که احدی در آن ساکن نیست و هشتاد از آن
یاجوج ماجوج است و بیست از آن سایر خلق است و از قتاده روایت
شده که دنیا هزار و دویست و بیست فرسخ است پس ملک سودان
دوازده هزار فرسخ است و ملک روم هشتاد هزار فرسخ است و ملک
عجم و ترک سه هزار فرسخ است و ملک عرب هزار فرسخ است
و از عبدالله بن عمر مرویست که ربع از جماعت سودان که لباس نپوشند بیشتر
است از جمیع مردم و بطلیموس گفته که مقدار قطر زمین و استداره وی
بتقریب صد هزار و هشتاد هزار اسطانوس است و اسطانوس بیست
و چهار هزار میل است پس بنا بر این حکم هشتاد هزار فرسخ است و هر فرسخ
سه میل است و هر میل سه هزار ذراع است بملکی و هر ذراع شش شبر است
و هر شبر دوازده انگشت است و هر انگشت پنج جو است از جو است و اسطانوس

محمد

چهار صد ذراع است و بطلیموس گفته که قطر زمین هفت هزار و ششصد
سی میل است پس دو هزار و پانصد فرسخ و چهل و پنج فرسخ است است
ثلث فرسخ است و گفته‌اند که بسیط ارض کلها صد هزار و هشتاد هزار
فرسخ است پس اگر این حق باشد پس آن وجه‌ها است از حق و اگر قیاس باشد
و با استدلال باشد پس نزدیک است ایضا به حق والله اعلم و اما قول قتاده
و مکحول پس موجب علم یقینی که قطع بوی باشد نیست و بدانکه اختلاف کرده‌اند
در بحار و میاه و انهار پس روایت کرده مقاتل که خدای تعالی بحار را
و شور خلق کرده است و خدای تعالی آب را از آسمان شیرین نازل کرده چنانکه
فرموده است که افرایتم الماء الذی تشربون ءانتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون
لو نشاء جعلناه اجاجا فلولا تشکرون و نیز فرموده وانزلنا من السماء ماء
بقدر فاسکناه فی الارض پس هر آب شیرین است خواه ماء چاه باشد و خواه
ماء نهر باشد همه از آسمان نازل شده و چون قیامت بر پا شود خدای تعالی یک
ملکی فرستد و با آن طشتی باشد که بزرگتر از [illegible] پس جمع میکند همه
این انهار را پس رد میکند همه انهار را به بهشت و بدانکه گمان کرده است اهل
کتاب که چهار نهر را از بهشت اخراج کرده‌اند یکی فرات است و دوم سیحان و سیم
جیحان و چهارم دجله گمان کرده‌اند که منبع نهر بهشت در مشرق زمین است

بهشتند

در روایت شده است که بعد سه کرات جز زمین بود در عالم هوی پس زحانی دیده شد
مثل شتر بارین پس کعب گفت که آن از بهشت است پس اگر آن حق باشد پس
جنة الخلد نیست بلکه جنة دنیا است و بدانکه در زمین دو قطعه است که آب از
استحالات است پس طعم هر آب بطعم زمین آنجا است و ما انکار نمیکنیم قدرة
خدا که چنین عمارا از رجال الجبال برکرد باشد چنانکه نطفه را علقه و علقه را مضغه
و هکذا از حال بحال میگردانند تا اینکه انسان شود چنانکه خواسته پس تعدد شده
و عجلی چنین اصل الحیات دارد و نیز اختلاف کرده اند در ملوحت آب دریا
پس نوعی گفته که بعد سه که آب مکث و عمل آیا آفتاب و انتاب بر [illegible]
پس بسبب حرارت شور گردید و تلخ شده و آنچه شیرین است لطیف [illegible]
است هوا برای اشکال پس آنچه غلیظ و کثیف [illegible] است [illegible] است و بعضی گمان
کرده است که در رجوع حق است که تغییر آب بعد [illegible] گردیده است بعضی از
آن شور و بعضی از آن شیرین و بدانکه اختلاف کرده اند در مسئله جزر
پس ارسطاطالیس گمان کرده است که علت این از آفتاب است وقتی که
باد بر خواست و بر گردید از آن مد میشود و چون باد ناقص شد و ساکت
گردید جزر حاصل میشود و کیادش گمان کرده که علت مد بسبب [illegible] شده
انهار است [illegible] و جزر بسبب سکون انها است و بعضی از حکمای

کمان کرده

کمان کرده که علت مد بسبب امتلاء قمر است و جزر بسبب عدم امتلاء و محاق است یعنی بر
نقصان و عدد [illegible] انهار دار [illegible] است که [illegible] کرده است
بر دریاها چون [illegible] میباشد و چون بیرون آورد
جزر میباشد پس اگر این صحیح باشد اعتقاد آن اولی است از غیر
آن از اعتبارات که [illegible] نیست و اگر کسی گوید که این خلاف عبارت
است از [illegible] است [illegible] است و این در فوق
امتلاء قمر است [illegible] میان انهار موافقت پیدا شود و مطابقت
حاصل شود این مذهب حسن است والله سبحانه هو العالم بدانکه
اختلاف کرده اند در جبال و کوهها حقتعالی فرموده و القی فی الارض
رواسی ان تمید بکم و نیز فرموده ق و القرآن المجید بعضی از مفسرین گفته
که از جبل قاف تا آسمان [illegible] است [illegible] و بعضی
گفته که آسمان [illegible] محیط است و بعضی گفته که از پس قاف عوالم هست
و خلایق هست که [illegible] کسی غیر الله و بعضی گفته که [illegible]
از [illegible] آخر [illegible] است و حکم آخرت است و آفتاب بر او میتابد و [illegible]
میکند و قاف سائر میباشد از زمین آفتاب را و بعضی گمان کرده که
جبال [illegible] زمین است [illegible] زمین است و بدانکه اختلاف

کرده اند در مسافت زمین اما ندیدم پس اکثر ایشان گمان کرده اند که آب محیط
است بزمین و این ظاهر است و آب محیط است بهوا و هوا محیط است به
نار و نار محیط است باین آسمان دنیا بعد از آن آسمان دوم بعد از آن آسمان
سیم تا بآسمان هفتم بعد از آن محیط است بهمه اینها فلک کواکب ثابته
بعد از آن محیط است بهمه اینها فلک اعظم الاطلس مستقیم بعد از آن محیط است
بهمه اینها عالم نفس و فوق عالم نفس است عالم عقل و فوق عالم عقل است عالم
روح و علم و فوق عالم روح است حضرة الهیة و آنست قاهر فوق عباده و هو
الحکیم الخبیر و بنا بر قاعدهٔ مذهب ندیما لازم می آید که در زیر زمین آسمان باشد
چنانکه در فوق آسمانها است و روایت شده که چون خدا تعالی زمین را بیافرید
مثل کشتی در روی [illegible] متحرک بود پس خدا تعالی ملکی را فرستاد تا اینکه
بزیر زمین داخل شد و از برکتفش نهاد بعد از آن دستهای خود را بر دو
آورد یکی از آن در مشرق و دیگر از آن در مغرب است بعد از آن زمین سبع را
بدستش گرفت و ضبط نمود پس قرار گرفت و اما پایهای آن ملک قرار
در جای نیست پس خدا تعالی خلق کرد گاوی را که در وی چهل هزار شاخ
داشت و چهل هزار پای داشت پس هر دو قدم ملک را قرار داد بر کوهان
گاو و [illegible] ملک را از بر کوهان نگرفت پس خدا تعالی یاقوت اخضر از

جنت

جنت فرستاد که غلظت وی بقدر هزار ساله راه است پس آن را بر کوهان
گاو نهاد پس قدمهای ملک بر آن یاقوت قرار گرفت و بدانکه شاخهای
آن گاو خارج شده است از اقطار زمین تا بتحت عرش و سوراخهای
بینی آن گاو در سوراخ آن یاقوت است که در تحت دریاها است
و وقتی که آن گاو نفس بر می کشد آب دریاها مد میشود
و وقتیکه آن گاو نفس را بر می آورد جزر حاصل میشود
پس مد و جزر دریاها بسبب اینست و بدانکه قدمهای آن گاو را قرار
نبود پس خدا تعالی تخته از ریگ بقدر غلظت هفت آسمان و هفت
زمین پس قدمهای او بر روی تخته ثابت شد پس بدانکه تخته را استقرار
نداشت پس حق تعالی ماهی خلق کرد که نام او بهموت میگفتند پس آن تخته را
بر پشت آن ماهی نهاد و این ماهی بقدر قوت خدا بر بحری بسته
که غلظت آن مثل آسمان و زمین است گفته اند که ابلیس لعنه الله علیه
بر این ماهی در افتاد و بوی گفت که خدا تعالی خلق کرده خلق اعظم
از تو پس چرا دنیا را از پشت نمی اندازی پس آن ماهی قصد نمود که همه را
که در پشتش هست بیندازد پس خدا تعالی پشه در برابر چشم وی
خلق نمود پس او را مشغول نمود و بعضی گمان کرده که خدا تعالی مسلط کرد بر وی

ماهی بعد از رجب و او را مشغول نموده بود و آن همیشه ناظر است باران
و از آن میترسد و بعضی گفته‌اند که خدای تعالی جبل قاف را از یاقوت
رویانیده است و آن جبل از زمرد اخضر است و برای وعسر وروی
زمین‌ها هست و خدای تعالی از آن جبل جبال بلند بسیار رویانیده
است همچنانکه اشجار را از عروق اشجار میرویاند و بدانکه وهب بن
منبه گمان کرده است که ثور و حوت هر دو مجوف‌اند و بلع میکنند آنچه که از
آبهای زمین بدریاها میرسد پس بدین جهت است که زیاده
بحار تاثیر نمیکند و هر وقت که شکم ایشان از آب پر شد قیامت بر پا
میشود و بدانکه بعضی گمان کرده است که زمین بر شاخ گاو است و آب
بر بالای سنگ است و سنگ در گردن ثور است و ثور در پشت بر رمل
است و رمل در پشت حوت است و حوت در دریای عقیم است و دریا عقیم
در حجاب ظلمت است و ظلمت در ... علم خلایق منتهی شد ... و پس
از آن اصلا ... ندارد مگر خدای عز و جل چنانکه خدای که برای او است
هر چه در آسمان و هر چه در زمین است و هر چه در میان آنها است و هر چه
در تحت ثری است و این اخبار ... است با آنها ... و بجان خودم
قسم که اینها انسان را از زیادتی بصیرت در دین ... خلاف اظهار

میکنند

میکنند و تحیر در عجایب مخلوقات میباشد پس اگر صحیح باشد پس خلق اینها بر صانع
مقتدر گران و مشکل نیست و اگر از اختراع اهل کتاب است و از زمره
قصص و حکایات است پس همه اینها تشبیه و تمثیل است که منکر نیست
والله اعلم و بدانکه روایت کرده است شیبان بن عبد الرحمن
از قتاده از حسن از ابی هریره گفته که پیغمبر صلی الله علیه و آله
نشسته بود در میان اصحاب خود که ناگاه ابری بر ایشان آمد پس
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آیا میدانید که این چه چیز است گفتند که خدا
و رسول وی میداند آنحضرت فرمود که این زوایای زمین است که
خدا از آن راند است بسوی قومی که شکر نمیکنند و خدا را یاد نمیکنند
و بعد از آن فرمود که آیا میدانید که در بالای شما چیست گفتند که خدا و رسول
وی میداند آنحضرت فرمود که آن سقف محفوظ و موج مکنون است
بعد از آن گفت که آیا میدانید که میان شما و میان ایشان چه قدر است
گفتند که خدا و رسول او میداند آنحضرت فرمود که بالای وی عرش است و ما بین
وی و مابین آسمان مثل بعد ما بین سماء و زمین است بعد از آن فرمود که آیا
میدانید که در تحت شما چه چیز است گفتند که خدا و رسول وی میداند فرمود
که زمین است و در زیر وی زمین دیگر ما بین اینها پانصد سال راه است

بعد از آن رجوع کردیم بآنکه کره جهان محمل بدست قدرت اوست که اگر شما اگر
کلانه کرده شوید بر حبلی هر آینه نزول آیید بر خدای بعد از آن رجوع کنیم و هو
الاول والآخر والظاهر والباطن الآیة پس این حدیث سماوات تحتیه هم
بصدق کثیر از آنچه که مذکور کردیم اگر صحیح بوده باشد والله تعالی اعلم
و هر اینهما رجوع میکنیم بسوی آنچه که در صدد وی بودیم از ذکر نمودن
شرح دایرهٔ مذکوره و تفصیل بلدان و ذکر عجایب آنها و جز آنها به
تفصیل فهرست آنچه که بعد ذکر خواهیم کرد از فصول متضمنه
بان دایره فصل در ذکر بلدان و اقطار فصل در ذکر خلیجان
بحاراست فصل در ذکر جزایر و آثارات فصل در ذکر عجایب است که
موجب اعتبار و عبرت است فصل در بیان جبال بلند و بزرگ است
فصل در خواص سنگها است فصل در ذکر نباتات و میوه‌ها است و خواص
آنها است فصل در ذکر حشایش مختلفه و خواص آنها است فصل در ذکر
بزرها و خواص آنها است فصل در ذکر حیوانات وحشی و خواص آنها است
خاتمهٔ کتاب در ذکر علامات قیامت است و ظهور فتنه‌ها و حوادث
است و در آن فصل است ذکر میشود در وقت فکر نمودن و با تمام رسیدن
کتاب تمام است والله الموفق للصواب فصل در ذکر

بلدان

بلدان است و اقطار آنها است بدان ایدک الله تعالی که ما بین مطلع
شمس و مغرب وی شهرها هست و طایفها هست که بر شمار
نمیاید و بسیاری که جز خداوند عالم و لکن ما ذکر کنیم از آنها آنچه که در ذکر
آنها فایده و اعتبار هست از بلاد مشهوره و اعراض میکنیم از ذکر کردن
آنچه که مشهور نیست و اعتبار و فایده در او نیست از جهت خوف از ملال
و ملال و بالله المستعان پس ابتدا میکنیم اولا بذکر بلاد مغرب
تا بمشرق بعد از آن شروع میکنیم به بلاد جنوب که آن بلاد سودان
است بعد از آن رجوع میکنیم به بلاد شمال که آن بلاد روم است و فرنگ
و صقالبه و غیر آنها است همچنانکه مذکور میگردد والله تعالی اعلم
بلاد که ارض مغرب اول آن بحر محیط است و البحر ظلمات است که هیچ
کس بوی نرفته و هیچ بشری عقیل اند که در پشت وی چه چیز است و جزایر
عظیمه عامره ذکر عجایب آن در وقت ذکر کردن جزیرها از آنها و جزیره
است که اسم آنها خالدات است در هر یکی از آنها بتی است طول آن
صد ذراع و در بالای هر صنم صورت مرد ساخت از نحاس که بدست
خود اشاره میکند به پشت خود یعنی در جهت من شئی است و لکن
راه نیست و آنکسی که آنها را ساخته و وضع نموده اسمش معلوم نیست پس

اقصی شهر بلاد مغرب سوس اقصی است و این اقلیم بن لمط است و در آن
شهرها هست قدیم و قرای متصله هست و عمارات متقاربه
و در آن انواع میوه‌ها هست بسیار بزرگ و الوان مختلفه و طعمهای
متفاوته و قصب شکر هست که مثل وی در هیچ زمینی نیست
طول و غلظت و حلاوت حتی گفته‌اند که طول هر یکی به ده شبر است
و بلکه زیاده و مدور وی یک شبر و در حلاوت و شیرینی هیچ چیز
به وی نمیرسد حتی اینکه گفته‌اند که یک رطل از این شکر ده رطل آب
بر میدارد و از بلاد سوس اقصی شکر بیشتر به بلاد دیگر میبرند و در آن کنار
نازک میبافند مشهور به سوسیه و زنهای وی بسیار حسن و جمیل
میباشند ظریف و بزرگ و زنهای وی در غایت بسی میباشند
و از جمله بلاد مشهوره آن تارودنت است و آن شهریست عظیم
از ملوک مغرب که آنجا باشند لهذا رجا نمیدارد و باغهای بزرگ
و خوب دارد و میوه‌های بنکارند و خربست دارد و در پای
جبل وی جای هست اغمات نام که در زمینی مثل ندارد در بلندی و طول
و اتصال عمارات و بسیاری میوه‌ها و انهار و اشجار و در اعلای این
جبل هفتاد قلعه هست محکم و بلند و در آن عمارت محمد بن تومرت است

که ملک

که ملک مغرب است و اگر خواهند که آن قلعه را چهار نفر حفظ بکنند
میکنند بجهت محکمی وی و اسم وی تاغلات است و چون محمد بن تومرت
وفات نمود بجبل کوه کب نقل نمودند و در آن قلعه دفن کردند و از کسی
و آن اقلیم مرنیه صحرا است و آن شهر بزرگ و وسیع است و بقال
یعنی گفته شده که زنهای آنجا که چون به سن چهل رسیدند شوهر نمیکنند بلکه
جانهای خودشان را به مردم تصدق میکنند و خودشان را منع نمیکنند
از هر کسی که او را بخواهد سجلماسه از مدن مشهوره آنجاست
بلد وسیع و بزرگ و معموره کثیر البرکه و گفته‌اند که سوره در
بازارهای آنجا بهم میزنند میبرد با زمام تمام نمیشود و او را قلعه نیست بلکه
قصرهای بلند دارد و عمارات متصله دارد و بر این وضع طرفی است
از طرف مشرق بستان و عمارت و میوه‌های خوب بنکارند
و رطب خوب دارد که بتونی گویند و آن سبز رنگ است از شهد
شیرین تر و دانه خورد دارد و گفته‌اند که [illegible] میکنند و میوه
اش را میچینند و اصول وی را [illegible] میکنند تا به سال دیگر و در سال
دیگر باز بعضی تازه میشود و حاصل میاورد و دیگر تخم نمیکارند و در آن
طایفه هست که سنگها را میخورند و بچه‌های وی را میخورند و غالب

ایشان تخم و حاصلی را انداختند

مردم دعوی میباشند و زیاده و آن شهریست بزرگ و محکم و جای
خوب از زاد. و اهل طبیعت ذکر کرده اند که هر کس بالجام رود محتلم
بدون تعب و بدون سبب اغمات وریکه دو شهر است یکی
هست که بسیار درخت و
اغمات اریکه و آن شهر عظیم و در زیر آن جبلی بسیار هست و
میوه
نهرها هست که در زمستان منجمد میشود که آدم و حیوان از بالای
آن میگذرد و در آن عقارب قتال هست که هم انسان را میکشد و مردم
دعوی متمول و در درهای ایشان علامتها هست که دلالت میکند
بقدر دولت ایشان و اغمات ایلان و آن شهریست بزرگ
و در زیر آن جبلی هست که در آن طایفهٔ یهود ساکن میشوند
و آن مدینهٔ بزرگ است و مدینهٔ کوچک است و از آن
نهر عظیم منشق میشود و در آن آسیاهای بسیار هست و این دو شهر را
اندلس میگویند و دیگری را قرویین مینامند و آن صاحب نهر است
و در هر کوچه نهر جاریست و در هر بازار ابی جاریست المهدیة
و آن شهریست خوب و محکم بنا کرده است از مهدی فاطمی و در آن
آن درها هست از آهن و هر در از صد قنطار زیاده است
و چون آن را بنا کرد گفت که امروز [illegible] فاطمیون

سبتة

سبتة و آن شهریست در صحرای عدوه مقابل جزیرهٔ خضراء
و آن هفت جبل است کوچک متصل بهم و معمور و دریای محیط است از آن
از سه طرف و در آن ماهیهای بزرگ میباشد که در غیر آن نمیباشد
و در آنجا درخت مرجان که هیچ چیز از آن بالاتر نیست از جهت حسن
و در آن بازار بزرگی هست برای اصلاح مرجان و در آن میوهای خوب
و قصب شکر بسیار خوب هست و طنجة و آن نیز صحرای
عدوه است و همچنین است تامس و باقی شهرهای مشهور که از آن است
بنیه و تاهرت و وهران و جزایر و مقل و غیر آن همه اینها شهرها
خوب است مغرب هم الله المغرب الاوسط و لکن شرقی بلاد بربر است
و از بلاد آن بلاد اندلس است و از اندلس میگویند بجهت اینکه آن
شهر مثلث الشکل است راس و محل اقصی مغرب است در نهایت معموره
و اهل سوس که الغا اهل مغرب الاقصی اند و در هر وقتی بر اهل اندلس
می آمدند و ایشان را تاخت و تاراج مینمودند و ایشان مشقت کلی میکشیدند
تا اینکه اسکندر از ایشان لاکن صبر نمود و بعد شکوه کردند پس اسکندر
مهندسین را حاضر کرد و جای خشکی پیدا کرد و از بحر محیط نهری
برداشت و امر نمود که شهر را بر کنار نهر شام بر بلند و بعد از آن امر نمود

که میان طنجه و بلاد اندلس خندقی بکشند پس کنند سنگی ظاهر و در آن
از سنگ بناء محکم بنا کردند و طول آن دوازده میل است و آن مسافت
است مابین بحرین و بعد از آن قلعهٔ دیگر بنا کرد مقابل او عا از جانب طنجه
و بلاد اندلس مثل اول محکم و طول آن از آن نیز دوازده میل کرد و آن مسافت
است مابین بحرین و چون دو قلعه تمام شد و بر اعلاها از جانب اعظم الهی
بنا کرده بعضی آب را مابین این دو قلعه داد چون آب بلند شد شهرها
بسیار را خراب کرد و مردم بسیار را هلاک نمود و آب بلند عالی آمد
که سرهٔ قامت اهم بلند شد و اما قلعهٔ که طرف اندلس بود آن در بعضی
اوقات نمایان میشد که چون آب کم میشد و اهل جزیره از آن قنطره
میگذشتند و اما قلعهٔ که در طرف طنجه بود آب آن را بر داشت و خراب کرد و
در طرف شرقی جزیرهٔ هست خضراء و در طرف غربی و جزیرهٔ
هست طریف در صحرای عدوة پس برای اندلس جزیرهای بسیار
هست عظیم مثل جزیرهٔ خضراء و جزیرهٔ قادس و جزیرهٔ طریف و همه
آنها معمور است مسکون و یکی دیگر از شهرهای معتبر اشبیلیه است
و آن شهر معموری است و در آن نهر بزرگ است معروف بنهر قرطبه و در
آن جسری هست مربوط بسفینها و در آن شهر بازارهای و تجارها

هست

هست و اهلهای متمول است و اکثر تجارت آنها در روغن زیت و آن مشتمل
است بر اکثر اقلیم غرب و اقلیم شرق در بالای تل بلند است که خاک
سرخی دارد مسافت آن چهل میل است و در سایهٔ درخت زیتون و
انجیر این چهل میل را میروند و برای این شهر بقول تجار هشتاد هزار
شهرها است هر یا بازارهای اباد و دیار آباد و خوب و حمامات خوب
و یکی دیگر از اقلیم اندلس یکی اقلیم کنابند است و از جملهای شهرهای
وی مدینهٔ قرطبه است و آن تخت و قاعدهٔ بلاد اندلس است
و دار الخلافهٔ اسلامیه است و آن شهر عظیم است و اهل وی اعیان بلاد
است و سر آمد مردم است در حسن و ملابس و مراکب و در آن اعلام
علما و سادات و فضلا و در بعضی از آنها دیگر آنها هست و آن پنج
شهرها است بعضی عقب بعضی و میان هر شهر حصار محکم است
و در هر شهر از آنها بازارها و حمامات و صناعات است و طول آنها
سه میل است و عرض یکی از آنها در جبل واقع شده که جبل قروس
گویند و شهر مستمی و آن شهر وسطی است در آن باب قنطره است و در آن
جامع هست که مثل آن در معمورهٔ زمین نیست طول آن صد ذراع است
و عرض وی هشتاد ذراع است و در آن نقوش و رقوم بسیار هست

کما صورت و صفات آن نادر نیست و در مقابله آن صناعات عمل آورده که عقل
حیران است و در محراب وی هفت قوس تمام ساخته اند هر
قوسی بلندتر از تمامت محراب است و در حسن وی رهم و صیقل متحیر اند
و در طرف محراب وی چهار ستون است از آن دو تا سبز است و
در آن منبری هست که در روی زمین نیست و چوب وی ساج و آبنوس و نقص
و عود قماری است و مذکور شده که در کتب تواریخ است که آن عمل به احتیاط
است و در هفت سال النقاشی رسیده و در آن هفت صانع عمل کرده
هر صانع را در هر روز نصف مثقال محمدی بوده و از جمله مصارف برای صنعت
از جهت اجرت بیس ده هزار مثقال و پنجاه مثقال است و در آن جامع مصحف
هست که چهار ورق است از مصحف عثمان بن عفان که به خط
آن است و در آن چند نقطه هست از خون وی افتاده و آن را
بسته اند است و در هر روز جمعه حلقه هست از عجایب و به غایت
محکم و در آن صومعه هست که آن از عجایب دنیا است ارتفاع آن صد
ذراع است و در آن انواع صنایع هست که از وصف وی انسان عاجز
است و در این جامع شش تا ستون هست سرخ در یکی نوشته شده که است
محمد و در دیگری صورت عصای موسی و اهل الکهف و در سیم صورت

غرایب نوع

غرایب نوع دیگر شهر قرطبه قنطره هست عجیب و بهر قنطرهای دنیا
تفوق دارد از جهت حسن و استحکام و هفده چشم است و هر چشم
پنجاه ذراع است و محسنات وی بیرون از حد است و بعد از آنکه
اما لیم جزیره اندلس اقلیم اشبونه است و آن شهر خوب است نهری
دارد که متصل به اجزا است که آن نهر طلیطله است و شهر عمده است
با این طرف و آن دریای عظیم است و آن را بازارها هست و حمامات
بسیار هست و اهل آنجا قلعه بلندی دارد و در خارج وی وصف دریا احصا
هست و مدت ده وقت آمدن آب از آن زرها پیل اسپنوس مردم
از آن می چینند و این بحر عظیم است و بسیار هولناک و موجهای بلند
پیدا می شود و اهل در آن نشستن ممکن نیست به جهت بادهای
مختلف و تسلط جانوران و از صدق قمر آن کویند پشت
آن و بر کنار وی صداهای بلند هست مثل صداهای
رعد حکایت جماعتی از اهل اشبونه اتفاق کرده هیجده نوع کشتی
بزرگ ساختند و زاد و توشه برداشتند و به دریا سوار شدند که از این خبری
و از عجایب او اثری پیدا کنند و قسم خوردند که باز نگردند تا اینکه از آن
خبری بیاورند یا در آن بمیرند پس یازده روز در آن گردیدند به بحر عظیم غلیظ

هیچ داخل شدند پس یقین کردند که هلاک بشوند باز و پس آمدند در
دوازده روز پس داخل جزیرهٔ غنم شدند و در آن گوسفندهای بسیار
هست که عدد از احصا بیرون و در آنجا احدی راعی نیست و ایشان را
صاحب و مالک نیست پس در این جزیره آمدند و از این گوسفندها
میکشتند دیدند که همه گوشتهای آنها تلخ است و ماکول نیست و از پوستها
آنها مشک کرده آب شیرین پر کرده دوازده روز دیگر سفر کردند پس
بجزیرهٔ دیگر افتادند و در آن عمارت یافتند قصد وی کرده پیش
رفتند دیدند که زراعتهای است در آن قومی یافتند پس ایشان را گرفتند
بدریا داخل کردند و از این جزیره بردند و در آن جزیره خانه بردند و در آن
مردم دیدند که رنگهای سیاه دارند طویل القامت و زنهای بسیار جمیل
پس ایشان را سه روز در آن خانه نگاه داشتند بعد از آن در روز چهارم
مردی مترجم داخل نزد ایشان شد همه ایشان عرب پس از ایشان سؤال
نمود پس ایشان احوالات خود را گفتند پس ایشان را بنزد ملک
خودشان بردند مترجم احوال ایشان را گفت ملک امر داد که ایشان را
از آن جزیره در آورده و بدریا خودشان برسانند چون به برج خودشان
آمدند بعد از سه روز به شهر خودشان رسیدند و ایشان را اهل اشبونه
باسم

باسم حارة المغرورین مسمی شدند و ما المقصود ان شهر بزرگی
است واسع معمور و در اطراف وی درختهای انجیر است
بسیار خوب و شیرین و گفته اند که در بزرگی در دنیا مثل وی نیست
و از آن انجیر بسیار به بلاد میبرند حتی به هند و چین و آن مسافت سالی
است و ما بین وی و قرطبه حصارهای و قلعهای محکم هست
و دیگر از اقالیم جزیرهٔ اندلس اقلیم سیادات است و از شهرهای
مشهور آنست غرناطه و آن شهر تازه است و الحال شهر
البیره و مکو بیرح پس آن خراب شد پس اهل وی آمدند بغرناطه
و در آنجا عمارتها و بازارها بنا کردند و دیگر از شهرهای مشهور
مریه است و آن شهر اسلام است در ایام ملثمین و در آن جمیع
صنایع هست و در آن طرز حریر میبافند و حلل نفیسه مثل
دیباج و غیره هست و لباسهای جرجانیه میبافند و در آنجا آلات
و اسباب آهنی میسازند و شیشه خوب میسازند و انواع فواکه
هست که از وادی بجایه می آورند و نرخ ارزان دارد و دیگر
این وادی طولش چهل میل است و همه آنجا باغات است و انهار
و در آن آسیاهای خوب از آن نیست و اهل وی همه متمول اند و حمامها
بسیار هست و آن ما بین کوه است ما بین آن خندق معمور

و قصبهٔ شهر وی حصار است و انهار و حمامها هست و کاروانسرای
متعدده است و در اطراف وی حصارهای بلند هست و خاک توده
دارد قرطاجنه شهر قدیم است از زمان داود است شهرهای بسیار هست
وادرا قندون میکویند و مثل وی کم است و گفته اند که زراعت مر
ان بباران کفایت میکند و در قدیم از مدن این شهر از عجایب دنیا
بود جهت ارتفاع بنای وی و در ان قوسها است از سنگ و در ان
صورتها کشیده اند و صور حیوانات کشیده اند که چشم انسان متحیر است و ان
عجیب بناهای او در امیس است و ان بیست و چهار و ماس است
در یک صف از سنگ تراشیده شده و طول هر و ماس صد و سی ذراع
است و ارتفاع هر یکی الطول الف و بیست ذراع است ما بین هر دو طاق
سورها محکم است متصل به آب از بعض به بعض می آید و ب
ان شوشادی بوی می آید و ان چشمه ایست نزدیک تیه شاطبه
و ان شهری است خوب و ان جا خوب ضرب المثل شده و در ان
ورق کاغذ میسازند که در هیچ ملک نمیباشد قنطرة السیف
و ان شهر عظیم است و در ان قنطره بزرگی هست که از عجایب دنیا است
و در بالای قنطره حصار بزرگی هست بسیار بلند طلیطله و ان
شهر واسع و معمور است و قدیم از بناهای عمالقه اولیته العادیه و در ان

بازارها

بازارها هست و برای وی قصبهٔ محکم است و در ان نهر عظیم است
که مشتمل بر باجها است و برای او پلی هست عجیب و ان بلند چشم
است و آب بان بر شتنی حاصل میشود و بدانکه طلیطله از ارض
روم است و در ان قصری مقفل است ابداً و هر پادشاه که حاکم شده
است بران قفلی زده است و در در آن قصر بیست و چهار قفل هست
پس وقتی در ان میان شخصی بنزاد خارج از بیت ملک اندلس
پس او خواست که ان در را بگشاید اکابر گفتند که این امر خوب نیست
کوشش کرد بعد از ان همه از دولت دست برداشتند و بر او ولیدند
که او را از گشایدن باز دارند نشد تا انکه در را گشوده در آن دیدند که صورتهای
عرب بر اسبهای و شترهای جمیل سوار شده و بر سر ایشان عمامها
خوب بسته شده و در دستهای ایشان نیزها و ازره و عصا و کتابی
یافته شد که در آن کتاب نوشته شده چون این در گشاده شود
بر این ناحیه قومی از عرب بصفت این اعراب غلبه میکنند
پس لجنه از فتح این باب الحذر کنند که در این سال طارق بن زیاد
اندلس را گرفت در خلافت ولید بن عبدالملک از بنی امیه و ابن ملک را
بقتل در آورد و ولایت او را غارت کرده و اموال بسیار همراه برده و در ان جا بدست
عظیم پیدا شد از بعض خاصه و عقد تاج مرصع از در و یاقوت یافته شد

دستگاههای پر قیمت و ظروف طلا و نقره که بوصف نیاید بدست آمد و در آن
مائدهٔ حضرت سلیمان را یافتند که از زمرد سبز بود و این مائده
بالحال در شهر روم است و ظرفهای او از طلا است و کاسه‌های او از سیم
و در آن زبور است بخط یونانی در ورقی است از طلا مفصل بجوهر و مصحف
هست مجلد و لوحی مذهب و در آن معادن است و لغات و طلسمها
و علم کیمیا و علم سیمیا هست و مصحفی یافته شد که در آن صبغ یاقوت
و الحجار و ترکیب سموم و تریاق و صورت و شکل زمین و دریا
و بلدان و معادن و یک ظرفی یافته شد که در آن اکسیر بود که یک
درهم از آن بر هزار درهم نقره کار میکرد و در آن آینهٔ یافتند
که برای حضرت سلیمان ساخته بودند چون بر آن نگاه میکردند
اقالیم سبعه را میدیدند و یک فرشی یافته شد که منسوج بیاقوت و طلا
بر شتر حمل کردند و همهٔ اینها را بولید بن عبد الملک بردند و عرب
تصرف نمودند آن شهرهای خود و در طلیطله باغها و نهرها و میوه‌ها
مختلف هست و در آن از هر جانب اقالیم بلند هست و دهای
خوب و کاروانسراهای وسیع هست و قلعهای بلند و در شمال وی
جبل عظیم معروف بجبل الشارات است و کوه سفید و کاو بسیار
هست که و اما الواحات در آن نوعی هست از سودان که الشیا بربر را

ببر و میباشند و ایشان در اصل عرب بوده‌اند و قریه‌های بسیار دارد
و عمارتهای بلند و نهرهای جاری و آن در صفت جبل جایل است
ما بین ارض مصر و صحاری و در آن زمین مارهای وحشیه ملون
به بیاض و سواد است که سوار شدن از حکمی نیست و اگر از جای خود
شاه بر جهد آن نیز الحال بمیرد و در قدیم ایام در زمین آن شهر عمران
میکار بودند و در آن حقه شکر هست و در آن مارهای هست که شتر را
بزنند و یک قدم بر نمیدارد که همهٔ پوست تحلیل یابد بریده شود اشتر نیز
در آن نوعی هست از بربر و اخلاط عرب و در آن معدن آهن است
و ما بین این و اسکندریه صحرای وسیع هست میگویند که در آن شهرهای
بزرگ هست طلسم از اعمال الحکمای سحره حکایت شخصی نزد
عمر بن عبد العزیز آمد و عمر در این وقت عامل مصر بود و بوی گفت که
در صحرای غرب داشتم بر برای طلب شتری که گم شده بود به شهر خرابی رسیدم
و در آن درختی عظیم شاخهای بسیار که بود که در آن از همه میوه‌ها هست
و از آن خوردم و بر داشتم و شخصی از قبط گفت که این یکی از شهرهای
هرمس است و در آن خزینه‌های بسیار هست پس عمر با این مرد
مردم بسیار از ثقات ضم نمود و با سعی آنجا قدر بر داشتند و صحرا
مکرر کاوش کردند چیزی نیافتند و مکرر کردند و چیزی مطلع نشدند
پیشینی

و حکایت شده که بعد سنه عامل از اعمال عرب بنو سید بن قری از اعراب پس ایشان
از جور و عسکر گریختند و داخل بصحرای شدند و زاد و توشه را نهادند تا بر ایشان
کفایت نمود تا اینکه بکوهی داخل شدند و در آنجا بزهای بسیار دیدند پس
تابع ایشان شدند پس ایشان را بر جای رسانیدند که در آنجا انهار و اشجار
و مزرعها بود که در آن جا مقیم بودند دیدند که ایشان بالنهایة وسعت و خوشی
گذران دارند و ایشان زراعت میکنند برای خود شان بدون خرج و خراج پادشاه
پس از ایشان احوال گرفتند ایشان گفتند که آنها بر بلاد عرب داخل نشستند
و ایشان نمیشناسند پس آن طایفه برگشتند رجوع کردند آمدند بر پیش اولاد
خود شان پس شبی اهل و اولاد خود شان را بر داشتند و از جایهای خویش شان
بسوی ایشان آمدند و مدتی مدیدی در صحرا گردیدند و آن کوه گم کشتند
و از این طایفه هیچ اثری نیافتند و حکایت شده که موسی بن نصیر چون
والی زمین مغرب شد در زمان امیه بنای سفر نمود و راهی گذاشت و منجم
که ... بجهت علامت منجم پس هفت روز در بیابان مغرب
و جنوب راه رفت پس بوادی شهری ظاهر شد بسیار بزرگ و از
درهای حدید آهنی پس قصد کرد که آن در را کند نتوانست پس
چند آدم بالای دیوار بر آمد چون بقلعه نگاه نمود صیحه کشید و خود را بر
اندرون قلعه انداخت و بلند گشتند ... هیچ اثری نیافتند پس

ازا

از از زلک کردند و از آنجا گذشتند حکایت میکنند از صعید مصر شخصی
نوبی آمد و باو گفت که شهری هست در زمین الواح که در آن
خزینهای عظیم هست پس زاد و توشه بر داشتند و سفر کردند مراحل
سه روز بعد از آن بشهر عظیمی رسیدند که در آن نهرها بود و درختهای میوها
و مرغان و قصور و عمارات هست و در آن درخت بزرگی هست پس
آن مرد از برگ آن درخت گرفت و آن برگ را به هر چیزی بالیشی
بپیچید و بار نفای خویش چنانی کرده بر ... فرو رفتند پس
آب بر برگ گذشت پس بر آن شهر در آمدند پس از طلا و نقره
بسیار دیدند پس از آن هر قدر که طاقت داشتند بر داشتند و بر گشتند
و بعد از آن متفرق شدند پس آن مرد صعیدی به بعضی ... صعید
داخل شد و بوی قصه نقل نمود و بر او از طلا و نقره نشان داد پس
آن والی جماعتی با وی گماشت و از عقب او رفتند و مدتی در آن
صحرا گردیدند و از این شهر اثری نیافتند پس از طول کشید
برگشتند با یاس و اما ارض برقه پس او در قدیم زمان
شهرهای بود و الان خراب است و در آن نیست مگر نادری
از مردم و عمارت و در آن بسیار زعفران میکاشتند
و اما اسکندریه پس آن از شهرهای غرب است

اخر

وانرا در صفت جرشای است در آن آثار عجیبه در رسوم هیاکل است
که همه اینها شهادت میدهد که بانی آن صاحب علم و صاحب قدرت
و حکمت است و آن قلعه محکم است و حصین و درختهای بسیار و بستان میوه
در آن انار و خرما و انگور و سایر فواکه و آن از بلاد است که جهت کثرت میوه
و در آن لباسهای فاخره و از اعمال غریبه بسیار هست که در زمینی مثل
ندارد و از انجا بسیار آمالیم صوف مصبوغ [illegible] و بعضی رجال [illegible]
و جبال و نیل و از انجا [illegible] میشود از زینتها و در آن [illegible] میکنند و عمارتها
و در قلعه شطرنج مبنا بدر آن عجایب بسیار هست یکی از آنها
مناره ایست که مثل آن در دنیا نیست و بنای مناره و میلی هست که
ارتفاع آن سیصد ذراع است و عرض آن دویست [illegible] است و در
بالای آن آینه هست که در آن سوار را از بیت [illegible] دیده میشود و
آن آینه اعمال و اشکال و حرکاتی هست که آدم را که در دریا باشد از
عرق میکشد [illegible] شعاع [illegible] پس صاحب [illegible] بصاحب مصر حیله
کرده گفت که [illegible] کنجی در اعلای آن مناره کنج دفن
کرده و جواهر و یواقیت و سنگهای پر قیمت که قیمت ندارد در آنجا
گذاشته جهت خوف از [illegible] کرده است [illegible]
و اگر [illegible]

واهتمد

دامنعر [illegible] بی قیمت [illegible]
از کنز [illegible] بسبب [illegible] را [illegible] کرده
پس [illegible] که این حق است پس قبه را خراب کرده و هیچ
چیزی در آن نیافت و آن طلسم آینه ناسد شد و نقل
شده است که این مناره در میان شهر است و آن شهر
هفت قصبه متوالیه داشت و اکثر آن را دریا خراب کرد
و از آنها نمانده مگر یک قصبه و آن الان شهر است و هنا
نیز دریا نزدیک است بسبب غلبه آب و گفته اند که مسجدهای
آن شهر [illegible] بیست هزار مسجد شد طبری در تاریخ
خود ذکر کرده که عمرو بن عاص چون آن را فتح نمود بر عمر بن خطاب
فرستاد که برای تو این شهر فتح کرده ام که در آن دوازده هزار
اسیا هست و در بالای آن [illegible] مناره [illegible]
بجهت [illegible] آمده [illegible] شهر [illegible] میگویند که آن کسی
که مناره را بنا کرده [illegible] آن را بنا کرده [illegible] مصر و آن [illegible] جبل
جالوت است و آن اقلیم عجایب و معدن غرایب است و اهل بسیار
و از قدیم [illegible] علما بسیار بوده صاحب علوم [illegible] در جبلت و مصر

باشد

هشتاد و پنج شهر بود بعضی از آنها اسفل ارض بود که چهل و پنج کوره
و الجند در فوق ارض بود چهل قلعه بود و در آنها نهرها بود و شهرها
در جنب آنها بود و آن نهر نهر نیل است که عظیم البرکة است و اشباها
هست و آن احسن آنها [؟] است که بسیار وسیع و بسیار قریب و ده
و آن از حد اسوان است الی اسکندریه و در ارض مصر کنزها هست
و گفته‌اند که در اکثر اراضی وی طلا مدفون است حتی گفته‌اند که هیچ جای
نیست مگر اینکه در آن دفینه وارد در آنست جبل مقطم و آن
شرقی آنست و آن جبل ممتد است از مصر الی اسوان در طرف شرقی
در جای بلند است و در جای پست است و فیها مواضع نقاطع
و وی را جامیم [؟] و آن حصاری است که در آن نقره و کلس و طلای عظیم
است و خاکی [illegible] از آن طلای خالص بیرون آید و در آن
کنزها هست و بعضی [illegible] از طرفیکه دریا متصل به جبل است
احدی نمیتواند با [illegible] و در آن کنز عظیم است که مقطم کاهن گذاشته و این
جبل با آن منسوب است و ملوک قدیم مصر در آن کنزها و جواهرهای [illegible]
طلا و نقره دفن کرده‌اند و آثار نفیسه گذاشته‌اند و در آن تماثیلهای
و طلا و اکسیر و خاک صنعت بسیار است که غیر از خدا کسی نمیداند و بدانکه

از شهرهای

از شهرهای مشهور وی فسطاط است و آن فسطاط عمرو بن عاص است
و آن شهر عظیم و در آن جامع عمرو بن عاص است و صحابه کلیسائی
بود برای اهل روم پس عمرو بن عاص از اعراب گرفت و آن را مسجد جامع
بنا کرد و در بنای آن جماعتی از صحابه حاضر شدند و شرقی فسطاط نیل است
و گفته‌اند که آن شهر قدیم است بازارهای بزرگ دارد و کوچه‌های
وسیع دارد و قصور و خانه‌ها و انهار و حمامها بسیار دارد و گفته‌اند
که در آن چهار صد حمام دارد و با آن فخر میکرد شاور وزیر عاضد خلیفه
مصر التاریخ اینکه او را [illegible] شوند و فسطاط را فسطاط گفتند بجهت
اینکه عمرو بن عاص فسطاط خود را در آن زمین بوده در محلت
آنجا است و چون اراده کوچ کرد و فسطاط را یعنی خیمه را خواست
که برهم زنند کبوتری در بالای وی کبوتر تخم گذاشته امر نمود که از آن جای
خوف گذاشتند تا اینکه کبوتر جوجه‌های خود را پرواز داد پس گفت
عمرو که والله نخواهیم ما ترک کنند کسی را که پناه بما آورده است
و بسبب آن مشهور شد آن است بدانکه مقابل فسطاط جزیره
معروف بروضه است و آن جزیره است که نیل بآن احاطه دارد
از هر طرف و در آن قصرها و خانه‌ها و باغها هست و این جزیره را

دار المقیاس مینامند و در بعضی ایام ملوک مصر با بی جزیره بکشتی میرفتند
و در آن سرای علما کثیر بود و در آن قلعهٔ عظیم بود پس خراب شد
و در آن مقیاس بناهای دایره است و نیل از همه آنها جاریست
و چون بحد مصر میماند هکذا اسکندریه نیل از آن سیراب میکنند و بناهای مصر
همه طبقات اند بعضی فوق بعضی بعضی پنج مرتبه و شش مرتبه و هفت مرتبه
هست و بسی باشد که یک حیات جامع صد نفر از مردم میباشد
و حوتلی نقل کرد که در زمان وی حیاتی بود معروف بدار ابی عبد العزیز
بموقف در هر روز چهار صد راویه برای سکان وی آب آوردند.

و در آن بیع و مسجد بود و حمام بود القاهرة المعزیه و آن
شهر عظیم بود مجمع مسافران غرب و شرق بود بر آنکه جز آن اهل
معمورها بود از جهت هوا و مردم و آب و وسعت فضا و بسوی
وی از اطراف و جوانب آمدندی و بنهای آنها در غایت حسن و جمال
بود و ملک وی صاحب بزرگ بود و لشکر بسیار داشت و صاحب رای
بود و ملوک زمین اورا تعظیم میکردند و از باس او خوف داشتند و بدو تقرب
و حکام العجب بودند و آن سلطان مصری بود و حاکم الحرمین و آن شهری
بود که آن را دنیا تعبیر میکردند و حاکم الارض بود و شامل مکه و مدینه و بیت المقدس

وشام

وشام و الجا مواطن انبیا بود و مقر اولیا بود و اهل این شهر در غایت
رفاهیت و عیش از ارزانی و فراوانی بود و در حدیث وارد شده که مصر
کنانه بعض تیرهای خدا است در زمین هر کسی که باو بد ارادگی
آورده خدای تعالی آن تیرها از تیردان کشیده و اورا انداخته و هلاک کرده

عین شمس و آن شرقی قاهره است و آن در زمان ایام دار مملکت
بود برای ابن الحکیم و آن آثار عظیمه و اعمال العجائب بود و آن بلسان میباشد
که در هیچ جای نمیباشد و آن باغیست که به عرض و طول دارد و در آن چاهی
است زیرا که عیسی علیه السلام در آن غسل کرده است و در غربی آن شهر تلیس است
و آن شهر عظیم است و میگویند که در آن هزار و هفت صد باغیست و لکن
نمانده است از آنها مگر قلیل و در آن انواع میوه‌ها هست و نهایت ارزانی
و فراوانی است و در آنست سرودس کسی که از زهره کالاه و بنا هست که
آن ده روز در چاهی باغها میرفتند و در خرمها همه از یک بکشتی و میوه‌های
خوب و باغهای خرم دارد و در آن چاه هامان است وزیر فرعون
گفته‌اند که اهل بلاد از او استدعا نمودند که آب از ابراء ایشان در آورد
هر چه که ایشان خواهند باو بدهند پس از ابراء ایشان بیرون آورد و مردم
بول کثیری جمع کرده برای هامان آوردند پس هامان بولها را برداشته نزد
فرعون در آورد پس فرعون باو گفت که این مال بسیار از کجا بود و گفت که ان

مردم را آب کرفتی فرعون کفت کار بد کردهٔ در اختیار ما مردم آباد است شد

که سیلها ان سزاوار تر از اعمارت که بر بندهای خود در ایصال ضعف

اجرش نکرد و آنچه که در دست ایشانست در آن چشم نداشته‌تر باشد و جیزه

و آن شهری عظیم است در صفت نهر مقیاس است و آن صاحب ترعهاست

و صاحب مزارع است و در آن از نهرها وغیرها و لایحه است و در آن قنطرها

هست که مثل آن نیست و آن چهل چشمه است و در آن بناها هست بلند

که مثل آن نیست اینکه اهرام در بالای سندی عظیم بنا نهاده است و در آن

عجایب و خرابی بسیار هست فیوم و آن شهری است بزرک که آن را یوسف

علیه السلام بنا کرده است و در آن نهری است و آن نهر از عجایب بنا است و آن متصل

است برود نیل و آن در ایام شتا منقطع میشود و در این شهر سیصد و

شصت قریه است معمور و صاحب مزارع و صاحب غله و اهل فیوم را

باغها و بستانها بسیار است و در آن حصب شکر و کفته اند که در فیوم قلعهٔ

واحد است و سخا و آن مدینهٔ حسنه است و اقلیم واسع است و در مسجد جامع

وی طلسم است و اما انصنا و اشمونین و ابوصیر پس اینها شهرهای

قدیم است و در آن آثار عجایب است و کفته اند که سحرهٔ فرعون از مدینهٔ

ابوصیر بوده و اکنون از ایشان در اینجا بقیه هست و اما سیوط

و اخمیم و دندرا پس اینها از شهرهای قدیم است و در آن آثار عجیبه

واعلام

و اعلام هایله هست و نهایت خر و آن شهری است خوب کثیر الفواکه و کوه جبلیون

بالا نزدیک است و از رود نیل بالای جا آنست بر تندی بحری که سواره نمیتوانند

بکذرند و اسوان و آن آخر کوه اعلا است و آن مدینهٔ کوچک است معمور کثیرة

النخل و کثیر الشهوات است العلاقی و آن کوهی است در وادی جاف

در آن نیست آب و علف ولکن چاهها در نزدیک آن است و آن را

معدن طلا و نقره است و در جنب وی از طرف نیل کوهی هست که

در اسفل وی معدنهای زمرد هست و در هیچ جا معدن زمرد نیست مکر در اینجا

و بر اسوان متصل است از طرف غرب و در دیار مصر طبیعت الماء ملح و نطرون است

ارض القلزم و آن ما بین مصر و شام است و آن جزیره اندلس است و در آن

کوهها در بالای آب و در آن حیوانات هست بعضی مخفی و بعضی ظاهر و قلزم

مع شهری بزرک بود پس خراب شده از تسلط عرب بر اهل وی بعد از آن دریا

شد عقبه ایله و آن قریهٔ کوچک است بر بالای کوهی در بین یوم و لیلهٔ بر

وی بر آن نیل در راه وی تنک است و در حد طرف وی وادی هست و در آن

حورا و آن قریه ایست کوچک و در او معدن برام هست که از آن بسایر

شهرها میبرند و شرب اینها از چاه است و در کنار بحر قلزم شهری هست

خراب و در آن چاهی هست که میکویند که از آن کوسفند شعیب آب داده و آن

الان معطل است ارض بادیه و آن ما بین ارض شام و ارض حجاز است

ارض شام از اقلیم وطن الخیرات جمیع البرکات است و باغ و بستان دارد و بیشه
دارد و میوه‌های بسیار بسیار دارد و ارزانی و فراوانی است و بسیار باران است و
آن مشتمل است بر سی قلعه و از قلعه‌ها کرک که بزرگتر نیست و اقلیم شام
مشتمل بر مثل حصار فلسطین و حصار عمواس و حصار [illegible] و حصار قیساریه
و حصار طرابلس و حصار [illegible] و حصار عسقلان و حصار حطین و حصار
غزه و حصار بیت جبرئیل و در جنوب وی مقصد الانبیا است و حصار شوبک است
و حصار اردن و حصار سابره و حصار غانر و حصار ناصره و حصار دمشق
در میان دمشق است و از قلعه‌های وی شهر غوطه است و شهر بقاع و شهر بعلبک
و شهر لبنان و شهر بیروت و شهر صیدا و شهر [illegible] و شهر حوران و شهر [illegible]
و شهر [illegible] و شهر حماه و شهر طرابلس و شهر بلقا و شهر جبل [illegible] و شهر کفرطاب
و شهر عمان و شهر سراة و از شهرهای شام که مشهور است دمشق عروس ستر
است و آن اجل بلاد شام است از جهت مکان و از جهت بنیان و اعدل است از
جهت هوا و آب بسیار دارد و دار مملکت شام است و در آن انهار جاری است
و چشمه‌ها هست و درختهای بلند دارد و میوه‌های خوب دارد و قصرها
بلند دارد و کاروانسرای متصل دارد و در آن جامع معروف است بر نحو متین
که مثل آن در هیچ جا نیست که آن را ولید بن عبدالملک بنا کرده
و بدان اموال بسیار صرف کرده گفته‌اند که جمله آنچه بر آن خرج کرده چهار صد

صندوق

صندوق از طلا در هر صندوق چهارده هزار دینار و انواع مرمر و سنگهای
عجیب بکار برده و دو [illegible] ستون هست در زیر قبه نسر که آنها را
ولید به هزار و پانصد دینار خریده است و آنها [illegible] سرخ است
که مثل آن در دنیا دیده نشده و گفته‌اند که رخام جامع [illegible] بوده
از این جهت است که [illegible] فضل که [illegible] در محراب دو تا
ستون هست که چنین گفته‌اند که آن عرش بلقیس بود و مناره جامع [illegible]
گفته‌اند که حضرت عیسی [illegible] نازل شود و در آن سنگی است نقل
کرده‌اند که [illegible] سنگی است که موسی علیه السلام با آن عصا بر زده است
از آن [illegible] چشمه‌ها روان شده بعضی از صلحای سلف گفته‌اند که من
چهل سال است که [illegible] نماز [illegible] روزی فوت نشده [illegible]
جامع [illegible] داخل شدم [illegible] جامع [illegible] چشم من [illegible]
از عجایب صنایع که [illegible] ندیده بودم و از [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] است که [illegible] است [illegible]
که انواع میوه‌های خوب در آن هست و از آن [illegible] دمشق شده است
[illegible] است و آن [illegible] است که از
[illegible] می‌آید [illegible]
[illegible] انهار [illegible] و آن انهار [illegible]

و قناة المریة و بانیاس و نهر سقط و بسلون و نهر عادیه و این نهرها خرد
نیست بلند از شاخ صیدا بر باران ریخته میشود و بر اینها قنطرها است
و همه این نهرها از آن خارج میشود و بعضی بر کوچهای مدینه و بازارها
و جاری میشود و بر حمامها و خانها و بستانها جاری میشود و
بدانکه شام پنج شام چنین نوشته شده در کتاب عقل بن مسلم اول
غزه و رمله و فلسطین و عسقلان و بیت المقدس است و شهر بزرگ
و فلسطین است و شام ثانیه اردن و طبریه و غور و یرموک
و بیسان و شهر بزرگ و عاصمه طبریه است و شام ثالث غوطه و دمشق
و سواحل آن و شهر بزرگ و عمده دمشق است و شام رابعه حمص
و حماه و کوه لبنان و قنسرین و حلب است و شام خامسه
انطاکیه و عواصم و مصیصه و طرسوس است و اما فلسطین
پس اول شهر شام است از جانب مغرب و آب وی از امطار
است و سیول است و درخت و عمارت است لکن خوش بقعه است
و آن از رفح گرفته تا بلجون است طول و از یافا تا بریحا و زغر طرف
عرض و زغر و آن مدینه قوم لوط است و بحیره منتنه در آن هست
آن را بحیره منتنه گویند و از آنجا تا به بیسان و طبریه (؟) و آن را
غور گویند جهت آنکه آن بقعه در میان دو کوه واقع شده و سایر آنجا

شام

شام و بعد ریخته میشود تا نابلس و آن شهریست بلدی سامره (؟) و در آن
چاهی است که آن را یعقوب علیه السلام کنده و در این مکان کنیسه
است معروف و عسقلان و آن شهر خوبیست و برای وی
دو حصار هست محکم و آن صاحب بنایی است و صاحب میوه
و زیتون و میوه کرمکان (؟) و انار بسیار میباشد و آن در نهایت
از لطافت است بیت المقدس مسمی میشود ایلیا و آن شهر خوبیست
و بلاد و عمارت و حصار است بلند و آن در بالای کوهی است
که از هر طرف میتوان رفت و در طرف غربی باب محراب است
و در آن قبه داود است و در طرف شرقی باب الرحمه و باب
باب غربی بکنیسه مربع که کنیسه قمامه میگویند و روم بحج وی می
آیند از بلاد روم و مقابل آن است از شرق کنیسه جسر که در آنجا
حضرت عیسی محبوس شده بود و در آن مقابر فوج است و در قبله
مسجد معظم که مسجد الاقصی است بر اقصی و در دنیا افضل آن نیست مگر
جامع قرطبه از بلاد اندلس و طول مسجد دویست ذراع است
طول و عرض صد و هشتاد است و در وسط وی قبه عظیم است
که آن را قبة الصخره میگویند و گفته اند که سقف آنجا جامع قرطبه

بزرگتر است از سقف اقصی و صخرهٔ اقصی بزرگتر است از صخرهٔ جامع
ترطمیر و در قرب باب اسباط گنبدی هست بزرگ و خوب
و در آن قبر مریم است و معروفست بر جمانیه و در آنجا جبلی است
الا را جبل زیتون گویند و در آن جبل قبر عادر است که عیسی از آن زنده
کرده هست و در راه است جبل زیتون قریه ایست که در آن ناصری حمام مسیح
است و نزدیک قبر عادر شهریست مسمی به ابو تحات و امروز در آن
کنیسهٔ بزرگ هست باسم یوحنا و امروز خرابه است که خارج باشد
از جزیرهٔ طریه جد جنوب بیت المقدس کنیسهٔ صهیون است و در آن
است قالیه گفته اند که در آن حضرت عیسی اکل طعام نموده با حواریون
از مائده که از آسمان آمده و گفته اند که آن مائده باقی است که آمده
و آن کنیسهٔ محکم است و در آنجا در طرف خندق کنیسهٔ بطرس است
و در این خندق چشمهٔ سلوان است و در آنجا حضرت عیسی
اعمی را چشم گشاده و نزدیک آن بوعی حقل که مقابر غربا است
و در آن بیوت سنگها است و در آنجا علیلها هست مقیم
و اما بیت لحم و آن کنیسهٔ خوب بنا است و آن جایی است
که حضرت عیسی در آن متولد شده و میان آن و بیت المقدس شش

میل است و در وسط طریق قبر راحیل مادر یوسف صدیق است و قریب است
برابر مدینه ابراهیم خلیل علیه السلام و آن قریه ایست که ابراهیم و اسحق و یعقوب
و بعضی اولاد ایشان مدفون‌اند طبریه و آن شهر جلیل است در جبل مطل
و اسفل آن بحیرهٔ طبریه هست و بر آن قلعهٔ محکم هست و در آن
حمامات گرم هست بدون آتش و در آن حمامی هست معروف به حمام و صاق
کبیره و هم آنست حمام لولو و آن کوچکتر حمامات است و نسبت به آن حمامی
که بدون آتش گرم شود مکر صغیر و هم جنوبی و آن حمام کبیر هست در آن
آبهای جاری میآید و اهل بلاد بوعی میایند و در آنجا سه روز استحمام میکنند
و از مرض خلاص میشوند و اما حمص پس آن شهری است خوب در فضای
زحلی
الحبشة قلعهٔ محکم دارد و اهل وی همه ایشان عرب و نخیل و اینجا با سبابک خوش
صورت و صاحب جمال میباشند و گفته اند که آن طلسم است با آنجا عقرب
و مار و کژدم داخل نمیشود و هر وقت که عقرب و مار برسد در آنجا
هلاک میشوند و از خاک حمص بسیار شهرها میبرند و هر جای
که عقرب و مار گزیده باشد میمالند خوب میشود و در آن قبهٔ
بلندی هست که در وسط وی بتی هست از طلح بر صورت انسان
بر اسپی سوار شده با دو هر صبح میکند و هم بر آن سنگی هست که

و در آن صورت عقربی هست که هر کرا عقرب گزیده باشد بیاید و بر آن خود را
بمالد ساکت شود و صحیح گردد همان موضع است بسنگ و در آن جامع بزرگ
هست و اهل آن موصوف است بخفت عقل و امّا بعلبک پس آن
شهریست محکم و خوب در بالای کوه و در اکثر خانهای وی آب روان
هست و در اکثر محلهای وی آسیاها هست و در آن انواع فواکه
هست و از زهاد و فقرا ملأ هست و امّا حلب آن شهریست که
قدیم ایام اوسع بلاد بود خدایتعالی به ابراهیم خلیل وحی فرمود که اهل آنرا هجرت
کنند به شغنة البیضا پس آنحضرت آنرا نشناخت پس از خدایتعالی سؤال
نمود پس جبرئیل نازل شد تا اینکه او را بتل ابیض در آورد و آن
تلی است که حلب در آنجا است خدایتعالی آنرا حفظ کرده است از آفات
پس در آنجا متوطن شد و در آنجا برای وی مدتی چند گذشت بعد از آن
بمهاجرت امر شد به ارض مقدس پس از آنجا خارج شد چون از آنجا
دور شد بقدر میلی نازل شد و در آنجا نماز خواند و الآن آنجا مقام خلیل
معروف است و هر کسی که بقلعه حلب در آید معروف می‌دارد جهت دعای
ابراهیم خلیل برای آن و چون از آن بیرون آید از مفارقت وی غمگین میشود
و میگوید نقل کرده است از اکمال الدین در کتاب تاریخ حلب و حلب

قلعه عظیم

نهریست که از طرف شمال می‌آید که از آن نوبتی میسازند و برای وی
قناطر است مبارک که بکوچه و بازار و حمامهای آید و آب وی شیرین
است و بالای وی قلعه محکم هست گفته‌اند که اساس وی هشت
هزار ذرع است و در آن قبری هست برای تمام و در آن معبدی
هست ارباب امراض بسوی وی می‌آیند و در آن شب میخوابند
پس آن مریض در خواب کسی را می‌بینند که دست بوی مسح می
نماید پس صحت می‌یابد و یا اینکه بوی میگوید فلان چیز را استعمال
بکن تا خوب باشد و امّا حما پس آن شهر عالی است قدیم در عهد
سلیمان بن داود علیه السلام و نام وی بعبرانی و یونانی حاموثا است
چون ابو عبیده آنرا فتح نمود کنیسه آنرا جامع نمود و آن جامع
سوق است و حاکم الدوله حمدانی تجدید کردند و در آن لوحی بود از رخام
در آن نوشته بود که آن تجدید بعونه شد از خراج حمص و آنرا حفظ
میکرد شیزر از اعمال حلب و حمص در قدیم العهد بالای تختگاه وی
بلاد بود امّا بلاد الروم و اقلیم آن عظیم و واسع بود و حصارها
داشت و بسیار خیر و بسیار میوه و گفته‌اند که در آن اقلیم
سیصد و شصت قلعه بود و بیست و شش قلعه از آنها بعنوان رفتی

که انرا غربی کویند و دران غاری هست و دران غار چاهی
هست بسیار عمیق چون بران سنکی انداخته شود صدای
می آید مثل صدای رعد بعد از آن ساکن میشود و معلوم
نمیشود که آن چه چیز است و دران کوه معدن حلبه
است مسموم هر وقت که از آن بیرون میکشند حیوانات
ساعت مرده باشند ارض الجزیره و آن جزیرهٔ عرب
است و آن مشتمل است بدیار ربیعه و مضر و دیار
بکر کویند و آن ما بین دجله و فرات است و کلها مسمی
بجزیره است و دران شهرها و قریها بسیار است و اکثر
اهل آنها نصاری است و خوارج و از شهرهای مشهور
دیر موصل است و آن بقاعده بلاد جزیره است و آن
شهر بزرک است هوای صحیح دارد و خاک خوب دارد
نهر خوب عمیق دارد و باغ کم دارد و لکن کاشتزار متعدد
و مزارع و حصارهای کثیره دارد و آن شهری است که
حضرت یونس علیه السلم را بانجا فرستاده شد و آن غربی
دجله واقع شده الرها شهر بزرکست نیم واسع
و خیلی معمور و متصل است بارض حران و غالب اهل آنها

شد صعوبتر راه آنها و هیچ احدی با آنها بقوة و حیله نتواند برود و از
شهرهای مشهور آنها ارمینیه است و آن دو تا است یکی
داخلیه و یکی دیکر خارجیه و آن شهر بزرکی است و دران نهری
است معروف بنهر کنوران و دران خاکی است از آن بوته
میسازند و خلاط است و آن شهر خوب است و دران
دریاچه سرخ در روه میباشد ملطیه و آن شهر عظیم کثیر الخیر و
وفراوان و ناحیه عیشی و دران صاحب صنایع بسیار هست
و صوف باف و غیره میافارقین و آن شهر بزرکست و آن
از حدود جزیره و حدود ارمنیه است نصیبین و آن
شهر خوب و با زمین برابر است و آب در میان خانها و قصرها
جاری است و با آن نسبت داده شده کل نصیبی و دران عقارب
قتاله هست و در ارض ارمن دو نهر هست مشهور که آن
نهر روس و نهر کر است معروف بکر و روس و روش آنها از مشرق
بمغرب است و در آنها شهرها هست و قریها هست متصل
از دو طرف و ارضی از رحج برکت دارد و دران ماهیهای
بسیار و طیور بسیار و آبهای بزرک و عمیق و دران جاهی
آب در یک جا هفت سال متوالیه میماند و دران کوهی هست

کرانرا

دیر نصاری است و در آن کلیساها بسیار قریب بصد کلیسه بدو بیت هست
و دیرها هست و برای نصاری اعظم از این نیست و در اعظم
کنیسهٔ اعظم مندیل مسیح است که بآن روی خود را پاک کرده و
صورت وی در آن اثر کرده پس ملک روم بر خلیفه بغداد رسول فرستاد
و آن را از او طلب نمود و در عوض آن اسیرهای بسیار که گرفته بود
مرخص نمود. شهر الحضر و الان خراب است و آن شهر عظیم قدیم
بوده و اسم صاحب وی ساطرون بود پس از آن سابور بن اردشیر
بن بابک چهار سال محاصره نمود و بآن تسلط نیافت و در این جای
مستعد بود که از بیرون آب جاری بود و برای ساطرون دختری
بود بسیار جمیله لطیفه که هر کسی که نگاه میکرد عقل او زایل
میشد و اسم او نضیره بود و عادت مردم آن بود که هر زنی که حایض
میشد او را به ربض شهر میاوردند پس دختر ساطرون حایض
شد او را به ربض آوردند و در این وقت سابور او را محاصره کرده
بود و هر روز بر حوالی قلعه سواره بر اسب بود که ناگاه چشم دختر
ساطرون افتاد دید که او بسیار وجیه است پس آن دختر ساعی
دید خوش شد و آن را اجابت نمود در اول رؤیت پس کسی را آدم
فرستاد که مرا تزویج میکنی من ترا قلعه را میگیرم سابور گفت بلی
اگر

علاج کن

علاج کن دختر گفت که یک کبوتر بگیر و پاهای او را بحیض
دختری باکره آلوده کرده رها کن پس هرجا که آید بر دیوار قلعه
نشیند بعد از آن تو قلعه را فتح میکنی پس سابور چنین کرده
قلعه را فتح نمود پس بقلعه داخل شده و همه حصار قلعه را
خراب نمود و ساطرون را کشت و اسیر و قتل و غارت
نمود و نضیره را تزویج نمود پس یک شب در بستر بی‌خواب
دختر تا ابتدا شب تا صبح مقارنت نموده پس سابور نظر کرد
دید که در فراش وی برگ آسی افتاده بود گفت که این قدر
میل تو از این درد است دختر گفت بلی سابور گفت که پدر
تو بتو چه میخورانید گفت که بمن مرا مخ استخوان میداد
و شهد عسل و کره میداد و بمن شراب مصفی بجای باده داد
سابور گفت که این فوق شهوت از این بوده بعد از آن امر نمود که
که آن دختر را بدم اسب سرکش بستند پس از آن در صحرا
کشانیدند تا آنکه اعضای او را قسم کردند والله اعلم

جزیرهٔ عرب و آن ما بین الحجاز و عذیب است از حد
عراق عرب و آن ارض طویل است خاک دارد و شهرها
و اسم وی قرای بسیار دارد و طول آن از تکریت تا بغداد

در عرض آن از تمادسته تا حلوان و از مدینها مشهور یکی بغداد
است و آن شهر عظیم است تا علامه ارض عراق اصل بنای وی منصور
کرده در جانب غربی دجله و در آن مالهای بسیار گذاشت و گفته‌اند
که بر آن چهار هزار اشرفی خرج کرد و آن را مدینه مدتی نمود تا اینکه بعضی
از اشخاص نیکو نمیشود به سلطان از بعضی و در آن قصر عظیم
بنا کرده در وسط قلعه آن را آن دوره گفتند و در آن دو شهر است
که از او جله ملتق نمود و در میان آن جسری هست از کشتی
و بستانهای وی در جانب شرقی است و از آب نهر دجله آب داده
شود و از آب نهروان دو نهر عظیم اند و اسامی علی پس در آن
نهر کشتیها جاری میشود از بغداد تا بزات و اقالیم سرات پس
در آن گفته نیست در بغداد در زمان برامکه بود بسیار بود گفته
اند که موقتی حمامهای از شهر در شصت هزار حمام داشت و علما
بسیار داشت و وزرا و فضلا و رؤسا و سادات بزرگ بود که
بوصف نیاید و در آن سیصد هزار اهل صاحب در شب عید ها
معروف میشد و زیاده از این بلاد سایر ناس ... و آن
شهر قدیم بود در زمان جاهلیت بود و در آن آثارها بود و ایوان

کسری

کسری در آن بود و آن ضرب المثل بود در عظم و جلالت و ارتفاع و
محکمی و اقلیم آن معروف است بارض بابل و منصور چون خواست
که بغداد را بسازد با خالد بن برمک مشورت نمود در نقض ایوان و
نقل وی از مدائن به بغداد خالد به وی گفت که یا امیر المؤمنین مکن این
کار را منصور گفت که تو میل داری به بقاء آثار دولت فرس لابد است
از خرابی آن پس امر نمود بخراب آن پس خراب قصر ابیض را ابتداء
کرد که آن چیز عجیب بود از جانب ایوان پس یک طرف از قصر ابیض
خراب کرد پس دید که خرج خرابی بیشتر از اسباب و آلات شد پس
ترک کرد و نیل و آن شهریست خوب و آن در کنار فرات بود
مابین بغداد و کوفه و تسمیه آن این شد که حجاج بن یوسف نهری
از فرات بر داشت و از نیل نامید باسم نیل مصر و آن نهر را بابل شهر
در آورد و از آن شهرهای عظیمه و قریهای بسیار بود و نینوی
و آن شهری است قدیم برابر موصل و میان آنها دجله بود و گفته
اند که آن شهری بود که یونس متی علیه السلام در آن مبعوث شد الکوفه
و آن شهری بود علویین که علی بن ابی طالب علیه السلام آباد کرد و آن بزرگ
بود و جای خوب بود در جانب فرات بود و از بناء خوب حصار

محکم داشت و در آن نخل بسیار بود و ثمرهٔ طیب بود و بناء هیئت آن
مثل هیئت مصر بود و نقش مثل بود و در آن قبهٔ عظیم بود و گفتند
انکه در آن قبر علی بن ابی طالب علیه السلام است و آل علی در آنجا قبر بود
و آن قبه را ابو العباس عبد الله بن حمدان بنا نمود در دولت بنی عباس
بصره و آن شهر عمری است که از ابتدا ایام عمر بن الخطاب مسلمین
بنا نمودند و آن شهر علما از آنجاست احمد بن یعقوب حکایت
میکنند که در بصره هفت هزار مسجد بود و بعضی از تجار نقل شده
که خرجا با نصد طبل بیت الخمر بود که آن مکرر هم است و در غربی
بصره و شرقی وی آبها و نهرها جاریست زیاده بر ده هزار
نهر هست و در بعضی از آنجاست که منسوب بصاحب وی
کمتر اکنده است و در آنجا نهریست که معروف است بنهر ابله و
آن یکی از نزهات دنیا است طول آن دوازده میل است و
مسافت آن حایلی بصره و ابله است و بر جانب نهر قصرها
و باغها هست که گویا همه یک باغ است و نخلستان آن در بستان
کاشته شده و جمیع انهار را بآب داخل میشود و جزیرها دارد و
همه آب دارد و قریهای معمور و بیشها دارد و واسط و آن میان

بصره

بصره و کوفه است و آن دو شهر است در جانب دجله و میان
آنجا پلی هست بزرگ و جسری هست که اهل آن از طرف بر
این طرف میگذرند و جانب غربیتر را کسکره گویند و جانب
شرقیتر را واسط گویند و هر دو در حسن و خوبی و عمارت
مساوی‌اند و ولاة بغداد در آن ساکن باشند و عبادان
و آن شهریست معمور در کنار دریا در طرف غربی از دجله و
ماء دجله بر آن جاریست میباشد و در مثل میگویند که لیس ما بعد
عبادان قریة و از عبادان تا بحر خشبات و آن خشبات منصوب
است در قعر بحر با حکام و هندسه و در آن الواح است مهندس
که در آن حراس بحر می نشینند و ایشان را نورها هست و
آتش نیز نام سه طرف ایمن او بعراق است و طرف ایسر
آن بفارس ارض الفرس و آن بلاد فارس است و مسکن
آنها وسط عمره است و آن شهر عظیم و بلاد قدیم است و اقلیمهای
بسیار دارد و آن پایین جیحون است و آن را ابد میگویند و آنها
ماوراء جیحون و آن ارض ترک است و آن را فرغانه و ارض
فارس کلها متصل العمارات است و آن پنج شهر است شهر اول

گویند

رجان است وان کوچکتر بن همه است وانرا شهر سابور گویند شهر دوم
اصطخر است وان شهر بزرگ است و در وی اعظم بلاد فارس است شهر سیم
شهر سابور ثالث است شهر چهارم شادروان است و تلعه آن شیراز
است شهر پنجم شهر سوس است ارض کرمان وان ما بین ارض
فارس و ارض مکران است وان اقلیم ۳ سیم است وانرا شهرهای مشهور
و غانم و هرمز است ارض الجبال وان ما بین ارض فارس است
واقلیم ری است وانرا اقلیم خراسان گویند وانرا پانصد شهر است

عراق عجم

وانرا شهرهای معظم است و سوس است و شوشتر است و زنجان
است و نیشابور است و سرخس است و غزنه است و مرو است
و طالقان است و بلخ است و فاریاب است و بدخشان است و [illegible]
و کاشان است و خراسان است و اصفهان است و جرجان است
و بیلقان است و مراغه است و اردبیل و طوس است ارض
طبرستان وان مشتمل است بر شهرهای عظیم و انهار بسیار
و اشجار بی شمار و شهرهای عظیم که انها را نیز طبرستان گویند
ارض ری وان آخر جبال است از خراسان وان اقلیم بزرگ
قریهها بسیار دارد و جبال دیلم وان سه جبال بزرگست

بسیار

وبسیار
۲ بلندست واهل ان در انجا متحصن میباشند و یکی آنرا برد و بسیالان گویند
و دوم انرا مرو بلخ گویند و سیم انرا واران گویند و در هر جبل از آنها
رئیست و جبل که در ان ملک هست انرا کرم میگویند و در انست
دیلم و مقام آل حسان و در این جبال اشتهای بسیار هست وانرا
بسیار بیشهها هست و درختها هست وان دیها بیت از الجبل است
وانرا قریهای بسیار هست ارض خوارزم وان اقلیم بزرگست منقطع
از ارض خراسان و از ماوراء النهر و درست وانرا احاطه کرده است
صحراهای معتبرهای از هر جانب واول اعمال وی عظا هر آنست
بخارا وان شهر عظیم است و مملکت قدیم است و قصرهای عالی و
بناهای بلند دارد و باغهای عجیبه دارد و قریهای متوالیه
متصله العمارة دارد و خانهای سی و هفت میل است طولا و عرضا
و همه انها یک حصار جمع کرده است و در اندرون این حصار
حصار دیگر نیز هست و برای ان نهرها است و در کنار نهر اسیابهای
بسیار هست و اهل ان متمولند سمرقند وان شهریست شبیه
بخارا در عمارت و حسن و ازا قصور عالیه و انهار بزرگ و کوهای
واسع و انرا بستانها و جدولهای جاری هست و گفته اند که انرا تبع اکبر
بنا کرده و ذو القرنین وی را تمام نمود و جرجانیه خوارزم دور وی

سیصد میل است واب وی بشور و تلخ است و واقع میشود بوی
نهر جیحون علی الدوام و وارد میشود جیحون در بعضی اوقات و نیز
واقع میشود در وی نهر شاش و نهر ترک و نهر بسیار دیگر و انهار کثیره
بسیار کوچک و اینهای این بحیره نیست و بود این انهار بوی
زیاد نمیشود و نقصان قبول نمیکند و نهر جیحون در میان ان
یخ می بندد نزدیک باین بحیره حتی اینکه دواب بر انها
میگذرد و در کنار وی جایی هست که انرا جمعی اغوبر کنند که انجا
اب منجمد شده نمک میگردد و ان مملکت ازانجا نمک می برند و در
این بحیره شخصی ظاهر میشود در بعضی اوقات عیانا در صورت
انسان و در هر عقب میگردد و شرح بجای کلمه تکلم مینماید که
فهمیده نمیشود بعد از آن همان ساعت غرق میکنند و ظهور وی
در وقت طلوع [illegible] بر دلالت امر عظیم از امرهای اعلی از اراضی خوزستان
و ان از شهرهای جبال است و ان زمینی سهل و معتدل الهوا
است و اب بسیار دارد و واسع است و ارزانی است و شهرهای
بسیار هست و قریهای اباد دارد و از شهرهای مشهوره آن
اهواز است و ان قطعه بزرگ و واسع و معمور [illegible] عدد
هذه المملکه و در اهواز بسیار و جزایرات زاید دارد و در آن

باسها

لباسهای اهواز تبریز که انصال از دیبا نظر ندارد و همچنین بساطها و پردها
و ملابس مراکب ملوک و در ان مصنوع است هر نوع غریب ارض
طخارستان و ان زمینی میان ارض جبال و بلاد اتراک است و در ان
شهرهای عظیم است و قریهای معموره از ان هست ارض الصغد
و ان ارضی واسع و باغهای عدیده و اشجار و میاه عزیزه و نواحی
کثیره معموره و از ان نهری هست مسمی بصغد که از کوه [illegible]
خارج میشود و ان صاحب قصور عالیه است و بناهای بلند دارد
و شهر بزرگ وی صغد است و در کوههای وی انهار جاری دارد
و خانهای از سنگ بسیار کم است ارض اشروسنه و ان اقلیم
بزرگ است مثل عراق و در ان شهرها هست از ان [illegible] بدخشان
ارض الکتم و ان عربی بلاد فرغانه است و ان ارضی واسع است و
در ان جبال بلند است که صاحب معدن طلا و نقره است و نوشادر
و زاج و برای ان راههای پرشور هست در کوههای وی [illegible] شبها اتش
پیدا میشود که از پنج فرسخ دیده میشود و در روزها از انها دود
بر می آید و در جبال وی حصارهایی هست مسمی بدشتک که هیچ
کس طمع وصول بر ان نیست از اعداء و ان بسیار جای حصین و [illegible]
است و در ان الات اهن ساخته میشود و اسلحه و ادویه بسیار و انواع

۱ الصحه ساخته شود ارض فرغانه و آن مجاور ارض تبت است
و آن ارض واسع است صاحب قلعه و صاحب اقالیم و قری است و کار [illegible]
و از شهرهای مشهوره فرغانه است و در آن ام بسیار هست و بازار علیحده دارد
ارض تبت اقلیم واسع است و آن آخر شهرهای خراسان است و آن مجاور
بلاد چین است و بعض بلاد هند است و آن بلاد ترکستان است تبت و آن اقلیم
واقع شده است در زمین بلند و در زیر آن بحیره هست در طرف مشرق و در آن
لباسهای خوب پر قیمت ساخته میشود و در آن نقره و طلا و سنگهای رنگارنگ
و مشک و پوست خوب و نیست در زمین احسن الوان و نعم تراب آنها و خوب
از جهت خلق و پاکیزه تر از جهت رائحه و ایشان بعضی بعضی را از حیله و تدبیر
مبغوض و مشغول و از شهرهای مشهوره بنج است و آن شهری است در بالای جبل
و برای وی قلعه محکم هست و از این [illegible] است و در آن صناع بسیار
هست و لعمال البلد هست و کل جبل متصل به تبت سنبل میشود [illegible]
و در حیوانات مشک و بسیار آن حیوانات مثل غزال صحرا [illegible] الا اینکه آن حیوانات
دو دندان دارد مثل دندان فیل و مشک از ناف این حیوانات بیرون می آید مثل
دمل و در آن میشود نافه مشک و آن نافه ایست که مشک از ناف وی
بیرون می آید و این مشک در فوق رائحه جاری و بسیار قیمت دارد و در این
کوه ریوند چینی بسیار است و در این جبل جبل دیگر هست معوج مثل دال

و در آن

و در آن چاهی هست عمیق که از اسفل آن صدای عجایب شنیده میشود و چیزها
دیده میشود و قعرش معلوم نیست و دو طرف این جبل متصل است بجبل هند
و در وسط این کوه جای هست که در آنجا قصر عظیم هایل است مرتفع دالان
دارد و هر کسی که از آن قصد کند و بسوی وی برود در نفس سرور و طرب
می یابد چنانکه شارب الخمر می یابد از نشاه شراب و گفته اند که هر
کس بر بالای این قصر برود بر او ضحک شدید عارض میشود که خود را
باز نمی تواند داشت [illegible] و دانسته نمیشود سر این و ممکن نیست احدی را سبب
این و دانسته نمیشود که اند چه این چه چیز است ارض الکلاب و آن ارض
واسعه است و آن را اند کوینند و آن از جاهای نزهت دنیا است همه
عمارات است و از شهرهای مشهور آن بردعه است و آن شهر عظیم است و
بسیار آبادان [illegible] و در آن ریحان است که بوی
از عنبر است که در دنیا مثل آن نیست و از آنجا [illegible] که معروف
است [illegible] و در آن بازاری هست که [illegible] مقدار
ده شش میل است ارض تغزغز و آن ما بین ارض تبت و چین
است چنانکه گذشت و از شهرهای مشهور وی باخوان است
و آن شهر عظیم است و در اطراف آن ابها جاری است و مزارع بسیار
هست و آن جای [illegible] است و در آن ساخته میشود [illegible]
در سایر اماکن هست و اما ارض چین پس آن طویل عریض

دانستن

است از طرف شرق تا بطرف مغرب سه ماه راه است و عرض وی
از دریای چین تا بحر هند است از طرف جنوب و تا بسد یاجوج و ماجوج
است از طرف شمال و گفته‌اند که عرض وی از طولش بسیار است و این ا
اقالیم بسیار هست و این مشتمل است بر اقالیم سبعه و گفته‌اند که آنرا
سیصد شهر هست همه معمور سوای قری و جزایر و در نزد الها معلقه
طلا است و گفته‌اند که ابواب چین دوازده در است و آن جبال
است در دریا و در آن کشتیها جاری است و در پیش هر دری کشتی است
بسیار و حرامت که میروند بکشتی میروند و اهل چین احسن مردم است از جهت
نظام و عدل و احسن ناس‌اند از جهت صناعات و نقاشی و تصویر
بجهتی که اهل دنیا از آن عاجز است و از عادات ملوک ایشان اینکه چون
استادی از نقاش و یا صاحب صنعتی در جای بلند بشنید ادم بپیش وی
فرستاد و مال مبالغه و چیزها از او حاضر میکردند او را عجیبی و تحفه قرار
داد و او را امر مینمود در کار کردن در نقش و تصویر و آن استاد در عمل خویش
بنهایت سعی مینمود و کامل میشد و آن صورت و تمثال را در باب قصر میکشید
و آنرا یکسال در آنجا میگذاشت و اگر آن یکسال میگذشت و در این مدت احدی
بر آن عیب نمیکرد بعد از آن او را خلعت داده و از خواص صنایع قرار میداد
و هر چه وعده کرده از مال و صله بوی عطا مینمود گفته‌اند که ملک نقاشی
ماهری شنیده در بلاد روم پس ادم فرستاد و او را احضار نمود و بعد از آن
امر نمود بعمل آوردن کار خود و چون کار وی تمام شد بر سیاق سابق در باب

قصر معلق

معلق نمود و عمل آن بود که در پهنه صورت سنبل گندم برنگ سبز خوشه
نموده و در بالای آن صورت گنجشک تصویر کرده بجهتی که هر کس از ابتدا
میگفت که این عصفور است در بالای سنبل سبز و از این چیزها انکار
نمیکردند الا اینکه میگفتند که این نطق و حرکت ندارد و الا همه چیز تمام است
و ملک از آن بسیار متعجب بود و آن صورت یک سال در باب قصر
امر معلق بود و کسی بدان ایرادی نکرد تا اینکه شخصی مسن در آنجا
و بدان نظر نموده گفت که هیچ عیب ندارد الا اینکه در این یک عیب هست
پس او را به نزد ملک در آوردند و نقاش را نیز حاضر کردند از او پرسید که
در آن چه عیب هست که بر برهان و دلیل بیان کن شیخ گفت که عیب
این آنکه اگر استاد کامل بود میبایست که ساق این سنبله را معوج
کرده باشد زیرا که چون عصفور در بالای سنبل نشیند کج میباید
نه راست پس راستی و قیام این سنبل در زیر عصفور خطا است
پس ملک کلام شیخ را تصدیق نمود و بدانکه اهل چین قدهای
ایشان کوتاه باشد و سرهای ایشان بزرگ و مذاهب مختلفه دارند
از مجوس زرتشت پرست و آتش پرست و مار پرست و غیر ذلک و چین
نهایت عمارت دارد در طرف مشرق و نیست عقب آن الا دریای
محیط و شهر چین عظمی آنرا سیلی میگویند و اخبار آن از ما منقطع است

از برای هر یکی از ما حکایت شده که ملک او را تا صد زن باشد و هزار
پیل با اهل و اسلحه نباشد او را ملک نباشد و اگر او را اهل صنعت و دیانه
از انواع شیء بود ملک حاذق‌تر در علم نقاشی و تصویر و از شهرهای مشهور چین
خانقو است و آن از اعظم شهرهای چین است و در این ملک مرد و هیبت
هست و در هر بطارقی زیاده از ده هزار پیل هست و [illegible] دکنه هوا هر و آن
و آن در کنار بحر اعظم است و در آن ابریشم بسیار هست و قصب شکر و نارجیل است
و نخلکو و آن شهری است عظیم شبیه خانقو در سعه و عمارت و کثرت خلق
و کثرت میوه و آن در کنار دریاست و در این بلاد حیوانات عجیبه بسیار هست مثل الفیل
و کرکدن و [illegible] و ببر و جز ذلک و اشجار عجیبه است مثل صندل
و آبنوس و کافور و خیزران و عطر و بقم و در این بلاد [illegible]
و آن شهری است عظیم و انعام بسیار هست و در آن جمیع فواکه و میوه‌های خوب است
الا انگور و انجیر که این دو نوع از میوه در آنها یافت نمیشود و همچنین
است شهر چین و تبت و هند و در شهر اینها درختی هست که او را
ششکی و برکی میگویند میوه بزرگ دارد بقدر چهار شبر مدور سرخ و [illegible]
و پوست سرخ [illegible] و میان او تخم بزرگ دارد مثل شاه بلوط که در
آتش پخته میباشد و خورده میشود و از آن طعم بر میاید و طعم امرود و سیب
و طعم میویز آید و در شهر هند درخت دیگر هست که او را غنبا گویند مثل درخت

چون

چون میوه آن مثل فلفل میباشد و با سرکه خورده میشود و آن در طعم
زیتون است و این شهر سکنای بغبوغ است و بلغت ملک چین است
و بغبوغ شاهنشاه را گویند و او را اجلال اعظم دارد و [illegible] و آن
شهر عظیم است و در آن نهر بزرگی است حتی به دجله و آن اهل [illegible]
دارد و آن بقاعده چین است کاشغر و آن شهر بزرگی است و
در آن نهری است که از طرف شمال الخطا آید از کوه و در این کوه معادن نقره
خوب دارد و [illegible] و این شهری است خوب
باغهای خوب و زیرکی دارد و در آن غزال مشک میباشد و دابه‌ها
زیاد نافه دارد و آن حیوانات است مثل گربه [illegible] و آن شهری است
عظیم و در آن برکه ایست آب شیرین دارد و او را قعر معلوم نیست و در
آن ماهی میباشد و در بعضها مثل بوم میباشد و در سرانها کاکل
مثل کاکل خروس و طوحنا و آن شهری است که در آن لباس حریر ساخته
میشود که طوحنیه گویند که مثل ندارد و [illegible] و آن شهری است که
در آن ظروف چینی سازند که مثل ندارد از ظروف چینی کسی
برانکه به تحقیق ذکر کردیم اقالیم را از اقصای مغرب تا به اقصای
مشرق از بحر محیط الی البحر محیط و [illegible] بر میگردیم انشاء الله
[illegible] بسوی بلاد جنوبی که واقع است ما بین مشرق و مغرب بلکه

این شهرها همه بلاد سودان است و مالی و اول آنها از مغرب با عنقی
است بر حکم ربع دایره پس اول بلاد آنها از مغرب اقصی انکا
مغاره است و از شهرهای مشهور آن اولیل است و آن در بحر
واقع شده و در آن نمک باشد که از آنجا به سایر بلاد می برند
و سلی و آن شهری بزرگ است در کنار نهر نیل و آن مجتمع سودان
است و اهل آن صاحب غیرت و جلالت است و ملک آن مؤمن
است و تکرور و آن در جنوب نیل است و غرنیه و آن شهری عظیم
است و در آن امم بسیار هست از سودان و آن مقر ملک است
و بلاد آنها معدن ذهب و فضه است و اهل مغرب بآن سفر می کنند
صوف و نحاس و غیر ذلک بآن در می برند و از آن طلای خالص می برند و کلم
و آن شهر متوسط است و در آن معدن طلا هست و ... خراب است از
جهت بی آبی و در جنوبی ارض نقاده و آن شرقی ارض مغاره است
و آن ارض واسعی است و از شهرهای مشهور وی دنقله است و آن
بلاد طیب است و آن جزیره دارد و طول آن سیصد میل است و عرض
آن صد و پنجاه میل است و بحر محیط است بر آن از جمیع جهات ثلثه
نیل در وقت زیادت جمیع این جزیره را می پوشد و چون نقصان پیدا میکند

اهل

اهل بلاد بر آنجا بر سر طلا در آورند بعد هر کسی بقدر آنچه خواهد قسمت
کرده و چون از آنجا بر میگردند همه اغنیا در برابر ملک ایشان
جای هست که مخصوص است به اقربای و خویشان او و ایشان را کنوز
هست که بوصف نیاید پس همه زرهای آنجا را بر شهر سجلماسه
که در جنوب مغرب است و در آنجا سکه میزنند و از این جهت است
که اهل سجلماسه همه اغنیاء اند و سمقاره و آن شهری است عظیم
و در شمال وعقوی هست که ایشان را ابغامر گویند برابر حالت
در جای آدم عمل میکنند و ایشان شتر دارند و گاو و نگاه دارند
در کنار نهری که از جهت مشرق میآید و به نیل بحر میشود و معاش ایشان
از گوشت و شیر و ماهی است و غیناده و آن شهری است که در اخفی
محیط دارد و اهل آن صاحب غیرت و جلالت است و از آنجا به طلیطله رفته تجارت
میکنند و از آنجا به سایر شهرها میبرند ارض کوکو و آن مملکت عظیم است
و واسع و از اعمال عظیم است و شهر ایشان مسمی باسم کوکو است و آن
در کنار نهری است که خارج میباشد از ناحیه شمال و در جانب جنوب میباشد
چنانکه فرات خارج میباشد و در آن از جماعت سودان امم بسیار هست
که حقیر اند و ملک ایشان صاحب جلالت و شوکت است و جند بسیار
دارد و زرها و اسباب و آلات بسیار دارد و رعیت ایشان پوست

بر کوه شیر مهر علم کرد ...
در پنجه شیر قبضه شمشیر ...
از زخم ها ... داد اوار ایران

مطبوع لباس دارند وان شهر متصل است بمعادن طلا میگویند که
کسب وهیچ ایشان همه طلا وایشان را خطی است که تجار کروان
میشوند از آن خط نمیگذرند وچون متاع در آورند در خط میگذارند
وبر میگردند وچون فردا میشود می آیند بسوی متاع خودشان ودر هر یکی
در نزد متاع خودش قدری از طلا مییابند وچون هر کسی که راضی
شد طلا بر میدارد ومتاع خود را میگذارد وهر کسی که راضی نباشد طلا
ومتاع میگذارد وبعد از وچون فردا میباشد زیاده از آن در نزد
متاع میبینند پس اگر راضی شد بر میدارد واگر راضی نشد بنزد آن
کذارد ودو روز سیم چیزی زیاده میبینند پس اگر راضی شد میبرد
واگر روز سیم نیز راضی نشد طلا را میگذارد ومتاع خود را بر میگردد
وهکذا تجار قرنفل در بلاد خودشان در قرنفل در بر است آخیر میکنند
بعضی از تجار بعد از فراغت از تجارت از بیع ومعاوضه طلا را
بر انشی اند اخت کهل احتبه وصاف از آن تراشیده محکم بر دوش اگر
ضرر از یا شغل در طلب آن میروند واگر بگیرند او را میکشند
جهت مزدی ودر زمین کوکو درختی هست که او را عود الحیة
گویند خاصیت آن آنست که چون او را در دست بگیرد در همان ساعت
مار بر وی نمی آید واز او ما میگیرد وهمار او ضرر نرساند ابدا ارض التدهل

از شهر

از شهر کرکو که به آینه کنار دریا منزل کنند در طرف مغرب وان مملکت
عظیم است وانرا اسالک بسیار هست ولشکر صاحب شوکة ونجدة
است وبرای آن قلعه محکم دارد ومردم اعلای آن صورة زنی دارد وکربان عمامه
کنند واهلها اتم بسیار اند مثل صوانا که در خصوص ادیان خودشان
بهم الهانا رای میباشند وبعضی بعضی را میخیزند ارض غانه وان شهر
ارض مغازه میباشد وان شهریست عظیم وحستی است باسم اقلیم خود وان
اکبر بلاد سودان است واوسع انها است واهلش متمولند وان دو شهر
است وتجار از سایر بلاد بانجا میایند ودر زمین انجا همه طلا است وبرای ایشان
ذوق های بسیار هست در زمین ودر انها طلا در آورند وانها مثل ختنها
می برند واز سجلماسه تجار بر ان میایند در عرض سه ماه رفته وانجا بیایند با خود
کاه نمک وارزین وسایر چیزهای آورند وانجا عوض آن طلا می برند وبرای انشا
ملکی شخیم هست وبرای او حالک بسیار هست ومرزیدر سنتش ملوک
عرب هست واو را قصر بلند هست که بر هر بنای شرفا است ودر قصر وی
یک قطعه طلای بزرگ هست بقدر سنک بزرگ وان خلقه خلای است
ودر آن حلقه هست که از آن اسب ملک را بسته اند وگفته اند که ملک
ایشان مسلم است ارض تندولته وان ثانی ارض مغاره است متصل

بحر محیط و شرقی آن صحرای بجه است و در این صحرا مارهای طولانی است
غلیظ جسم بقدر طول نیزه صید میکنند آنها را ملوک سودان و آن را
پوستش مسح میکنند و اهل طبخ آن را میخورند و در آنجاست جبل تابان و آن
بمرتبه بلند است که ابر از آن پایین تر است و در آن چیزی از علف
پیدا نمی‌باشد و در آن سنگهای صاف و شفاف هست که چون آفتاب
در آن طلوع کند چشم خیره میشود و هیچ کس را به بالای آن راه نیست و در
ذیل آن چشمهای شیرین هست گویا که عسل آلوده شده ارض کانم
و آن ارض منبسطه و واسعه است در کنار نیل و اهل آن مسلمان الا قلیل
از ایشان و ایشان در مذهب امام مالک اند ارض نوبه ارضی وسیع است
و اقلیم کبیر است و طول مملکتش سه ماه راه است و آن مرجوح مصر است
و گفته که لقمان حکیم که در قرآن است از آن نوبه است یعنی ارض نوبه و آن
در اینجا متولد شده و از آنجاست ذوالنون مصری و بلال بن حمامه خادم
رسول الله صلی الله علیه وآله و در ارض آنها است صعید
و مابین ایشان نصرانیه است و ملک ایشان ملک جلیل و کثیر الجنود است
و ایشان دو فرقه اند یک فرقه از آنها را علوه گویند و شهر بزرگ آنها
دیلوکه است و آن شهر عظیم است و در آن از سودان طوایف بسیار هست
دو فرقه دیگر را ایشان نوبه گویند و شهر آنها دنقله است و آن مثل دیلوکه است
بزرگ

که از غرب

که از غرب نیل است و اهل آن احسن سودان است از جهت وجه
و اعتدال ایشانست و در بلاد ایشان فیل و خوک و آهو میباشد و از شهرهای
مشهور آن بد نوابیته است و از آن نوبه گویند و آن شهر متوسط است
و مابین آن و نیل چهار روز راه است و اهل وی از آب آبار میخورند و زنهای
ایشان جمیل و حسن کامل میباشند و ایشان ملیح کلام و شیرین کلام میباشند
و در سایر سودان مثل شعور آنها و ایشان خوش آواز و بعضی هندیها و حبشیها
اند و قیمت جاریه حسنا از ایشان سیصد دینار میباشد و طرحی و آن
شهریست بزرگ واقع در صحرایی است که در آن صحراء بتی جمع میشود
و در صحرای آن بت بزرگ است از سنگ کرده‌اند پای بتی را تا به سینه آن
گفته اند که آن مرد عظام بوده مسخ شده است و زیلاق آن شهر کبیر است و آن
مجمع قوافل است تجار نوبه و حبشه و از زیلاق تا جبل جناد شش روز راه است
و بر این جبل میرسد مراکب مصر و سودان الحبشه بلاد ایشان متصل
بلاد حجاز است و مابین ایشان دریا است و اکثر ایشان نصارا است
و آن ارض طویل است و عریض است از شرق به جهة الجنوب آن و ایشان
انکسانند که ما انه بجیش از سلام در ایام اکاسره و خصیان
حبشه بهترین خصیان است و در زنهای ایشان جمال فایق و حلاوت حسن

و از شهرهای مشهور وی کعبر و آن شهر عظیم آنست و آن دار مملکت نجاشی
و در آنست درخت موز بسیار و اهل این بلاد موز و عجاجر میخورند ارض
الزیلع و آن مجاور حبشه است از جانب جنوب و ایشان قومی عظیم اند و غالب
ایشان دین اسلام است و صاحب صلاح و خیر . ارض البجه و اهل آن مجاور
حبشه است از جانب شمال و آن مابین حبشه و نوبه است و ایشان شدید
سواد اند عریان اجساد اند عبادت بت نمایند و ایشان را چند مملکت
دارند و ایشان با تجار اهل لطف و حسن رفتار اند و در بلاد ایشان معدن
طلا هست و در زمین ایشان جای نیست که از زمین نباشد و در آنها
شبه هست و معدن طلا در صحرایست که جبل ندارد و رمل نرم است
و چون ماههای عربی میباشد طلاب در این محلها میگردند و در جبال و ریگها
جویا شده طلا میابند زیرا که زر میمانند عبد آب که چند بار از صحرا
متصل باشد و راه آن نیست مگر جبال و رمال و بسیار میباشد که بلد در آنها
خطا میکنند با اینکه همیشه بلد راه است و دلیل غریب است و عیذاب
شهر خوبیست و آن مجمع تجار است و اهل آن معامله میکنند با اهل روز
آن از مملکت هند و در آن والی هست از قبل البجه و والی است از قبل سلطان مصر
و هم زمالیات از آن نصف میکنند و مابین بجه و نوبه قومی هست که ایشان را

بلیون گویند .

بلیون گویند و اهل شجاعت هستند و همه اهل اطراف از ایشان راضی
هستند و همه نصاری اند بر مذهب یعقوبیه . ارض بربره
و آن متصل است به ارض نوبه بطرف دریا و آن مقابل یمن است و در آن
قرای عامره هست متصل هم و در این جبال هست که آنرا نام نمیخوانند
و آن کوهیست که آنرا هفت راس دارد که خارج شده و به دریا ممتد
شده چهل و چهار میل و در بالای این جبال شهرهای کوچک هست که
آنها را هاویه گویند و بعضی اهل بربر ضفادع را میخورند و حشرات
تا مقدرات میخورند و در را صید میکنند بشبکهای کوچک و مقابل
این زمین زمین زنج است که زنگ میگویند و اهل آنرا زنگی میگویند
و آن مقابل ارض سند و مابین ایشان بحر فارس است و ایشان اشد
سودان اند بجهت سواد و همه ایشان بت پرستند و ایشان اهل تنشن
اند و ایشان گاو سوار اند و بآن محاربه میکنند و در شهر ایشان اسب
و خیل نیست و شتر و استر نیست و مسعودی گوید که دیدم که گاو
اینها مثل شتر رفتار دارد و بر آن حمل و نقل دارند و مساکن ایشان همه
از آنجا که خلیج است تا بسفاله و زمین ایشان واسع است و قرای ایشان معموره
و ارضی ایشان کثیره الذهب است یعنی طلا بسیار دارد و از آنجاست و نحا .

بسیار دارند و در ارض ایشان سرها باشد و ارتش نباشد و همچنین است
غالب بلاد سودان یعنی سیاهان و ایشان مراکب نیست بلکه از جماعت
برای ایشان می آورند و تجار اولاد ایشان را بتمر میخرند و ایشان در
در بلاد حبش و سند ما اهل بلاد زنج بسیار است و گفته‌اند که ملوک ایشان
سیصد هزار راکب در عسکر دارند و کلهم بقر سوارانند و فیل در بلاد ایشان
میباشد و بعضی جبل مقسم در بلاد ایشان جزیرها هست و ایشان را
ممالک واسعه هست ارض بجادم و بلاد ایشان بر جانب نیل است
مجاور ارض زنج و بجادم و ایشان به اهل زنج دعوا و قتال و محاربه دارند
و ایشان با یکدیگر دعوا و قتل و سرقه و غارت مال نکنند از دیار ایشان جمال
کله دارند و در این جانب نیل متفرق میباشد برای مصر و برای زنج ارض سفالة
الذهب و آن مجاور ارض زنج است از طرف مشرق و آن زمینی واسع است
و در آن جبالها هست که در آن معادن هست از ذهب که اهل این بلاد و اهل
هند از آن استخراج کرده در سایر شهرها فروش میکنند با آنکه در بلاد
هند معادن ذهب هست لکن معدن سفاله بهتر است از سایر معدنها
و در این بلاد شمشیرهای هندیه ساخته میشود از عجایب این بلاد آنکه
در آنجا طلای بی سکه بسیار است بوزن دو مثقال یا سه مثقال در معدن
پیدا میشود

است
پیدا میشود و ارض سفاله متصل است بارض الواق واق و ارض حجاز
و آن مقابل ارض حبشه است و ملوک ایشان در یا است و از شهرهای
مشهور آن مکه معظمه است و آن شهر قدیم است حافظ ابو الفرج
بن جوزی روایت کرده در کتاب بهجة قصه بنای بیت الحرام را
و گفته که آن حرم مکه و کعبة الاسلام و قبلة المؤمنین و حج بسوی
وی یکی از ارکان دین است و علما اختلاف کرده‌اند در ابتدای
بنای بیت الحرام و در آن سه قول است یکی آنکه خدا تعالی آن را وضع
کرده و آن بنای بشر نیست بعد از آنکه در زمان وضع آن دو قول است
یکی آنکه پیش از آدم علیه السلام است ابو هریره روایت کرده که کعبه در روی
زمین آب مثل حشفه بود و در آن دو تا ملک بودند تسبیح خدا میکردند
روز و شب پیش از خلق مخلوقات دو هزار سال و ابن عباس
گفته که چون عرش رحمن در آب بود پیش از خلق سموات و
ارضین پس خدا تعالی باد را امر نمود تا آنکه آب را بهم زد یکی
زمین قطعه در جای بیت ظاهر شد مثل قبه پس زمینی را از
زیر آن بیرون آورد و مجاهد گفته که خدا تعالی موضع این بیت را
پیش از خلق زمین خلق نمود دو هزار سال و قواعد وی در زمین

هفتم است کعب گفته که کعبه عبارت بود در روی زمین قبل از خلق سموات
و ارض چهل سال و ابن عباس روایت کرده که بیت الله پیش از آدم علیه السلام
یاقوت حمراء بود از یواقیت جنت چون آدم بر زمین نازل شد حجر اسود را
خدا تعالی برای انس وی برای او نازل نمود پس او را گرفته بخود ضم نمود
بجهت انس وی بان و آدم علیه السلام بیت را زیارت نمود پس ملائکه
باو گفتند که ما پیش از تو این بیت را زیارت میکردیم پس آدم گفت
که خدایا این بیت را از ذریه من آباد کن پس خدا تعالی وحی فرمود
بوی که من معمور میکنم این بیت را به پیغمبری از ذریه تو که نام او ابراهیم است
قول ثالث اینکه ملائکه بنای او کردند جناب امام محمد باقر علیه السلام
فرموده که چون ملائکه گفتند که آیا تو میگردانی در آن کسانی را
که در آن فساد کنند پس خدا تعالی با ایشان غضب نمود پس ایشان
پناه بعرش خدا آوردند و اطراف وی طواف میکردند و از خدای
عز و جل استرضا میکردند تا اینکه خدا تعالی از ایشان راضی شد
فرمود که بروید بر زمین بیتی بنا کنید که هر که بر او سخط و غضب
بکنم باو رجوع کند چنانکه شما پناه بعرش من آوردید قول ثالث اینکه
چون آدم علیه السلام از بهشت بر زمین نازل شد خدا تعالی بوی وحی نمود

کعبه ماکن

کعبه ماکن برای من خانه در ارض بکن در اطراف آن انچه که ملائکه
کردند در اطراف عرش من و بکن همچنانکه از ایشان دیدی پس حضرت
آدم بیت را بنا نمود روایت کرده است این را ابو صالح عن ابن عباس
و روایت کرده است عطیه از او نیز گفته است که بنا نمود آدم بیت را
در پنج کوه لبنان و طور سینا و طور زیتا و الجودی و حرا وهب
بن منبه گفته چون که آدم وفات نمود بنا نمود بیت پسران وی
بگل و سنگ پس غرق از اخراب نمود و مجاهد گفته که جای خانه
بعد طوفان بسبب غرق خاک سرخ بود که سیل بر آن غلبه نمیکرد
و آن مظلوم می آمد و در نزد وی مکروب می آمد و دعا میکرد بعد از آن
حضرت ابراهیم و اسمعیل بیت را بنا کردند پس بنای بیت با ایشان
نسبت داده شد و انیست صفوت بیت و کعبه مشرفه زیرا که
شناسند هر که بان نگاه کند تا تامل نماید که آن قبله کل اهل است والله سبحانه
هو العالم و بدانکه صحیح بیاض گذاشته شده جای صورت
کعبه معظمه است

مدینهٔ طیبه وان مدینهٔ نبی است صلوات الله علیه وان دار
هجرهٔ شریفهٔ انحضرت است و در انست قبر شریف انحضرت و
انرا پیغمبر صلی الله علیه و آله طیبه نام نهاد وان شهریست در غایت
حسن و خوبی در میان زمینی و اطراف انقلعهٔ قدیم هست و اطراف ان
نخلستانها است و میوهای ان در غایت خوبی و پاکی است و شیرین
و وادی عقیق و ان نیز نخلهای بسیار هست و مزارع و قبایل عرب است
و وادی صفرا و ان نیز نخلها هست و مزارع و قبایل است از عرب و ینبع
نیز چنین است و وادی القری و ان قلعهٔ الیست با این جبال و در ان
خانها هست از سنگ تراشیده شده و بر این نواحی آثار نیکویند و در
ان صحرا قوم ثمود بودند و الان در آنست چاه ثمود و دومة الجندل
و ان حصاریست محکم و تبوک و ان شهریست خوب و ان حصاری
است از سنگ و فدک و ان خاصه جناب پیغمبر بوده و مدین
مقر شعیب علیه السلام بوده و ان ارض عظیم و اسع کثیر الخیر بین الحجاز
و یمن است و در ان اهل اعراب جامع هست و در ان درختها و میوها هست ارض
یمن و ان مقابل ارض بربر است و ارض زنج است و جبایی الحجاز
الجنوبی است و یمن در کتاب تعلیم است از حیث خوبی و میان ان

بحر و از جنوبی کوهی هست که حایل است در میان ایشان و میان یمن و بحر
مسافت بعید است و از شهرهای مشهور یمن زبید است و آن
شهری بزرگ است معمور بر کنار نهر کوچک است و آن مجمع تجار است
از ارض حجاز و حبشه و ارض عراق و مصر و صنعا و آن شهری است
متصلة العمارات و کثیرة الخیرات معتدلة الهواء حرا و بردا و نسبت در بلاد یمن
اقدم از آن معمورة و خلقا نه آن است قصر عمان و آن بر کنار نهر صغیر است
و شمال صنعا کوهی است که از اجل مدحیز کوه بند و بلندی وی شصت میل است
و در آن آبهای جاری هست و درختها و میوهها و مزرعهای بسیار هست و در آن
زعفران بسیار است عدن و آن شهریست لطیف و از آن سفر میکنند
مراکب سند و هند و چین و بسوی آن کشتیها میشود متاع این آقالیم از حریر
و شمشیر و مشک و عود و سرج و عطر و طیب و عاج و ابنوس و حلل و لباس
و دیباج و ارزیز و لؤلؤ و عنبر و برلعه و در است و میان آن و زبید چهار روز
راه است نهایت آن قطعة البحر از یمن بین الحجاز و یمن و آن جبال است حد آن
از طرف مغرب دریای قلزم است و از طرف مشرق جبال متصل است و در
آن قبایل عرب بسیار است و از شهرهای دیگر ارض حضرموت و آن شهری
یمنی است و آن بلاد اصحاب الرس و شهر ایشان اسمش رس است که باسم نهر رس

مستری

مستری شده از شهرهای حضرموت سبا است که خدای تعالی در قرآن
فرموده و آن شهریست عظیم و در آن طوایف است از اهل یمن و عمان و از آن
معدنها حاصل میکنند و آن اسم ملک این بلاد است و در این مشهور بود که سیل
عرم آمد از آن آب کرد و سبا از آن خراب است و در آن قصر سلیمان بود
و قصر بلقیس و آن ملک آن شهر بود و قصه آن مشهور است و در زمین وی
جبل بر کیست بلند که در آن ترها هست معموره و باغها هست و از آن
نقوا و لذا است و در آن جبل عقیق و احجار جزع احقاف و آن تلال است
از رمل بین حضرموت و عمان و آن تلال متفرق است چنانکه آن اراضی بحار
احقاف است از جهت شمال و آن ارض عامره است کثیرة الخلایق و سکان
است و بلاد حار است و در آن مار هست که از انواع نیز کینند و در آن دریای
لؤلؤ جید هست و در عمان جزیرة قیس است طول آن دوازده میل
است و در این جزیره مسافر سفر بر هند کنند یا مصر و آن بلاد را مرتا
موصوف بن تا دیما مر است و اخبار آن مشهور است منصوره و آن شهریست
طول وی میلی در میلی است و در آن خلق کثیر هست و تجار بسیار هست و
از آن نه وفر او لذا است و عرض وی درهم از پنج درهم است و در آن نخستان
نخل و خصب و بر بسیار ترش و آن شهر حار است و ابو منصور از ا

جعفر ازا بنا نمود و گفته‌اند که چهار شهر بنا نمود و خراب نخواهد شد مگر آخر
دنیا یکی از آنها منصوره است و بغداد است در عراق و مصیصه است در
ساحل بحر شام و رافقه است در ارض جزیره والمولتان و از ملیبار
گویند و آن مجاور بلاد هند است و آن بقبه منصوره است و آن را
فرخ بیت الذهب گویند زیرا که محمد بن یوسف حجاج برادر حجاج از آنجا چهل
بهار از طلا یافت و هر بهار سیصد و سی و سه من است و در آنجا بت
بزرگیست که اهل هند و سند آنرا تعظیم نمود و عبادت میکردند و بآن اموال
بسیار تصدق میکردند برای او و در آن خدام هست و چشمهای آن جوهر است
که قیمت ندارد و در آن الجبل است از طلا مرصع بانواع جواهر ارض الهند
ارض واسعه است عظیم و ملک ایشان متصل است بملک زنج و آن مملکت
بسیار دارد و از عادت اهل هند اینکه ایشان لحیه و شارب پادشاه نمیکشند مگر کسی را
که چهل بار رسد و از مملکت هند مانکیر بلهرا است و مملکة القنوج و آن
مملکت بزرگیست و برای اهل هند بتها هست که ارث بارث از آبا و اجداد
رسیده و نگاه کنند که ایشان دویست هزار سال است که معبود هستند و پادشاه
ایشان بزرگ است و صاحب جنود کثیره است و صاحب فیل بسیار و نیست
از ملوک زمین مثل او کثیر الخیل و گفته‌اند که مدور مربط ایشان هزار خیل است

صدا از ایشان سفید است مثل کاغذ و بعضی از آنها ارتفاع
بیست و پنج شبر بلند است و گفته‌اند که یک فیل از آنها هر دو فیله
از اکثر بیست و چهل مرتبه شد و از مملکة هند مملکت تمار و آنکار مملکت
عظیم است و اسم شهر آن منسوب است بعمود خدای و از آن
مملکت صیمور است و برای آن ممالک هست غیر آنها نظیر دواب
مملکت بدانکه تمام شد احوالات مملکت جنوبیه پس شروع میشود
انشاء الله تعالی بذکر جهت شمالیه و بلادهای معروف از مغرب
تا بمشرق پس اول بلادهای جهت از مغرب متصل ارض فرنگ
است و ایشان امم عظیم است لا تحصی و ایشان غالب بر معظم
جزایر اندلس و برای ایشان در بحر روم جزایر عظیم است مشهور
مثل جزیره صقلیه و قبرس و جزیره کفیل و جزیره خضراء و
جمله جزایر غیر آنها و از ارض آن که مشهور است نولزم است و آن
شهر عظیم فرنگ است و آن در کنار بحر است از جانب غربی و آن
شهر خوب است و بنا آن از غیره است و در آن اسبابها هست
و از جمله مشهوره رومیه کبری است و آن شهر عظیم است و در جبل
آن شهر عظیم و صد کنیسه هست که از آنجا بلاد صیر ندف
از شهرهای روم سرقوسه است و آن شهر عظیم است که تجار در آن

امد شد دارد و اطراف بعض دریاست از جهات و شد ریا آمد اف
حارث است و بنو طشتی مکان بلند تری بلاد است و از زان فارون
و طرنس و آن شهر ارزان است و دریا محیط است بان از جمع و بر
قنطره بان میکنند و در ان ماهی هست که جف بیاید و در بحر
انها مرجان است و در زمینی ای دریا مرجان میروید مثل درخت
و در ان قنطره عجیب است و طول آن سیصد ذراع است و عرض ع
بیست ذراع است جزیره قبرص و آن جزیره بزرگ است بقدر
شانزده روز در آن شهرهای بزرگ هست و قرای معموره و زراع و انهار
و اشجار و میوه بسیار و معدن زاج قبرصی که مثل آن در هیچ بلاد نیست و در
آن هوائی بسیار صبا شد که به بلاد فرنگ کفایت کند و از شهرهای فرنگ
اذرنه و آن شهر عظیم است تمامه بلاد اندلس هان برای فرنگ مثل
رومیه برای روم و تخت ملک ایشان در آنست و در آن امم عظیمه است
و قرای بسیار هست معموره و غالب اهل ایشان احمق و جاهل و از
داب ایشان آنست که لباس نمیشویند تا اینکه کهنه و هر کس خانه
دیگری بدون اذن داخل شوند و امر ادیان ایشان محکم نیست بلکه
مثل بهائم اند ارض باشقرد و آن بلاد فرنگ و آن ارض کبیره واسع
است و آن قلعه بسیار عامره ارض الکرج و آن مجاور است به ارض خزر

والان

والان خلیج که رفته تا به قسطنطنیه ممتد است تا بطرف شمال و آن ارض کبیره
است و در آن شهرهای عظیم است و بلاد کثیره و جبال مرتفعه و قلاع بلند و
زمینی ایشان در غایت ارزانی و فراوانی و برکت و خانه ملک ایشان در
نزد ایشان زرع و مرحا فظند ارض الروم و آن اقلیم واسع است
و در آن معدن عام هست و زرعها و اشجار و انهار بسیار هست و همه اینها
در جانب بحر قسطنطنیه است و از جهت بلاد روم از دوازده عمل است
یکی از آنها عمل بجبیر است و در آن پنج حصار است و عمل عصاه است و در آن
شش حصار است و عمل ارسیق است و در آن ده حصار است و عمل
افشین و در آن چهار حصار است و عمل خرسنه و در آن چهل حصار است
و عمل بلغان است و در آن شانزده حصار است و این زمینی در قدیم
ایام بلاد یونان است پس روم بر آن غلبه نمود و از جمله اعمال آنها کرمیان
است و در آن شانزده حصار است و عمل خلبه و در آن شش حصار است
و عمل جلو فنته و در آن ده حصار است و عمل فنادق و در آن هجده حصار است
و عمل بلاد روم ایضا صد جزیره است همه آنها در بحر است و همه آباد است
و از شهرهای روم مشهورتر قسطنطنیه است و آن مثلث الشکل است
دو طرف از آن به دریاست و یک طرفش بر بر است و در آن است باب

ذهب و طول این مدینه نه میل است و از حصارهای محکم هست ارتفاع آن
بیست و یک ذراع است و محیط است باو حصار دیگر که از فصیل گویند ارتفاع
آن ده ذراع است و آن اصلح است اگر آنها در مضمت است و آن بطلان
است و در آن خرابست و آن از عجایب دنیا است و مدینة الکبری مدینه‌ای
عظیم است دور آن نه میل است مثل قسطنطنیه و از حصارهای
محکم است و آن را دو حصار بلند هست از سنگ و در اندرون این حصار
کلیسه بزرگ هست طول آن سیصد ذراع است و ارکان آن از نحاس است و
در وی هزار و دویست کلیسا است و جمیع کوچه بازارها مفروش است به رخام
ابیض و ازرق و در آن هزار حمام است و در آن کنیسه هست شبیه به بیت
المقدس پشت محکم مرصع است به زمرد اخضر و بر آن شهرها هست مشهور
انطاکیه است و آن شهر بزرگست شبیه بود در حسن و گویند
که آن مدینه اهل کهف است و اما اصحاب کهف پس ایشان در کهفی
اند ما بین عموریه و نقیه و ایشان در جبل بلندی اند که بلندی آن
هزار ذراع است و اصحاب کهف هفت است که در جنب خود نشان خوابیده
اند و اجساد ایشان طلا مرشح بصبر و کافور و در پای ایشان سگی است
خوابیده سر بر روی نزد دم او است و ناخن است از او مکر راس آن

و بحر آن



و بحر آن و اهل اندلس بزعم ایشان اینکه آنها در شهر ... است و بعض
تعالی گفته که ضمن ایشان از دیلم و ... ایشان را دیلم در ابی کهف
که ما بین عموریه و نیقیه است در سنه ... با فصل ده القرم و آن
شهریست عظیم در آن مساجد و بازارها هست و حمامها و در آن
و عسل و لبنی است و غالب بیوت ایشان از چوب است و اما
بحر بیطس از بلاد روم پس آن شهرهای عظیم است مثل طرابزنده و جزیره
و ... و خانه السودا و هتی شده است بابی ... اینکه آب زلال
صاف بوی داخل میشود و از آن سیاه خارج میشود مثل دود و یک
دیگر قانیه بیضا است و از مطلوبه کوبیل و ... و ... ستیه
و ... و حصن زاد و قلبی و هلا آنها شهرهای عظیم الله
و ... قلبی و حصن زاد در خلیج عظیم است و از احبوع هست که
شبیه به لوزاست که بقشر خود خورده میشود و آن از عسل شیرین تر است
ارض صقالبه و آن ارضی واسع است در ناحیه شمال و در آن نهرهای
عدیده و شهرها دو زراعت و ... جاری میشود از ناحیه مغرب بسوی مشرق
و ... از ناحیه بلغار جاری میباشد که شور نیست جهت ... بلاد النسا
از آن آب و در کنار این دریا شهرها هست و قلعه‌های بلند هست

ارض الجنوبیر وان ارضی واسع وصاحب شهرهاست وبلاد ایشان غربی
قسطنطنیه است در کنار بحر روم واز شهرهای مشهور ان جنوه
است وآن شهری عظیم است صاحب سور وصاحب ابواب حدید است
ودر ان امم عظیم است ارض البنادقه وان اقلیم عظیم است وشهر
عظیم ایشان را بنادقیه گویند وان در کنار خلیج است از بحر روم وان
جا رجع میشود هفت صد میل در طرف شمال وان نزدیک بر جنوه
است ومابین بنادقیه وجنوه از طرف صحرا هشت روز است واما از دریا
پس مابین آن مسافت بعید است زیاده از دو ماه وبنادقیه جای خلیفه ایشان
است واسم ان باب است وان شمال اندلس است وشهرهای ایشان کلها در جانب دو
خلیج بندقیه است وان شهرها وقرای عامره است ارض برجان وان ارض عظیم و
واسع است ودر ان امم بسیار هست وملک امتی طاغیه وبلاد ایشان واقع است
در جانب شمال باب والابواب وان شمال ارض فرس است انوشیروان بنا کرده
است انوشیروان در کنار بحر الخزر ودر ان بستانها وباغها هست ودر ان
سلسله انوشیروان است که داخل وخارج را مانع میباشد ولهذا ابواب پس ان کوهها
وشعبها است در جبل قبق واسم این جبل در کتب تواریخ نذیر جبل الفتح است ودر آن
حصون کثیره است یکی از انها باب صول است وباب اللان وباب الشابران وباب

الأفرت وباب سجی وباب صاحب السریر وباب فیلان شاه وباب
کارهمان وباب ایران شاه وباب لیان شاه وجبل الفتح واین
جبل جبلی عظیم است وابو الحسن مسعودی گمان کرده که در ان سیصد ملت است
وهر ملت را زبانی هست غیر زبان ان دیگری واین جبل ودر ان کثیر جای ها
ممالک بسیار هست واز انها مملکت شروان شاه وان مملکت واسع است
وارا آمالیم وشهرها وقریها هست وعمارات وامم عظیم هست که همه
کفار ودر باب ایشان طاعت میکنند وبعد مملکت ایران شاه است ومملکت
موقانیه است ومملکت زره گران واهل ان اخبث عالم است ومملکت
طبرستان ومملکت جیدان ومملکت غمیق وسایر ممالک بسیار هست
غیر انها ارض الروس وان ارض واسعه الاقطار است الا اینکه
عمارت انها منقطع است نه متصل وما بین بلدان مسافه بعیده است
ولهذا امم عظیم اند که منقاد واطاعت نیستند از ملوک وبر شریعتی متشرع
نیستند ودین ایشان معطل هست وغریب با ایشان داخل نمیشود
مگر اینکه او را میکشند فی الحال وارض ایشان ما بین جبال است که محیط است
ایشان را واز این جبل چشمهای بسیار بیرون آید وهمه بدریای طومی میریزند
شود بعد از ارض روس جزیره متجر بزرگ هست که ان را بساق ان بینت



دست بدست و هلابین دیگر زیر و اهل انها در خانها آتش همی نیل نشلد
در روزها بجهت سرما و از افتاب انها خفا و کمی نور ان برای انها و در
این جزیره نوعی هست که سر ایشان بر کتف ایشان چسبیده و گردن
ندارند و عادت ایشان اینکه اشجار بزرگ را میان شکافته گرده خانه
میسازند و به ان بخوشان و خوراک ایشان بلوط است و در ایشان
حیوان همیشه بر سر بسیار است و پس سه طایفه است یک
طایفه انکش مسمی بر کرکیان و بلاد ایشان کرکیانه گویند و یک طایفه
مسمی بر طلاوقا است و بلاد ایشان طلو است و طایفه دیگر مسمی
بر ادبه است و شهر ایشان ادبه است ارض ترکلیس و ان
طویل است عریض است و قریب است بزمینی سد یاجوج و ماجوج
و از انجا سنجاب ناخره آورند و سمور و حریر و مسك و پوست
نمور ارض الخزر و ان واسع است و در ان اجم بسیار هست
الجمعر و از شهرهای مشهور سمندر است و ان مدینه حسن است
و قلیم بسیار بزرگ بود لیکن از روس خراب شود اتل و ان شهر است
عظیم و معمور و هر ان طرف نسبت کرده او را اتل گویند و از این طرف هفتاد طرف
منشعب باشد و هیچ ملوك اعکونلا در غیر از قلیلها خزر برطاس

و ان ارض طویل است بقدر پانزده روز و ایشان قریب است به
بلاد خزر و طرف برطاس از جانب شمال تعز غز و سیابی و در ان شهرها
بسیار هست و شهر ایشان معمور است و از انجا پوست برطاسی آورند
و در ان معدن فضه هست و معدن قلع است و در بلاد خزر از طرف
شرقیه عمارة نیست ارض البلغار و ان ارض واسع است و قصر نهار
و کوتاهی روز در ان بنهایت رسیده و طول نهار در انجا بقدر چهار ساعت
نماز است و عمارات ایشان متصل است ببلاد روم و بلاد ایشان را بلغار
گویند و شهر ایشان بسیار بزرگست و صف اهل ان جلا نموده است
ارض الغز و ان غرب ارض ادکش است و ان ارض واسع است
متصلة العمارة از جهت شمال و غرب و شرق و در بلاد ایشان جبال بزرگ
است و در بلاد ایشان حصن حصین است و در بلاد ایشان نهرها از جبل مرغا
می آید و از این نهر چون زیاده شود پاره طلا یافته میشود و در شهر ان
طلا بسیار است و در انجا نهرها بسیار است که در ان نهرها طلا
است که ملوك ان پوستین سگ پوشند که از انجا چیزی بیرون آرند
و ارض ادکش اهل ان صنف از ترك است عریض الوجه کبیر الراس صغار
العیون کثیر الشعر و ارض ایشان عریض و طویل و واسع کثیر الخیرات

ارض سحرت وان ارض واسع است ودران جبل اجیفا است ودران
معادن ارزیز است ودران کوزه کو هست ودر کنار آن الوان سنگها
هست بی قیمت ارض خرخیز وان متصل است بارض تغزغز از جانب
مشرق وشمال متصل بدریای چین است وان ارض واسع است بسیار
اب واز ان وبرای ایشان نهری از حارث چیلا جاری میشود ودران
اسیاها هست ودران انواع ماهی هست مثل بسطرون که قوم جامع بسیار
کنند که سنقور نگهند ودر نزدیک جزیره یاقوت است واین جزیره را
محیط است کوهی بلندی وبر آخر این جزیره نتوان رسید لجهت ماریها
قتال ارض الکیماکیه اوو در شمال ارض تغزغز است وانها مم بسیار
اندوبر اهل انها قلعه ابنیت وارض انها واسع است از ان ودران
نهریست از طرف چین است ودر انها اسیابها هست وانواع ماهی
هست مثل بسطرونه ودر زمین ایشان مغاور ومغارها واب ایشان
از ابار وجمیع کناره کیماکیه طلا یافت میشود در وقت هیجان
دیگر از کرا ... وصاف کردند از ان حصه ملک راحل کنند
وباغ ابصاحب باشد واهل کیماکیه حجر بر پوش اند ولکی افتاب
پرستند لا اله الا الله محمد رسول الله ارض الخلخیه وان ارض واسع



وانرا قلعه عظیم است محکم در بالای جبل بلند واب از ان جاری است
ولهان بسیار ارض الخزلجیه شمالی بلاد تبت است وغربی
بلاد تغزغز است وان طول وعرض است ودر ان ام بسیار است مثل
ترک ودر میان عظمی انها خاقان الخزلجیه است وانرا غایت محکم است
در بالای ... ازده در است از حدید ارض المنتنه وان ارض محتمل است
طول ان ده روز است وعرض ان بیز روز است وان خرابیست بجزاید یاجوج
وماجوج الارض الخراب بلاد واسعه الاقطار است خالیه الدیار است
که بان سالک داخل نشود وهر کس داخل شود بمهلکه میافتد بهر کثرت
وباد در ان وهوا عبارت متغیر است وگفتند که ان در این وقت بلاد یاجوج
وماجوج است وجبل که محیط است بان قرانا کویند وان جبل تمام است که
بان نتوان رفتن ودر ان برف است همیشه ودر پشت ان یاجوج وماجوج
است ودر این جبل مار است انهم عظام واگر صدا غیر بر ان رود یکی بر نگردد
وهر کس که بانکوه ضرر برد که لب اسیا ان اتشی هست عظیم وگفته اند که
یاجوج وماجوج دو برادر شیخ بودند پس تناسل کردند وایشان غارات کردند
هر چه بود قبل از وصول ذی القرنین پس او ایشان را از انکثر خالی کردند
بعد از ان سد اسکندر بنا کرد وایشان عقب سد گذاشت وایشان

کو شهرهاء هستند یردارهر گوش ایشان بر کتف ایشان می‌آید و زبانهای ایشان
ناخوش است و شهرهای ایشان ذات اشجار میوه است و صوامع بسیار دارد و درم
علی الدوام است و لیکن باب مذکور و آن هم بلاد یاجوج و ماجوج است و بعضی گفته‌اند
که یاجوج و ماجوج چیزها متعفن میخورند و برای ایشان از این چیزهای متعفن
افتاده شود که از آنجا میخورند و این در وقت ربیع واقع شود و اگر نشود استعطا
کنند مثل سایر مردم که استمطار میکنند و در بلاد ایشان نهری هست که هر که
که اسیر کنند به آن نهر میاندازند پس در اطراف این نهر طیوری هست که
اگر در وقت انداختن مردم بآن نهر یکی از آن در هوا میگیرد و نمیگذارد که بر آب افتد
و آنها را میبرند بر غارها و در آنجا میخورند و در آن وادی هست که همیشه در آن
آتشی افروخته میشود از جانب غلو و در آنجا یاجوج و ماجوج چیزی نیست
مگر محیط بالنکه تمام شد فصل بلدان و اقطار و بلاد شروع میرود به ذکر بحار
و خلجان و جزایر و آنچه در آنها است از عجایب ان شاء الله تعالی

فصل در بیان محیط است و عجایب آن بسیار است اعلم

بدانکه محیط بحر عظیم است بلکه اعظم از آنست مادۀ جمیع بحار متصل
و منقطع و آن بحریست که آن را کنار نیست و از آن عمق نیست و هر چه
در وی از آن هست از خلجان از آنست و در این بحر است کرسی ابلیس و تخت

و در آن شهرها هست در روی آب میگردد و در آن اجنه هست مقابل
ربع خراب از زمین و در آن قصرها هست و قلعه‌ها هست بعضی از آن غایب
میشوند و ظاهر میشوند و اشکال غریب ظاهر میشوند و بعضی از آن ظاهر و بعضی
غایب میباشند و در آن بتها هست که جماعت ابرهه از وضع نموده اند
و ذو المنار الحمیری نام است در روی آب که آن سر بت است بیکی از
ایشان سبز است و آن بدست خود اشاره میکند و هر کس که بجهت سوال
شود اشاره برجوع میکند و بت ثانی اشاره میکند بطرف خود و هر
کسی که این الیه الجرم شد با آن خطا کند که در نزد من بال و از من در نگذرد
و بت ثالث سفید است که با که آن را اشاره میکند بانگشت خود بسوی
بحر که هر کس از انس اینجا بگذرد هلاک شود و در سینه این بت نوشته شده
که این بت ساخته است او را ابرهه ذو المنار الحمیری و در این دریا درخت
مرجان رسیده باشد مثل سایر درختها و در این جزایر مسکن است جزایر خالیه
که میدانند انهار اکر خل ابن زجاج گفته که محیط که در طرف مغرب است کنار
بلاد اندلس است که آن را اعظم گویند که احدی در آن داخل نباشد بعضی از آن
منشعب باشند از این بحر حبشی که خلیج اخضر است و آن بحر نار است و بلد
و همکان که مردمان انکه منتهی اینها بر بلد العباد آن بعضی از آن منقطعت شود

بجهت جنوب ممر میکند ببلاد بربر و بیامر و متصل بعمان میشود و در انجا اتصال
و طول این دریا چهار صد فرسخ است و منشعب میشود از این بحر حبشی ایضا
خلیج قلزم و مبدء ان از باب مندب و متقدم است و ممر میشود بجهت شمال
است و مغرب اندکی لیکن متصل است بغربی یمن و ممر میکند بتهامه و حجاز
تا بمدینه و ایله نزد باب و طول این بحر چهار صد میل است والله اعلم البحر الثانی
خلیج غربی است که اخذ شده از محیط غربی مظلم و ان بحر غربی و شام و روم
است و ان مبدء ان ضیق است که ان از اقلیم رابع است و انجا آن بحر زقاق
گویند لیکن ممر میکند مشرقا ما بجهت بلاد بربر و بشمال مغرب اقصی تا اینکه
مرور میکند بمغرب اوسط تا اینکه ببراضی افریقیه برسد خلیج البنادقه و مبدء
ان از شرقی بلاد قلوذیه است از بلاد روم نزد شهر ادرنه پس ممر میکند از
از جهت شمال تا بساحل ... بعد از انجا ممر میکند بساحل بنادقه و منتهی
میباشد البلاد اذکالیه و از انجا منعطف میباشد بطرف مشرق تا بلاد
جرواشیه و ملاسیه تا اینکه ببحر شامی متصل میباشد و طول این بحر هزار و صد
میل است و خلیج آخر بنطش است و مبدء ان از بحر شامی است و ان جاری
است تا بقسطنطنیه و ممر میکند ببحر بنطش از جهت مشرق لیکن متصل میشود از
جهت جنوب بارض هرقلیه تا بطرف طرابزنده تا ببلاد الشکالیه تا ببراضی

کلانتر

و منتهی میشود طرف این خلیج ببحر جرجان و از انجا منعطف میشود ببرمکان خود
و متصل میشود ببلاد ... و بلاد ... و جاهای از زمین ترکستان و جاهای
ساحل و ... هست و جبال الجهولیه است و طول بحر بنطش هزار و
سیصد میل است و بحر جرجان و دیلم و ان بحر خزر است لیکن آن متصل
ببحری نیست از بحار مذکوره و در ان چشمهای بسیار جاری میشود
فصل در بیان بحر ظلمات است و ان بحر محیط غربی است و ان را مظلم
گویند بجهت اهوال ان و در ان همیشه در کنار میروند بسبب غلبه
امواج ان و در کنار ان همیشه میباشد و در این بحر جزایر عامره هست
و در میان ان هفت جزیره باتفاق اند و بحر چین و جزایر ان و عجایب
ان لا یوصف است و این بحر را نامهای علیحده هست بحر الصنف و بحر
الهرکند و بحر صنجی و لیکن متصل است بمحیط از طرف مشرق و در روی زمین
از این بزرگتر بحری نیست و از این لؤلؤ بیرون آید و در این بحر جزایر بسیار هست
که عدد ان از اعداد خارج است ... گفته اند که در ان دو هزار جزیره معموره
هست و در بعضی از جزایر در ان طلا میروید و در بعضی ... بسیار و در بعضی
کم میباشد پس از جزایر این بحر جزیره ... است و جزیره ... است و ان
جزیره طویل است و جزیره رخ است و جزیره قرقه است و ان بزرگت

ودران بیشه بسیار است وجزیرهٔ لمغان است وان عامره است وجزیرهٔ
الواق است وجزیرهٔ بنات است وجزیرهٔ حالوس است وجزیرهٔ جابه
است وجزیرهٔ سجابات است وجزیره هلاله است وجزیرهٔ قمر است جزیرهٔ
سفالة است وجزیرهٔ تنیس است وجزیرهٔ اطوران وجزیرة النساء است جزایر
سرندیب وانها بسیار است ودرین جزایر شهرها هست ودرانجا جبلی است
که ادم بران فرود آمد فصل در بحر هند است وان اعظم بحار است واوسع
انها است ابن فقیه گفته است که بحر هند بحر فارس مخالف است ودرین
بحر جزایر است بعضی گفته اند که از زیاده بیست هزار جزیره هست اما آنچه
که مردم باو رسیده اند قلیل است پس از جملهٔ ان جزایر جزیرهٔ کلة است
وان جزیرهٔ بزرگ است واز جملهٔ انها جزیرهٔ جابه است واقصا جزایر هند
وان ده میل است وان از عجایب دنیا است واطراف ان کسی ندیده وجزیرهٔ
سلاهط از ان صندل بیرون آید وجزیرهٔ برطایل وجزیرة القصر
وان قصر بزرگ است بلند سفید است از دور دیده اند هرچه ان کسی ندیده اند که چیست
وجزیرة الورد ودرین جزیره کلاه عمود هست که بران مکتوب است بسفیده
لا اله الا الله محمد رسول وجزیرة جبل الساحر وجبل [illegible] حلال ساحر
بوده وطول این جزیره بیک ماهه راه است ودران عجایب است وسط

ان جزیره

ان جزیره قصری هست عظیم ودر ان عمود عظیم از مرمر مرصع است از انواع
جواهر واین حلال ساحر بوده حتی برا و اطاعت میکردند فصل در بیان
بحر فارس است والجندو را وهست از جزایر وعجایب وانرا بحر اخضر نیز
گویند وان شعبه ایست از بحر هند وان بحر مبارک است کثیر الخیر قلیل
الهیجان بالنسبه بغیر از او پس از جزایر ان جزیرهٔ کیکاوس است و
کیخا لبوس است وان جزیره بزرگ است ودرانجا خلق بسیار هستند همه
عراة الجسد جزیرهٔ ناماس وان شنهاه غایب شود وشنی پیدا
ظاهر شود ووقتی اهل جزایر جزیره برهیجان آمده ازان شنی اخبار کنند که
سر شنی سفید شده بود ورنگ شنی سفید شده بود درین بحران البلیل خضر بود
[illegible] عجب [illegible] سبحان من دبر الامر [illegible] عدم
[illegible] المسببه والحج [illegible] الیقین وجزیرهٔ طوبران وان جزیره
از زیادتی ثمر اشجار که از عسل شیرین تر است وجزیرهٔ عباد وان
جزیرهٔ بزرگ است وبیان دو القرنین داخل شد ودران دید که اشخاص
هستند که به عبادت مشغول اند پس بر ایشان سلام داد وایشان جواب
سلام رد کردند وازانها پرسید که اهل شما از چه چیز است گفتند که از
ماهی و نباتات وجزیرة الحکما وان جزیره بزرگ است وبران ساکنند

رفت دید که در آن جماعتی هست که لباس آنها برگ درخت است و خانه آنها
میان درختها است و میان سنگهاست پس چند مسائل از ایشان پرسید
جواب دادند پس برایشان گفت که هر چه حاجت دارید از من سوال کنید
که من حاجت شما را روا کنم گفتند که ما از تو سوال میکنیم که ما را بحج
تا خدا ما را در دنیا همیشه بداریم سکندر گفت که من بر خود این قادر نیستم چه
گونه بر دیگری بکنم پس آنها گفتند که ما را صحیح الابدان بکنی گفت که من بر این قادر نیم
گفتند عمرهای ما را دراز کنی گفت که برین قادر نیستم گفتند با کمال عمرهای
چند مانده گفت که برای روح خودم این را نمیدانم چه گونه بشما بگویم
اسکندر بود که بملک و سلطنت من نگاه نمیکنی گفت که ملک و جلال
آنکس که پیشتر از تو بود ما را بتعجب نیاورد تا اینکه بجلال تو نگاه بکنیم اسکندر
پرسید که پیشتر از تو که بود شیخ گفت پیش ما ملکی بزرگ بود و غیر از آن
بزرگ ملک دیگر بود صعلوک نام هر دو در این زمین بودند پس از ایشان مرغ عنقا
غلام متفرق بعد از آن بر میان ایشان آمدیم پس نشناختیم فرقی
میان ملک و فقیر گفته اند که اسکندر ایشان را ترک کرد و از آنجا بر گشت

واما عجایب این جزیره بسیار است فصل در بیان بحر عمان
و جزیرهای آن و عجایب آنکه و آن شعبه ایست از بحر فارس و آن بحر عظیم است

عجایب

وعجایب البلاد بسیار است و در آن لؤلؤ و جواهر چند است و در آن جزایر
کثیر است صیموره و سکوتره یکی از آنها جزیره خارکست و آن معمور و آبادانست

وجزیره خاسک است و آن قریب جزیره قیس است و اهل آن خبیر اند
بجهان جیثه که آنرا چند روز بحر سیاحت کنند بدون این در جنگ
جلد دستی میکنند مثل ساری که در برآن حکایت کرده اند که بعضی از ملوک
هند هدیه فرستاد برای حاکمی چند نفر جاریه جمیله آنها پس سوار
شدند چون باین جزیره رسیدند آن جاریه ها حامله آمدند برای کرده
در این جزیره پس بطایفه اجنه و جار شدند بعضی از این جاریها
اجنه که فقط بر هند و ایشان متعارف شد و این طایفه از آنها اند

وجزیره سقطره و آن جزیره بزرگیست و در آن نوعی هست که کلام
ایشان را نمیشنوند و میشنوند با ایشان مخاطبه میکنند بدون
اینکه ایشان را ببینند و گفته اند که ایشان طایفه از جنه اند
و چون با ایشان غریبی وارد شود برای او زاد و توشه حاضر
میکنند و چون خواهد که بر گردد او را سوار کرده او را بمقصد
او میرسانند وجزیره دیگر هست که آن درختی هست که میوه

مثل کرده میباشند و شیرین‌تر از عسل صبا است و با پوستش خورده میشود
و آن دواست و هر کسی از آن بخورد شبابش و نضارتش زیاده گردد
و هرگز پیر نگردد و اگر موی سفید شده سیاه میگردد و گفته‌اند
که ملکی از ملوک از این درخت در خاک خود کاشتند نما نکرد
و جزیرهٔ سعلاه و آن شیطانیست در صورت انسان کرانب
میباشد به طیر مثل شتر مرغ که گوشت آدم میخورد و اگر احدی
در این جزیره پیدا شود او را اسیر کرده و او را خلاص نمیکنند و او را
ابو بکر صیحی را حکایت کرده‌اند که کسی جان در این جزیره است
و جزیرهٔ صرف و آن جزیره‌ایست که ظاهر باشد برای سوار
و چون ببرد آن جا میروند و نمی‌رسند از نظر غایب
میباشد چه او توانسته برسانند گفته‌اند که احدی با آن داخل
نمیشود جزیرهٔ فنلج در آن بیتهاست از رخام اخضر که همیشه از
چشم آن آب میریزد و بسیار و چون باد بر شکم او داخل میشود
صدای صفیری می‌آید و مسافران گفته‌اند که بت او جهت پرستش مردم
است و در اطراف آن اخالق را گفته‌اند که بعضی ملوک چند

کردند

کردند بعبادت این بتها و همهٔ اینها را بقتل آوردند و بطرف کردن
این بتها سعی تمام نمود و جزیرهٔ سرندیب سمندر و آن جزیرهٔ معموره
و در آن اشجار و انهار و اثمار بسیار است و در نزد اینها از طلا
بسیار است و بنای اینها طلاست و ظروف زنان اینها طلاست و سلاح
ایشان طلاست و ایشان را پادشاهی هست که دفع میکند از ایشان اذیت شیعی
انهار و عجایب این جزیره بسیار است و گفته‌اند که عنبر خالص در نواحی دریا
میروید چنانکه بنفشه در زمین میروید و بسی از اینها ماهی بزرگست که از
این علفها میخورد و بسبب آن میمیرد و در روی آب می‌آید بعد از آن اینها را
گرفته شکم او را دریده عنبر بیرون می‌آورند و ملکان نوعی است از سمک
دریا طواف میکند و از طواف آن آثار آمدن باد میباشد و از آن جهت
دریا مضطرب میشود و موجها بعیان در آید و صدای آن بر نحو رعد میرسد
و هیجان وحشت زاید و زمین ملکان میباشد و بعضی از اینها مشهور
است و آن ماهی است که در وقت معینی می‌آید و دو ماه باقی میباشد و منقطع
میشود و تا بسال آینده باز در این وقت عود میکند و حرارت نیز بسبب
است و وقت آن نیز مثل وقت آمدن و انقطاع ایام و حرارت نیز مثل انقطاع
ایام آمدن و یکی از جملهٔ اینها حیوان است و آن کرم دراز مثل درخت خرما

و چشمهای آن سرخ کریه منظر و دندان آن مثل نیزه است که بر حیوانات
تاهر است دیگری از جملهٔ آنها سمک اخضر است که یک ذرع بیش است
و از آن طلوع بر پشت دارد مثل منشار و بدان میزند هر که با او متعرض می شود

فصل در بیان بحر قلزم است و بیان جزایر و العجب در آنست

از عجایب و غرایب و آنچه در او وسعت آن از بحر هند است از طرف
جنوب تا به بلاد بربر و حبشه و در ساحل شرقی آن بلاد مغرب است
در ساحل غربی آن بلاد یمن است و قلزم اسم آن شهریست که در کنار
آن واقع است و آن هلالا در یاست که فرعون در آن غرق شد و آن بحر
مظلم است که در آن خیر نیست باطنا و ظاهرا و در این بحر جزایر بسیار
در غالب آنها مسکون نیست و سلوک نیست و از جملهٔ جزایر این بحر جزیره
تاران است که نزدیک است به ایله ساکن هیچ قوم در آن قومی که ایشان را
گویند و طلب ایشان از زرع نیست و بیوت ایشان کشتیهای شکسته است و نان
از ماهی میگیرند و در این موضع موضع غرق فرعون است و جزیره جساسه است
و آن حیوانیست که از اخبار دجال است و دجال از اسوار خواهد شد
و از عجایب این بحر پس از جملهٔ اینها سمکی است که زیاده از دویست
ذراع است که کشتیها را میزند و خراب میکند و از جملهٔ آنها اکثر نیز بقدر یک ذرع است

بدن آن مثل بدن سمک است و در شکل مثل بدن بوم است و از جملهٔ آنها
سمکی است که طول آن بیست ذراع است که دم مثل کرم دراز است و از جملهٔ
آنها ماهی است که صید کنند و خشک نمایند و بعد از خشک کردن مثل
پنبه باشد و از آن دامنها کرده از آن غزل بهم رسد و از آن لباس می
سازند و آن را لباس سمکی گویند و از جملهٔ آنها سمکی دراز که کاو
و مثل کاو شیر دارد و از جملهٔ آنها سمکی است که عرض آن از طول بسیار
است بقدر قنطار است گوشت بسیار کم دارد و از جملهٔ آنها اینکه
ماهی هست که ده ذراع است و برای آن دو سر دارد یکی در موضع عادت
دیگری در دنب او از آنچه گویند دیگری از جملهٔ آنها سمکی
است که از او قرش گویند و آن نوعی است از سمکهای بحری و در دهن
آن هفت دندان هست هر دندانش طول آن ده ذراع است و آن اکثر

القر است فصل در بیان بحر زنج است و آن بحر هند

است بعینه و بلاد زنج از آنست در جانب جنوب تحت سهیل است
و راکب این بحر قطب جنوبی را می بینند و قطب شمالی را نمی بینند
و بنات نعش را نمی بینند و آن متصل است به بحر محیط و موجهای آن
مثل کوه است و آن کف نمیباشد مثل سایر بحار و در آن جزایر

بسیار است و صاحب التجارات و بشر است ولکن اهالی آن [illegible] و درخت
آبنوس و صندل و ساج و عنبر هر کنار آنها است و از جمله جزایر مشهور آنها
جزیره محزنفر است و تجار بالا کم کمتر میکنند و بعضی از تجار نقل کرده که در بعضی اوقات
مردم لا ابدلام که ایشان جمع شده نظر میکنند بکوکبی که طلوع کرده از افق ایشان
و هم گریه میکنند و بروی خود شاله سیلی میزنند پس مردم از سبب آن پرسیدند
کنند که این کوکب در هر سی سال طلوع میکند و این جزیره هر جهت
آتش گرفته میسوزد پس بنا را این جماعت هم از اموال و حیوانات
و اساس که دارند از جزیره بیرون کشیده به دریا میریزند مثل
آنکه تمام شده هم رکشتی جزیره در اینجا تا زنگی خانها و [illegible] بنا
کنند و الله اعلم باین طریق رفتار دارند و از جمله جزایرها جزیره
ضوضا است و آن از جمله جزیرها است که قریب بزنج است و بعضی از
تجار نقل کرده که در آن شهری است از سنگ [illegible] و در آن ساکن نیست
و جزیره [illegible] است و آن جزیره بزرگست یعقوب بن اسحق مورخ حکایت کرده
که شخصی از اهل روم که بر این جزیره گذر افتاده بود نقل کرد که در این جزیره
اهل آن تمامت همه به ذراع است و اکثر ایشان اعور است و جزیره سکیبار
و آن جزیره عظیم است و در آن قومی هست که پاهای ایشان را استخوان نیست

وعجیبی

وعجیبی است ساقهای ایشان فصل در بیان بحر مغرب است
و آن بحر شام است و بحر قسطنطنیه مخرج آن از محیط است
از طرف مشرق گرفته مرور میکند بطرف شمال اندلس بحد آن از آن
مرور میکند به بلاد فرنگ تا به قسطنطنیه و ممتد میباشد به طرف
جنوب تا به طرابلس تا به اسکندریه بعد از آن تا به ساحل شام
تا به انطاکیه و در کتاب اخبار مصر مذکور است که در این بحر از
جزایر بسیار است و از جمله جزایر آن جزیره اندلس است که ذکر آن پیش
بیان کرده شد و جزیره مجمع البحرین و آن جزیره بزرگست و در آن
مناره بلند است از سنگ و در آن اساس محکم است و از آن آب
نیست و در آن آهن [illegible] میکنند و بلندی آن از صد ذراع بسیار
است و در سر آن صورت انسانی است بلباس ملون شده گویا که
آن از طلا است و دست راست وی ممتد است بسوی بحر اسود گویا
که در آن اشاره میکند که در آنجا دشمن قوی مختفی است جزیره
صقلیه و آن جزیره عظیم است و در آن آبادی و اشجار هست
و در آن در اوقات روزها دخانی ظاهر شود و در شبها آتش
ظاهر شود و شرار آن بدریا ریخته شود پس همه آنها سنگ سیاه میشود

سوراخ دار و هرچه بوی برسد بسوزد و در وی عقاب می باشند
و آنها را بدارند برای جرب استعمال میکنند جزیره قوبطش
و آن در بحر روم است و در آن معادن طلا هست جزیره طافراق
و آن ملکی است که آن را چهار هزار زمین است و از اولاد بیست
و در نزد ایشان درختی هست که منوی مشهور نیست که چوب آن را از آن طخری
در یک روز صد بار جماع مینو اند بکنند جزیره سیتاده طرطوس صحرا
ماده اند که آن جزیره ایست که چون باد تند وزد آن را از جانب
مغرب بطرف مشرق آورد و چون از طرف مشرق باد آید
از آن طرف مغرب میبرد و سنگهای آنها خفیف است پس سنگی
میجنبید خیال میکنی که آن قنطار است نگاه میکنی بوزن رطلی است
و بعضی از تجار نقل کرده که آنجا عنا الها سنگ است جبال که لال آنجا
خاک آنها همه طلا است جزیره تکیس و آن در بحر روم است
و در آن شهرهای بسیار هست و جزیره نوم و در آنها اشجار و انهار
و در آن شکوفه هست که چون آدم از آن بو میکند همان ساعت
بیهوش میشود جزیره خالطه و در آن گوسفند بسیار است که از آدم
رم نمیکند و معروف است که خواهی از آن میگیری و در آن اشجار بسیار است

و در آن

و در آن انس هست بر جنی جزیره دیر و آن نزدیک قسطنطنیه
است جزیره کبلسه ابو حامد گفته که در این جزیره کوهی است
در کنار دریای سیاه در آن کنیسه هست از سنگ و در آن
قبه هست بزرگ و در آن قبه طایر غرابی هست که آن می پرد
نمی آید در آن قبه می نشیند و در برابر آن قبه مسجدی هست که
مسلمانان در آن زیارت کنند و گفته اند که دعا در آن مستجاب است و اهل
این کنیسه شرط کرده اند ضیافت هر آنکسی را که باین مسجد آید و چون
زایری باین مسجد در آید آن غراب سر بروزن داخل کنیسه میکند و صدا
بلند بر آورد بعدد زایران اگر واحد و اگر ده بلا زیاده و بلا نقصان
پس اهل کنیسه می آیند همه ایشان را مهمان کنند و راهبان آنجا
مکر این را دیده اند و عبد انند که آن غراب از کجا میخورد و در کجا
می آشامد و آن کنیسه به کنیسه غراب مشهور است و از جمله عجایب
این دریا اینکه بر سنگی بر روی فقیر صیاد صید کرد در یک جانب
آن لا اله الا الله و بر جانب دیگر محمد رسول الله نوشته شده

بود الفضل وان ماهی بزرگست ابو حامد اندلسی گوید که ماهی را
در مجمع البحرین دیدم که مثل جبل عظیم است حوت موسی علیه السلام
ابو حامد گفته که من ماهی دیدم که موصوف بنسل حوت وان ماهی
حوت بریان شده است که موسی و یوشع داشتند در طلب خضر
وان ماهی است که طول ان ذراع است و در خوبیست شبر و بر طرف ان
شوک همانا هر دو عظم و جلد نازک دارد و مردم از ان گوشت بعید
می فرستند فصل در بیان بحر خزر است وان بحر بزرگ
است وان در طرف شمال است شرقیش جرجان و طبرستان است
و در شمال ان بلاد خزر است و در این بحر عجایب بسیار هست
از جمله انها اینکه ابو حامد اندلسی تعالی نقل کرده که چون من بملک
خزر رفتم و در نزد پادشاه شان آمدم یوم عید بود روزی دیدم که ماهی بزرگ
گرفتند وانرا آوردند پس گوش ان نفخ کرد و از ان دختر جاریه بیرون آمد سفید
مبهما رو سیاه و خوش صورت طویل القامت گویا که ماه است واو بود
خود میزد و موهای خود را بر میکند و صیحه میکرد و در میان ان پرده
بود از گوشت مثل لباس از ناف تا بزانو مانند پیراهن است وآن زن تا باقی بود

بعد

بعد از ان بمرد و بینداد واز جمله انها اینکه از ابن عباس نقل کرده اند
که از عجایب این بحر تنین است وان شبیه بسحابست که مردم
بوی نظر میکنند گمان میکنند که ان دابه بزرگست لیکن تنین
سحاب بر نشسته پس او از ان بحر بر امده و ان قدر جانوران بسیار است
نمیکند مردم او بحر حکم اینکه از خراب میکند و بعضی از تمام نفس
میکند نسل او درختهارا میسوزاند و علفها را میسوزاند پس سحاب
در آمده و اورا بر داشته بجزیره که یاجوج و ماجوج در ان میباشد
محل انداخت برای قوت ایشان و حکایت شده است که چون اسکندر
سد را تمام نمود و برای رفت و حمد و ثنا نمود بعد از ان گفت بار الها
ارباب و مستاهل الضعاب تو مرا الهام نمودی که سد را بسازم
برای راحت عباد و بلاد پس خداوندا مرا ثواب آخرت بسیار کن بعد
از ان بسجده رفت و طول داد بعد از ان در خوابش خود هیچ
و گفت که خداوندا حالا راحت شدم از سطوت خزر و عذاب
اتراک بعد از ان نوم جزء در آمد پس جواب از ... آمد

دانق را همه گرفت و مثل سحاب مرتفع شد پس لشکر بسوی وی مبادرت
کردند و صداهای بلند نمودند پس اسکندر از خواب بیدار شد و پرسید که
چه خبر است پس احوال را گفتند نمودند که شمشیرهای خود را نگاه دارید
تا ببینیم که خدا چه خواسته است پس مردم خود را بر کنار کشیدند
تا اینکه آن حیوان بسر سد در آمد و گفت ای ملک من در این
دریا ساکن هستم و صحن این مکان را دیدم که هفت مرتبه سد
بنا کرده اند و خدا تعالی وحی نمود که بعد سد که پادشاه عصر
آن عصر تو است و صورت آن صورت تو است و اسم آن اسم تو است
نمود باشد که این سد را محکم سازد که این سد باقی باشد
ابدا پس خدا تعالی عوض ترا خوب بسازد و ثواب ترا بسیار
کرداند پس تو ای ملک پس بتو باد سلام خدا بدانکه این آخر
کلام است در بیان احوال بحار و غرایب و عجایبات آنها

فصل در ذکر انهار و از جمله عجایبات انهار است

گفته اند

گفته اند که باران و برف چون از آسمان نازل شود بر مغارهای
کوه داخل شود و در آنجا میمانند و خورده خورده آب شده
جاری میباشد بوادیها و انهار اگر آن خرابی در بلندی کوه است
بر پایین منتهی میباشد و منقطع نمیباشد بجهت عدم انقطاع برف
و باران از آن و عدم انقطاع مدد از آنها بطلیموس گفته
که در ربع مسکون دویست نهر است هر نهری از انهار از پنجاه
فرسخ تا بهزار فرسخ است پس بعض از انهار از جانب شرق
بجانب غرب و بعض از غرب بجانب شرق است و بعضی
از شمال بجانب جنوب و بعض بعکس و همه اینها از جبال جاری
شود و به بحار واقع شود و انهار در بحیره واقع گردد و چون
به بحر شور واقع شود و آفتاب بر آن تابیده شود پس آن
بخار گردد و ابر گردد و همیشه بر این طور است الا نواحی العالم
فسبحان المدبر لملکته ببدایع حکمته لا اله الا هو پس اول
الجمله ذکر آن کبیر نهر ایل است و آن نهر عظیم است در بلاد
خزر واقع است مقدار دجله و مبدع آن از ارض روس بلغار

است و حکما گفته اند که از این نهر منشعب شود هفتاد و پنج شعبه
و هر شعبه از آنها نهر عظیم است و آن متغیر میشود بجهت بسیاری
آبش چون بر طرف واقع شود در آن دو روز جاری شود و لون آن
متغیر نشود و در زمستان منجمد شود بجهت سردی آن و در این
نهر حیوانات عجیبه هست نقل کرده اند که احمد بن فضلان
رسول مقتدر از خلفای بنی عباس که بطرف بلغار رفت احمد گفت که
چون به بلغار داخل شدم شنیدم که در نزد ایشان مردی عظیم است
پس از آن احوال پرسیدم گفتند که آن از شهرهای ما نیست و لکن قومی است
که نهر اتل اهل است که آب طغیان کرده است و بر آب اهل آن آمده است [illegible]
چون نظر کردم دیدم که طول آن دوازده ذراع است و سر آن بزرگتر از
است و بینی آن نصف ذراع است و چشمهای آن بزرگ است و هر انگشت
آن درازتر از شبر است پس او را مکالمه نمودم فکلم نشود پس بر قبیله
روس نوشتیم که اهالی ایشان سر ماهی را که بود که چنین شخص از شما باینجا
بنهر اتل آمده پس ایشان گفتند که آن از طایفه یاجوج و ماجوج است
پس بعد از چندی فوت شد نهرها در بجان صاحب مسالک گفته
که این نهر جاری میشود با بنی و سلدی کرده و از ابر بناها که از [illegible]

صاحب

صاحب تحفة الغرائب گفته که این نهر خارج میشود از جای که
که آن را فم العروس گویند و آن جاری میشود بر زمین زمینی
بعد از آن از ملک روم ظاهر میشود بعد از آن جاری
میشود ما بین نهر صاده و بطلیوس و مجتمع شود بر بحر طبر
جیحون اصطخری گفته نهر جیحون خارج میشود از حدود
بدخشان بعد از آن با آن نهرها جاری شود در اطراف کوه
پس آن نهر عظیم میباشد و آن جاری شود بر شهرهای بسیار
تا اینکه به خوارزم برسد و بر آن انتفاع نمیشود اصلی
از اهل بلاد بعد از آن به بحیره خوارزم ریخته شود و مابین
ایشان و خوارزم شش روز مسافت است و این نهر در
زمستان منجمد میباشد بحیثیتی که قافله از بالای آن رفتار
کنند و آن نهر قتال است که میشود که آن قتل نکند نهر حصن
المهدی صاحب تحفة الغرائب گفته که آن مابین بصره و اهواز
است و آن نهر بزرگیست و در بعض اوقات در آن منارهٔ پیدا
شود و از آن عجیب آوازها آید مثل آواز طبل و بوق
بعد از آن غایب شود و از ستر آن کسی خبردار نشود

نهر زاب و آن در زمین ترک است بعد از آن ماراست و چون چشم آدم
باو نگاه کند غشی کند دجله و آن نهر بغداد است مخرج آن
از کوهی است قریب آمد نزد حصن المهدی و هر قدر که جاری
شود بآن آبهای کوهها داخل شود و از آن بر دواب کشتی کنند
و آن بر جزیره ابن عمر و بر موصل رسد و به بغداد متصل است
و بعد از آن بواسط از آنجا به بصره و به بحر فارس ریخته شود و آب دجله شیرین
ترین آبها است و اکثر است نفعا و از ابن عباس روایت است
که حق تعالی به دانیال وحی نمود که نهر جاری سازم برای مصالح
بندگان خود نهرها و مصب آن را به دریا کن پس امر کرد زمین را که بشنو
اطاعت کند بعد از آن فرمود که بکشد چوبی و آنرا از زمین بکشید که آب
با آن جاری میشود و هر وقت که بر زمینی بلیم و یا بیوه زمینی رسید
باو قسم میداد پس از آن بکنار میرفت و آن دجله نهر مبارک و با خیر
است و بسیار وقت غریق خود النجاة میدهد حکایت کرده اند
که غریقی را از آن یافتند و لذا گرفتند و رقعه است و چون بر حبشی
باو عود کرد از او پرسیدند گفت که از موضع بقیع تا موضع نجات پنج روز
مسافت است نهر ذهب و آن در ارض شام است و بلاد حلب

واهل

واهل حلب گمان کرده اند که آن وادی بطنان است و از آن نهر ذهب
گویند بجهت آنکه اول آن بمیزان فروخته میشود و در آخرش
بکیل فروخته شود زیرا که در اول باآن حبوبات آب
داده شود بمیزان فروخته شود بعد از آن آبش بر دو فرسخی
نمک میشود بکیل فروخته شود نهر الرس در آذربیجان آب
شدید الجریان است و زمین آن سنگلاخ است بعضی آنها طاهر
است و بعضی طاهر نیست و از این جهت است که در آن کشتی
نمیشود و آن نهر مبارک است اکثر اوقات غریق آن نجات می یابد حکایت
کرده است ویسم بن ابراهیم صاحب آذربیجان که قومی هم در پل
رس گذر میکنند که ناگاه در وسط قنطره زنی بوده و در کنار
وی طفلی بوده در قنداق پس اسب بوی خورده طفل از کنار وی
بر نهر در افتاد و در آب فرو رفت و بعد از آن بیرون آمده بحالت
سلامتی از سنگها و در دهه حباب روان شد قدری راه رفت پس
مادرش صدا در آورد پس در این وقت عقابی از هوا در آمد آن
طفل را با قنداق گرفته بصحرا برد پس من از اصحاب خودم را اذن
دادم که او را بگیرید پس بر پی عقاب رفتند پس عقاب مشغول

فندق و عشره ناگاه از پس وی آواز دادند عقاب از آن دست
برداشت برید پس طفل را برداشتند صحیح و سالم بپدرش رسانیدند
نهر الزاب و آن نهری است مابین موصل و اربل ابتدایش از
آذربیجان است و بدجله ریخته میشود اول از زاب المجنون
گویند بجهت شدت جریان آن و ریخ گفته اند که آب زاب دیگر
خوش طعم شیرین و گوارا و سرد و از برف سنبله است بجهت شدت جریان
آن و علم نا شیر آفتاب در آن نهر زرود و آن در اصفهان است
موصوف باللطافت و شیرینی و لباسهای که شست را در آن میشوی
نرم تر شود از حریر و خز و الله اعلم از قریه بیرون خارج شود که از اعمال کوه بیلد
و در زمین اصفهان عظیم و بزرگ گردد بجهت ورود انهار کثیره و با
بستانها و باغها را سیراب میکنند بعد از آن در ریگ زار فرو میکند
و بعد از آن در کرمان ظاهر میشود و جاری گردد و بدریای هند
ریخته شود و ذکر کرده که در موضع آن انهار ریخته اند و این نهرها
در کرمان خارج شده نهر سجستان و آن مابین قلعه منصور و
لکسوم است ممکن نیست از آن گذشتن بجهت اینکه تند و سریع
سیال است و در این نهر قنطره هست که آن یکی از عجایب دنیا است

جهت

بجهت اینکه آن چشم است از این کنار تا بآن کنار مقدار دویست قدم است
از سنگ تمام ساخته شده و طول هر سنگ ده ذراع است و حکایت شده
که در نوشته اند اهل این بلد لوحی هست از طلسم چون از آن قنطره جای
خراب شود ساقط گردد این لوح را اهل آن مکان مضبوط شده اند تا زمانی
پس آب از آن قطع و منع از آن شد پس آن موضع بدرستی آباد و درست شد
پس آن لوح را از آن مکان برداشتند بعد از آن آب از آنجا جاری شود
نهر سلق پس آن در افریقیه غرب است و آن نهر کبیر است و آب آن از
جاری شود در هر شش روز یک روز ولیکن در آب آن شست و گفته اند
که آن نهر صقلاب است نهر طرطیس و آن نهر عظیم است و آب آن
نصفش بارد است و نصفش حار است و یکی با دیگری مخلوط نمیشود
ولی از آب گرم چون بطرفی بگذارند هوا در آن برخورد و سرد شود نهر
العاصی و آن نهر حماه و حمص است مخرج آن از بیت المقدس است و
مصب آن بدریا است در زمین سویدیه تا از انطاکیه و آن عاصی
گویند بجهت اینکه اکثر انهار در آنجا متوجه جانب جنوب است
ولیکن این متوجه جانب شمال است نهر الفرات العظیم و آن نهر

عظیم است و شیرین و طیب است مخرج آن از ارمینیه است بعد از آن جمع
شود بجانب تا لیقا و از آنجا بجانب ملطیه و از آنجا بجانب شمیصات بجانب
رقه و بعد از آن بجانب غانه و بجانب هیت و آنجا نهرها را سیراب کند
و بساتین و باغها را سیراب کند بعد از آن بعضی از آن به بطایح جمع
شود و بعضی از آن به بحر فارس جمع شود و فرات را فضایل
بسیار هست روایت شده که چهار نهر از انهار بهشت است
سیحون و جیحون و فرات و نیل و از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت
شده که آن حضرت فرمود که ای اهل کوفه نهر بهشتی که نهر شما که فرات
است بهشت متصل است بان قطرهای از جنت و روایت شده از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون آن حضرت از آن بخورد و آن از آب خواست
بطلبید و فرمود که الحمد لله و بعد از آن گفت که چه بسیار برکت است
آب اگر مردم بدانستند که در این چه برکت هست هر آینه
بر پای خود مشان قباب میزدند که هیچ دوا فهیم نیست که در آن
غوطه خورد مگر اینکه از آن آفت نجات یابد و از سلیمان روایت
شده که در زمان عمر فرات مستغرق شده بود و آن دفعت بدین روش آمد

بکنار

بکنار انداخت پس سلمان را امر نمود که آن را در میان خود قسمت
کنند که ایشان گمان میکردند که آن جنت است نهر القوح و آن طوسی
است ما بین تا ملطه و بغداد و جهت سبب کندن آن به نعلی که
انوشیروان چون تا طول کند اهل جایهای پائین بی آب ماندند پس
اهل نواحی همه بر پیش ملک انوشیروان برای تظلم آمدند چون انوشیروان
ایشان را دید از ایشان پرسید که چه چیز است ای مساکین ایشان گفتند
که آمده ایم برای تظلم بر پیش تو گفت که از دست که گفتند از دست
ملک انوشیروان گفت ای مسکینان به جهت چه گفتند که به جهت کندن
نهر تا طول که بسبب آن اراضی ما همه خراب شده از بی آبی
پس از اسب خود بزمین آمد و بر روی خاک نشست خواستند
که چیزی بیندازند گفت که جزای ملک ظالم اینست که در روی خاک
نشیند پس که خود آن را خواست و گفت که جزای ملک ظالم
بر عقبت خود چه چیز است گفتند که بر روی خاک نشستی چنانکه
نشستی و جمع از خطا است صواب و آن رها نه سخت
بر آن جا عیشود انوشیروان گفت که من رجوع کردم از آنچه کردم

ایا از زمین راضی شوند بسبب ساختن سدی برای آنچه کنده ام گفتند نه
ما ملک را باین تکلیف نمیکنیم گفت پس چه میخواهید گفتند که ما را
امر کنی که در زمین تا طول ابد جاری کنیم که بسبب آن ما نیز اراضی خود را
احیا کنیم گفت که زمین شما را بمشقت [illegible] پس امر نمود لشکر و
اصحاب خود را که در همانجا اتمام نمودند و گفت که من از جای خود
حرکت نمیکنم تا اینکه نهری برای این جماعت جاری نسازم
در زمین تا طول که اراضی اینها را سیراب کند پس از جای خود حرکت
نشود تا اینکه برای ایشان نهری در آورد در زمین تا طول بناحیه
فوفنج و آب را بر اراضی خود شان جاری کردند و عمارت نمودند
و این از کمال عدل ملک انوشیروان بود و آن کان نبود عبادت
نیز آن میبود نهر الکر و آن از ارمنیه است و آن نهر مبارک
است و کثیرا ما و بسیار وقت غریق آن نجات یابد و بعضی از
اهل نخجوان گفتند که شخصی بدر که در افتاد نزدیک بر غرق نجات یافت
از او پرسیدند که از کجا افتاده گفت که از نخجوان که محل وقوع آن نقل
شش روزه راه بود و از ایشان طعام خواست رفتند که طعام بیاورند کسی

دیوار

دیواری بر سر او در افتاد و بمرد نهر مهران و آن بسند عرض آن
عرض جیحون است از مشرق جاری میشود بطرف مغرب
و به بحر فارس واقع شود گفته اند که آن از جبل خارج میشوند
کما آن انهار جیحون خارج میشود و آن نهر عظیم است و در
آن تمساحهای بسیار هست مثل نیل مصر مگر اینکه آب کوچک
است و آن در [illegible] جاری میشود در زمین [illegible] زراعت
میکنند بدان مثل آنکه زراعت میکنند در کنار نیل بالمطابقه
دیانت نمیشود تمساح در نهری مگر نهر مهران و نیل نهر مکران
و آن نهر عظیم است و در آن تنطرج ابیست که قطعه و هر که
در آن بکند فتحی میکند جمیع آنچه در شکم اوست و هر چند هزار
نفر بوده باشند و اگر در آن توقف بکنند همه هلاک باشند
انجست تخفون نهر هی صاحب تحفه گفته که در اراضی یمن
نهری است از طلوع شمس جاری میشود از طرف مشرق تا بطرف
مغرب و از جانب غرب جاری میشود بجانب مشرق قطر هند
و آن در سجستان است و بدان هذا النهر جاری و واقع شود
و در آن زیادتر واقع نشود و از آن منشعب شود هذا النهر و از آن

نقصان ظاهر نمیشود بلکه آن در هر دو حالت مساوی است [illegible]
و آن در زمین هند است و در آن درختی است از آهن و گفته اند
که آن از برنز است و در زیر آن عمودی است از جنس آن ارتفاع
آن ده ذراع است و در سر آن عمود شمشیر تعبیه کرده مثل [illegible]
همه برابر و تیز و در نزد آن شخصی هست که کتاب میخواند و میگوید
به ایشان که یا عظیم البرکة و سبیل الجنة انت الله [illegible]
الجنة پس کسی که بجان آید کسی که بر این درخت برود و خود را
از آن بیندازد به رای عموم پس از اطراف آن بدن او پاره شده
به پای آن درخت برود و خود را بر سر آن عمود میاندازد پس
پاره پاره شده به آن نهر ریخته شود پس اهل آنجا به ایشان گویند
که اینها به بهشت رفتند و در هند نهر دیگر هست و از آن اینکه
حاضر میشوند به کنار آن مردم به شمشیرهای تیز چون اراده میکنند
از عباد ایشان که تقرب به سوی خدا جویند به زعم خود شان اخذ
میکنند برای خلل در تنها و طوقهای طلا و خلخال بسیار و از [illegible] به
کنار این نهر می آیند و او را [illegible] به شمشیرها که [illegible] و هر آن
تنها را از او میکشند [illegible] به شمشیرها میزنند تا اینکه دو پاره شود

پس

پس یک پاره از آن در جای و یک پاره دیگر در جای انداختند
و بدانکه این نهر نهر سابق از جنت خارج شده که از انهار النیل المبارک
نیست در دنیا مثل آن و اطول از آن بجهت اینکه آن بقدر مسافت
دو ماه راه هست در اسلام و دو ماه راه هست در کفر و دو ماه راه است
در بر و چهار ماه راه هست در خرابه و مخرج آن از بلاد جبل القمر است
پشت خط استواء و جبل آن از نور آنست و از ضوء آنست از [illegible] ظلمة
بیرون آید و داخل تحت جبل القمر میشود و پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته که
نیل از بهشت بیرون آمده و اگر شما جوید بجای [illegible] از [illegible]
از برگهای بهشت در آن میبایید و بود [illegible] که در مصر اول است
که [illegible] ابراهیم که معروف آمده [illegible] که جبل القمر باشد و نیل
نیل که بیرون خارج میشود از بحر اسود و داخل میشود تحت جبل
القمر و بنا شده است در بالای این جبل قصری که در آن هشتاد و پنج
تمثال است و احکام مدبر است که جاری میشود از آن یا بی صورتها
و مثالها پس خارج میشود از گلوهای آنها [illegible] و بعد از آن ریخته
شود به نهرهای بسیار پس متصل میشود به بطیحه [illegible] و از آن
خارج میشود تا اینکه متصل میشود به بطیحه جامعه و در این بطیحه
بلاد سودان است و شهرهای بزرگ [illegible] و در بطیحه کوهی است

معترض شرق و غرب و خارج میباشد بطرف شمال مغرب تا پس خارج میشود
نیل از انجا بلند و متفرق میشود فرقه از ان بطرف مغرب تا باقصای مغرب
و ورای زنگ غالب بلاد سودانست و فرقه دیگر که رجوع میشود بمصر
ان محدوداست از زمین اسوان پس منقسم میشود در مجرای بلاد بجهار
فوق هر فرقه بناحیتی جاری شود بعد از ان رجوع میشود به بحر
اسکندریه گفته اند که ثلث ان رجوع میشود به بحر شام و باقی فرقه
از ان رجوع میشود در بحیره صالحه که منتهی میشود تا به اسکندریه
و نواحی که انهار اعتصام بنا کرده محل مزارعاست و هر جا زیاد است
برایج پس ان جا دریاست بر رجال و بیشها که در انها صنعت نیست
ذکر کرده اند که بهشت که سیحون و جیحون و نیل و فرات همه اینها
خارج میشوند از قبه از زیر جبل اخضر از کوهی بلندی و جاری میشود
به بحر مظلم و ان شیرین تر است از عسل و از مسک معطر است و لکن متغیر
میباشد بسبب مجرای ان به زمینهای متغیره و نیست در دنیا
نهری که جاری شود از جنوب بشمال و مد شود اوان شدت گرما
تا اینکه ناقص شود انهار همه انها و زیاد کردد بترتیب سوای نیل چون
مدان اینکه خدا تعالی مبعوث میکند باد شمال را پس غلبه میکند بان

ازبحر

ازبحر صالح پس میگردد مثل مست پس زیاده کردد حتی اینکه همه
بلاد را شامل کردد و چون بجهت عجائب است خدا تعالی ریح جنوب را
مبعوث میکند پس از اینجا آورده به بحر و چون زمان یوسف
علیه السلم رسید در مصر قیاس برکت کرد با ان معلوم میشد زیادتی
و نقصان نیل و چون از قدر کفایت زیاده میشد بشارة میشد
بساکنان بلاد و ان عمودی بود قایم در وسط برکه در کنار نیل
و ان را هم جای بود که از ان اب داخل میشد و برای عمود خطوط معینه
بود که بان قدر کفایت مردم معلوم میشد و چون اب زیاده میشد
بقدر چهارده ذراع جمع اراضی مصر را محلو میشود و در اعتها سیراب میشد
و نیست در دنیا نهری که بوی شبیه شود الا نهر سند
و حکایت شده که مردی از اولاد عیص بن اسحاق بن ابراهیم الخلیل
علیه السلم که از اجابه میکشتند چون بمصر داخل شد و عجایب نیل دید در
نزد خود چنان گفت که از جانب مصر که جدا نشود تا اینکه بمبداء
پس سی سال طی کرد نصف عمرا و سی سال در جز لیبی ان مرد
بان دابت سوار شد و لعل خدا تعالی مسخر کرد اسنه تا ان کردش
نمود و ان مرد وارد شد بجای که زمین اهن بود و درختها اهن بود و

وجبال الهذا آهن بود بعد از آن بجبلی رسید که زمین نحاس بود وجبال
انها نحاس بود واشجار انها نحاس بود وبعد از آن وارد شد بجای که زمین نقره
بود وجبال واشجار وی نقره بود بعد از آن وارد شد بجای که از طلا بود
وکوههای وی طلا بود واشجار وی طلا بود وان دو عالم سیر بر قلعه رسید
وسیع ودر آن قبه عالیه بود از طلا وان از چهار در بود وان ذو الحیه
میشد از این قلعه و صحن قبه میشد در این قبه بعد از آن از این در خارج
میشد واز این ثلثش بزمینی برخت ودر ربع از آن در زمینی جاری میشد
وان نیل است وسه از آن سیحون وجیحون وفرات است وبیاصلیه نزد
او ملکی و باو گفت السلام علیک یا جائذ این بهشت است بعد از آن
باو گفت نزد باشد که آید بلعق رزق تو از جنت پس از چیز دنیا چیزی
اختیار مکن پس در این اثنا خوشه انگوری در آمد و در آن سه لون
بود لونی لؤلؤ ولونی زبرجد اخضر ولونی یاقوت احمر پس ملک باو گفت
یا جائذ این از میوهای بهشت است پس جایذ آنرا گرفته رجوع
نمود پس شیخی دید زیر درختی از سیب پس باو تحیت گفت و باو
السلام گفت و گفت یا جائذ ایا نمی خوری از این سیب گفت که با خود
طعام بهشت هست که از سیب تو مغنی است پس گفت یا جائذ راست گفتی

کرمن

که من هر اینه میدانم که ان از بهشت است و من هر اینه میدانم که
ادرا این خوشه را آدم و ان برادر ملعنت وان سیب نیز از بهشت است
درخت از این سیب خورد و در ان وقت ملکی باو گفت که آیا این شیخ را میشناسی
گفت نه گفت والله این پدر تو است ادم که از جنت او را بیرون کردند و
اگر این خوشه انگور تا نخورد هر اینه اهل دنیا از ان میخوردند مادام که دنیا
هست و تمام نمی شد وان تمام شد پس جایذ برگشت و تمام شد و بود
کردید تا اینکه بامکان مصر لاحق شد و برهم وقایع را نقل میکرد
و عجایبات را حضر میلاد الجیرة تبینس گفته اند که ان باغ عظیم بود
و بستانهای عظیم وان منقسم بود میان دو ملک که برادر بودند از
ولد انریب بن مصر و یکی از ایشان مؤمن بود و دیگری کافر پس
مؤمن همه مال خود در راه خدا انفاق نمود حتی جمیع حصه خود را بفروخت
پس برادر مؤمن محتاج بود شد پس به تنگ دست نمود و بدان
افتخار نمود و باو گفت که من اکثر هستم از تو مالا و اولادا و اعز
نفرا پس برادر مؤمن او گفت که من ترا شاکر نمی بینم نزد ملک است
که خدا همه انها را از دست تو بگیرد کافر گفت که مال مرا از من میگیرد
پس مؤمن او را نفرین نمود پس در با بجو تمره اصل و دره باد شبهه

انها خراب شد کان لم یکن و بتحقیق وارد شده است در کتب معتبر که قصهٔ
ان دو مرد در سورهٔ کهف در قول حق تعالی واضرب لهم مثلا رجلین جعلنا
لاحدهما جنتین من اعناب وحففناهما بنخل وجعلنا بینهما زرعا
الی قوله ثم ضربوا ابا وضیع عقبا و تنیس را صلح بود و گفته اند که ان
بجیرهٔ شش ماه شیرین میشود و شش ماه تلخ و روشن میشود همیشه
عادت آن اینست باذن الله تعالی مختار و میلید تر قلوب بجیرهٔ هست که
در هر سالی از سالها ماهی ظاهر شد که استخوان وی در [illegible] و بعد از
نار نور میدهد مثل چراغ و هر کس را استخوان وی در دست باشد میکردند روشنی
می اندازد مثل شمع و انگشت بر [illegible] آن الوده میشد مثل شمع نور
می اندازد حکایت کرده اند که شخصی انگشت [illegible] در او [illegible] بر دیوار
کشید نور از دیوار تابیده میشد مثل چهار شمع [illegible] ان نهر لیست در
بلاد مغرب جاریست مثل نهر منقطع نمیشود جریان ان و هر کس بان نازل
شود غرق و هلاک میشود و گفته اند که ذو القرنین بان نهر رسید از خلف
ان و نگاه کرد بر مثل جریان ان از دریایی که نگاه میکرد جبل منکشف
شد و ان جریان در افتاد پس امر کرد و انتخاص را از اصحاب خود که از ان عبور
کنید پس از ان عبور کردند و باو باز نگردیدند و هلاک شدند پس ذو القرنین

آدمی

ادمی از انها بر ساختند و ان را محکم کردند و بر ان نوشت که در خلف
ان چیزی نیست احدی از این در نگذرد و بالای ان اینست از کلام ذو القرنین
انها و عجایب ان الله اعلم فصل در عجایب
عیون و چشمه هاست از جمله انها چشمهٔ امیر بجایی است
در کتاب تحفة الغرایب نوشته است که از خاک چون از ان اب قوی
بجهند شود خشتی ساخته شود و یک ساعت بماند و ان خشت
از سنگ محکم تر باشد و هر چه خواهند میسازند عامی بفرید از قرای
تبریز [illegible] کمال [illegible] از انها سه کوی بنده جون انسان از ان بنوشد اسهال اورد
اسهال شدید و ممکنست که ادم از ان بنوشد هلاک شود بجهت خفت ان و شیرین
ان و چون ان اب بخارج ان تبریز برده شود ان خاصیت بر طرف شود
عین باذ خانه صاحب تحفة الغرایب گفته در اصفهان تبریز هست
که ان را کهر گویند در ان عینی هست که از ا باذ خانه گویند اهل این قریه
چون از ان اذکر کنند ان چشمه را میگیرند و از ان دراب که از ان بادها حرکت
ابد و میوزد و هر کس از ان چشمه بجوید شکمش نفخ کند مثل سنگ و چون
ان اب بجای بکر برند منجمد شود مثل سنگ عین ابلا انسان صاحب
تحفة الغرایب گفته که ابلا انسان نهریست میانی جرجان و اسفراین

در ان چشمهٔ هست که مشهور است بدار الملک شام و ازان اب بسیار جوش کند
پس باب وی مردم منتفع شوند بعضی اوقات منقطع شود چند ماهی
پس اهل این شهر مردم و زن همه با زینت تمام بیرون آیند با دف و نی و انواع
ملاهی در نزد این چشمه بازی میکنند و میرقصند و بجوع میکنند
تا اینکه اب این چشمه جاری شود بقدری که دو اسیا دران دوران
کند عین بامیان در کتاب تحفة الغرایب گفته در زمین بامیان چشمهٔ
هست که ازان اب بسیار جاری شود بصدای عظیم و ازان رایحهٔ
کبریت اید و هر کسی ازان اب غسل کند حکه از بدن وی زایل شود و جرب
و معقل نجتر کرده و چون ازان در کوزه بکنند و دهن وی را محکم بگیرند
مثل گل غلیظ باشد و چون بر اتش نزدیک شود اتش گیرد عین جاج
صاحب تحفة الغرایب گفته در قریب جاج عقبهٔ هست در سر ان
چشمهٔ هست که ازان جاج گویند وقتی که اسمان صاف باشد قطرهٔ
ازان سیلان نمیشود و چون هوا ابر باشد اندر ان میچکد و در ناحیهٔ
بامیان جبالها هست در ان چشمه‌ها هست که هرگز نجاست قبول
نکنند و چون ازان نجاستی انداخته شود اب بر هیجان اید و غلیان کند
و جوش زند و هر کسی که ان انداخته باشد ازان غرق کند عین زغر وان

وان

در طرف بحر منتنه است در شام و ما بین ان و بیت المقدس سه روزه است
و زغر اسم دختر لوط علیه السلام وان همان چشمه است که ذکر کردیم در حدیث
جساسه و دجال و غور انها از علامات ساعت است یعنی قیامت
عین سیاه سنگ صاحب تحفة الغرایب گفته که در جرجان جای
هست که ان را سیاه سنگ گویند این چشمه در انجا است و ازان مردم
اب بر دارند برای شرب و اشامیدن وان چشمه اب طیب و خوش
و در راه این چشمه یک جانوری معروف هست و در وقت برگشتن
هر که پای بر ان حیوان برساند اب تلخ گردد پس ازان بریزند تا بیاید
اب ازان چشمه بر دارد عین اوقات وان در طرف مغرب
است جاری نمیشود مگر در اوقات نمازهای پنجگانه در اول وقت
بعد ازان منقطع میشد در همان برابای وی بقدر تعظیم مردم بود
عین شبرم وان ما بین اصفهان و شیراز است در ان نواحی
مشهور هست وان از عجایب دنیا است بجهت اینکه هرجا
که جراد واقع شود ازان چشمه اب بظرفی بر داشته شود
بسبب این اب مرغهای سیاه که انها را سمرمر گویند و سوا
گویند میروند و باید که انکسی که این اب را میبرد باید بر زمین نگذارد

و بر پشت خویش نگاه نکنند پس این مرغها بر سر پشت آنکس که
حامل آب است می آید بهر جا که میرود و بجز آن جا نمی آید هر جا که
ملخ در صحرا است پس جمع میکنند آن مرغها و ایشان از آن
کنند پس نیمه ای از آنها نه متحرک و نه ساکن بلکه از حمله این مرغها
همه کشته شوند عین شرکزان و آن دهی است از دههای مراغه
در آن دو چشمه است یکی سرد است شیرین و دیگری گرم است
تلخ و ما بین ایشان یک ذراع است عین العقاب صاحب
تحفة الغرایب گفته که در زمین هند کوهی است که عقاب چون پیر شود
و پرش ریخته شود بر این چشمه می رود و در آن غوطه میخورد و بیرون
آید و در پیش آفتاب نشیند پرش تازه در آید و پیریش مبدل
بجوانی شود و ضعفش برطرف گردد عین غرناطه اندلس گفته که
قریب غرناطه کنیسه هست و در نزد آن چشمه هست و درخت
زیتون است که مردم قصد بعید میکنند در روز معین از سال چون طلوع
آفتاب شود این چشمه پر شود از آب بعد از آن در این درخت شکوفه
ظاهر شود بعد از آن زیتون منعقد گردد همان ساعت و بزرگ شود و همان زمان

سیاه

سیاه شود و مردم آن را می چینند و از چشمه آب بر دارند هر کس
بقدر حاجت خود برای دوا و این را در بیان آنها منافع عظیم است
عین غزنین و آن در قرب ملیتیه است و آن چشمه ایست
که چون نجس بر آن افتد هوا متغیر شود همان ساعت و برد و ریاح
تند و باران و برف ظاهر شود و اینها همه پیدا است مادام که در آن
عین نجاسات باز است نقل کرده اند که سلطان محمود بن سبکتگین
سلجوقی رحمه الله بر حمته چون خواست که غزنین را فتح کند هر وقت
که این بلاد را قصد میکرد لشکر این چشمه را نجاست در آن می انداختند
قیامت پیدا میشد از شدت برد و باد و بارش پس لشکر رجوع میکردند
مثل شکسته پس سلطان یک شبی بخواب رفت و دعا نمود و
گفت الهی اگر قصد من در فتح این بلاد دنیا است پس قصد مرا بر هم
زن و اگر غرض است تقویت شوکت اسلام بکن مرادم در فتح این
بلاد یاری بکن و بندگان خود را اجازه بده بعد از آن بمسجد رفته
و در مسجد خود خوابید و در پیش نجاست گذاشته پس شخصی در خواب بر
در آمد و گفت که خواهی فتح شود مبتغا شود تا غزنین را که بر چشمه
نجاستها نریزند تا فتح حاصل شود پس سلطان چشمه حفظ نمود تا آنکه

براى وى فتح حاصل شد عين الفرات و آن در قرب اردهال روم است
و هر كس در آن غسل كند در ايام ربيع از امراض اين سال ايمن شود
عين نهاوند صاحب تحفة الغرايب گفته كه در حد نهاوند چشمه
ايست در شعب كوه و در زير شعب جاى است هر كه احتياج
به آب باشد كه زمينى خود را آب دهد برود بالاى چشمه و در شعب
داخل شود و ميگويد به آواز بلند كه من محتاج به آبم بعد از آن پاى خود را
بر آب چشمه فرو برد و بعد از بعضى زمين خود ببرد پس آب
آن چشمه از پشت او روان رفته تا جاى كه او خواهد رفت
تا اينكه زمين خود را سيراب كند و چون حاجت او روا شد بر گردد
بر همان شعب و ميگويد كه كفايت من شد بعد از آن پاى خود را
بر ميگيرد پس آب از آنجا منقطع شود و اين است در بلاد آب و آب
اهل آن زمين و اين از اعجب عجايب است و بدانكه اين آخر كلام
است از عجايب چشمها و الان شروع ميكنيم بذكر آبار و عجايب
آنها ان شاء الله تعالى فصل در بيان آبار و عجايب
آنها است بئر ابو كر يعنى چاه ابو كر در قرب طرابلس است هر كس از
آن بخورد احمق و ديوانه شود مثل است ميگويند كه ايا از چاه ابو كر خورده

چاه

چاه بابل اعمش گفته كه مجاهد دوست ميداشت كه از عجايب
دنيا بشنود و هيچ چيز نمى شنيد مگر اينكه بجانب آن متوجه شده از آنها
مى ديد پس مجاهد ببابل آمد پس حجاج با او ملاقات نمود و با او گفت كه در
اينجا چه ميكنى مجاهد گفت كه ميخواهم كه امرى بينم بدو بده آن راس الجالوت
دبير بنماى جاى هاروت و ماروت را پس حجاج امر نمود بمرد كه از يهود
با او گفت كه برا ببر و ببين هاروت و ماروت پس يهودى مجاهد را
بجاى مى آورد و از آن سنگى بر داشت ديد كه آن شبه سردابست پس
با وى يهودى گفت كه با من باندرون بيا و نگاه كن و اسم خدا را ذكر مكن
مجاهد گويد پس يهودى اندرون رفت و من هم با وى اندرون رفتم و
قدرى رفتيم تا اينكه بايشان نظر كرديم ميديدم كه ايشان مثل كوه عظيم اند
سر در بر روى خودشان افتاده اند و در گردنهاى ايشان آهن را نو
گذاشته اند چون مجاهد ايشان را ديد خود را نتوانست كه نگاه كند پس
نام خدا را ذكر كرد پس ايشان مضطرب شدند اضطراب شديد
قريب بود كه زنجيرها را قطع كنند پس مجاهد و يهودى بر گشتند
تا اينكه از سرداب بيرون آمدند پس يهودى به مجاهد گفت كه نه من
بتو نگفتم كه اسم خدا را ذكر مكن نزديك بود كه ما هلاك شويم مال المفسر

مترجم کتاب مستطاب محمود التواریخ گوید که مفسران گفته اند که
شخصی که اراده تعلیم سحر مینمود به ارض بابل میامد و نزد هاروت
و ماروت میرفت و از ایشان تعلیم سحر مینمود و چون داخل مجلس
ایشان میشد بغته لا اله الا الله بر زبان در آورد پس بآن سبب
هاروت و ماروت مضطرب میشدند و براو میگفتند که توبه
میکنی که مثل از امت محمد هستم باو میگفتند که آیا محمد مبعوث شده
جواب میداد که بلی پس ازین جهت خوشحال و مسرور میشدند پس آن
شخص میگفت که برچه جهت خوشحال میشوید ایشان میگفتند که
فرج ما نزدیک میشود زیرا که محمد پیغمبر آخر الزمان است یعنی قیامت
نزدیک است بعد بعثت آن و به ایشان میگفت که من میخواهم که
مرا سحر تعلیم نمای باو میگفتند که از خدا بترس و کافر مشو پس به ایشان
میگفت که چاره نیست پس سه بار این تکرار میکردند آن شخص
رجوع نمیکرد پس باو میگفتند که برو بر این تنور و در آن بول کن
پس آن شخص نمیرفت و در آن بول میکرد پس نزد ایشان خارج
میشد تا اینکه بر آسمان برسید و دخان سیاهی نازل میشد به
سینه او داخل میشد پس ایشان میگفتند که چه دیدی میگفت بلی از او چیزی سیاه

که چه دیدی میگفت که دیدم که نوری از من خارج و بسوی آسمان شد که
باو میگفتند که نوری که از تو خارج شد آن نور اسلام بود که از تو
دور رفت و اندکی میگفت که الحمد از دماغ تو داخل شد
کفر بود برو که بعد ازین سحر را استادی در روایت شده که زنی
زنی نزد عایشه در آمد و میگریست پیغمبر را میخواست و از اینجا رفت
پس عایشه از او پرسید که از چه میگری و چه میخواهی آن زن گفت
که میخواهم از او چیزی بپرسم از سحر عایشه گفت که چه چیز است
و چه خبر است زن گفت که صاحب من سفر کرده و مدتی است از
من غایب است پس زنی نزد من آمد گفت که میخواهی که صاحب تو
بیاید گفتم بلی گفت که هر چه من گویم میکنی گفتم بلی پس از من غایب
شد و در وقت شام نزد من آمد و تا بر سیاه نر همراه داشت پس یکی خودش
سوار شد و بر یکی مرا سوار کرد پس اندکی نگذشت که ناگاه مرا
بهاروت و ماروت رسانید و به ایشان گفت که این زن اراده
تعلم سحر میکند پس ایشان گفتند که از خدا بترس و کافر نشو و برگرد
قبول نکردم و سه بار این را می گفتند من قبول نکردم پس ایشان گفتند
که برو بر این تنور بول بکن پس رفتم بول نکردم پس قدری مکث کردم

پس خوف مرا غلبه نمود بول نکردم پس بر اهلم از من پرسیدند که
کردی گفتم بلی گفتند که چه دیدی گفتم هیچ چیز ندیدم گفتند که نکرده
برو بول بکن باز رفتم بول نکردم و بر اهلم ایشان پرسیدند که چه
کردی گفتم بول کردم گفتند چه دیدی گفتم هیچ چیز ندیدم گفتند بول
نکرده برو بول بکن دفعه سیم رفتم با خوف شدید بول کردم پس دیدم
که مانند سواره [illegible] بر آمد خارج شد مضطرب
آسمان برفت پس از آن بر اهلم [illegible] ایشان را خبر دادم گفتند
که این ایمان بود که از تو بیرون رفت برو که سحر را آموختی
پس رفتم این زن پیش آن دو ملک آمدیم و من بزن گفتم که والله ابدا
هیچ چیزی تعلیم نکردند زن گفت بلی که هیچ سحر [illegible] بگیری
گندم را بکار پس من گندم را گرفته کاشتم پس روئید بعد از آن گفت
که از آن آرد کن پس آن را آرد کردم پس گفت که این را نان بپز پس نان
پختم پس والله نکردم بعد از این چیزی ابدا چاه بابل و آن چاهی
است در [illegible] در جای که [illegible] واقعه [illegible] اهل
[illegible] قریش بود و جماعت که همین چاه انداختند آن این
چاه بود بعضی از صحابه روایت کرده که در ایام سیاحت شخص [illegible]

شد

شده و سیاه گردیده از این چاه بیرون آمد و شروع بگریختن نمود و از
عقب آن دیگری بیرون آمد و صدا میکرد و آتش از دهنش بیرون میریخت و او را
زد و بچاه اندر آورد و من [illegible] میکردم چاه برهوت و آن
قریب حضرموت بود جناب پیغمبر فرمودند که [illegible] ارواح کفار است
و ارواح منافقین است که در وادی مظلم [illegible] است و از
علی ابن ابیطالب علیه السلام روایت است که ابغض بقاع بسوی خدا برهوت
است که در آن چاهی هست آب او بد بو و متعفن است و ارواح
کفار در آن [illegible] اصمعی حکایت میکند از شخصی از اهل
خیبر که شخصی [illegible] کفار [illegible] شد [illegible] برهوت
رفتم [illegible] بنا به بخلاف عادت پس
دانستم که [illegible] نقل شده است بر این چاه و بعضی گفته اند که شبی
در وادی برهوت خوابیدیم و من بودم در آن شب شنیدم که قائلی
میگفت یا دومة الجندل تا صباح این را میگفت پس من این را به
کسی از اهل علم گفتم گفت که دومة اسم ملک است که موکل است بر
این چاه برای تعذیب کفار چاه قضاعه و آن در مدینه است
روایت شده که پیغمبر صلی الله [illegible] بر چاه قضاعه در آمد [illegible] وضو

گفت و ما بقی را بر چاه رد نمود و از آب و هفتم بود عار جنت و آب
دیگر شور بود پس بسبب آنچه دهن آنحضرت شیرین شد و چون شخص مریض
میشد مر ایامش آنحضرت میفرمود که از آب چاه قضاعه او را غسل دهند
و چون او غسل میکرد شفا مییافت اسماء دختر ابی بکر گفته که ما مریض را
از چاه قضاعه سه روز غسل میدادیم شفا مییافت چاه ذرواله
در مدینه منوره است روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه مریض شد در آن ایام
که ما بین یقظه و نوم بود که ناگاه دو ملک نازل شد یکی در بالای سر نشست و یکی
در برابر پاهای او نشسته و هر یک بدیگری گفتند که ناخوشی این حضرت
چیست آن یکی گفت که سحر … نموده که لبید بن اعصم جهودی نموده
گفت که کجاست عمل سحر او گفت در زیر سنگی در چاه ذرواله پس
آنحضرت بیدار شد کلام ملک را حفظ کرده پس علی را طلب نمود و عمار
او را همراه با جماعتی فرستاد پس بر سر چاه آمدند و بچاه رفتند و سنگی
که در ته چاه بود در آوردند در زیر آن سنگ ریسمانی بود که گره
چند بر او زده پس گره ها را گشودند پس آن جناب را حال بهتر شد پس حق تعالی
معوذتین را نازل نمود در گشودن گره ها خواندند چاه زمزم چون
حضرت اسمعیل علیه السلام را جناب ابراهیم در آن وادی گذاشت و برگشت

قصه

و قصه آن مشهور است هاجر با ابراهیم علیه السلام گفت که خدا امر کرده است
تو را که ما را در این صحرای بی آب و علف بگذاری و برگردی گفت بلی
هاجر گفت حسبنا الله یعنی خدا ما را کافی است در این وقت
پس هاجر نزد پسر خود ماند تا اینکه آب مشک تمام و اسمعیل تشنه
شد پس او را گذاشت در طلب آب به این طرف و آن طرف رفت چیزی
ندید پس شروع بکوه … نمود و دعا نمود و استسقای آب
از خدا نمود پس بطرف صفا رفت صدای سباع شنید از آنجا
بکوه جانب مروه آمد از خوف پسر خود … برگشت چون آمد دید
که اسمعیل پاهایش بر زمین میزند و آب از زیر پای او جاری شد
چون هاجر آب را دید بر اطراف او خاک ریخت از خوف آنکه
جاری شود و اگر چنین نمیکرد هر آینه آب از آن مکان جاری میشد
… پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدا رحمت کند مادر اسمعیل را
اگر میگذاشت زمزم را هر آینه چشمه جاری میشد پیغمبر صلی الله
علیه … … شفا یابد محمد بن محمد …
الحلال گفته که عمق زمزم از اعلایش تا باسفل چهل ذراع بوده
و در قعر آن سه چشمه هست چشمه برابر رکن اسود و چشمه

برابر ابو قبیس و صفا و جنیه برابر مروة بعد از آن آب اندکی میشود
در سنه دویست و بیست و چهار پس محمد بن ضحاک از آن کند که نه
ذراع بنیه افکندند آب از آن زیاده شد طول اندکی که مهر بنیاد و فرش
منصور بود که از خلفای عباسیین بود حکایت کرده است مسعودی
که ملوک فرس کمان کرده اند که جد ایشان خلیل است و ایشان بودند
حج میکردند بیت را و طواف مینمودند برای تعظیم جد خود شان و بعضی
از ملوک که حج میکرد از ایشان اردشیر بابک و طواف مینمود و در بیت
زمزمه میکرد و آن قرائت ایشان بود در زمان ایشان چاه اریس
دان در مدینه است و در روایت شده که در آن چه شد ایست از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آب از دوست مبارک است و منبرهاء میکرد
در روایت شده که آنحضرت آب دهن خود را بدان انداخته بود چاه مطریه
دان در قریب است از قریهای مصر است و در انست درخت بلسان و آب آن
از چاه است و خاصیت در چاه است نه در زمین ذکر کرده اند که
عیسی علیه السلم در آنجا غسل کرده است در زمینی که در آن آب این درخت
میروید نقد وصل است و نبت در دنیا که درخت بلسان در آن بروید الا
ابی قبیر بئر المعطله دان و بئر العظام نیز گویند دان در تاهره

در زند رکی المحلی کفته اند که آن از آثار موسی علیه السلم است
حکایت کرده اند که ابن طاسی برای فرزی سلار چاه افتاد در چاه زمزم
و در آن اسم آن فرزی نقش شده بود پس فرز با مرکب مصری برگشت
بسوغ نامه پس به چاه معظمه در آمد که برای تبرک وضو کند
پس طاسی ببینند و بکمد در کنار است و جماعتی برای حاضر بودند
از حجاج که طاس بزمزم در افتاد و این از حکایتی از کلام عجایب.
چاهها است فصل در ذکر جبال و کوهها است و
الحمد در آنکه است از آثار خدای تعالی فرموده افلا ینظرون الی
الابل کیف خلقت والی السماء کیف رفعت والی الجبال کیف
نصبت والی الارض کیف سطحت پس سائلی گوید که چه نسبت
است مابین ابل و آسمان و جبال و ارض و نسبت مابین اینها
غیر ظاهر است پس جواب اینکه چون قرآن در بلاد عرب
نازل است و بر زبان ایشان وارد شده است و در بلاد ایشان
بزرگ اموال ایشان شتر بسیار است که خدای تعالی ابل را
بذکر شتر نمود بجهت استمالت قلوب ایشان بجهت صلح اعظم اموال
ایشان بعد از آن آسمان ذکر کرد بجهت اینکه شتر نمیکرد مکو بعلف

وعلف نمیشود مگر بباران و باران نمیشود مگر بر آسمان ابلیس رای
جهت آسمان را فرمود بعد از ان جبال را ذکر فرمود بجهت اینکه اهل
بادیه و عرب غلوه و حصول نبود که در وقت دشمنی هجوم آورند
بان خودشان را حفظ مکن کوه و نقل ابلیس رای جهت کوه را ذکر نمود
که ایشان در وقتیکه دشمنی اصول دو مراعی خودشان را بکوهها می
بردند و بقلعها می کشیدند و ایشان آب و مرعی کوهها بود و بعد از ان زمین
ذکر نمود زیرا که عرب اکثر اوقات بدار اراضی سهل در رد میکرد
و بسیاری حیث براینکه اعظم جبال دنیا قاف است و ان محیط است
بدنیا مثل احاطه سفیدی چشم بر سیاهی ان و ما وراء قاف آن عالم
اخرت است نزد ازهم دنیا است بعضی مفسرین گفته اند که خدا تعالی در
پشت قاف زمینی بیضای خلق کرده مثل نقره و طول ان چهل روز است
بر سیر شمس و در ان ملائکه است که شاخص است بر عرش که نمی شناسند
هرکس در جنب ایشان است از هیبت خدا و نمیشناسند که ادم کیست
و ابلیس کیست تا روز قیامت هستند تا روز قیامت و گفته اند که در پشت قاف
زمینی است مثل ان کرده والله اعلم جبل سرندیب و ان کوهی است در بالای
چینی در بحر هند و ان جبلی است که ادم بیرون در افتاد و در ان انتظام

دی

و محلست دعوی کرده است قدم و بعده سنگی که طول ان هفتاد ذراع است
و در این کوه ضوئی است مثل برق خاطف که هیچ احدی را نظر کردن بر
ان ممکن نیست [illegible] باران در ان هر روز پس میشوید قدم ادم را
و اطراف ان انواع یاقوت و سنگهای نفیسه هست و عطر هست که بوی
بیابد و ادم از این جبل بر جزیره قدم نهاد که مسافت دو روز بود جبل الدلسان
ان در اراضی روم است و در وسط جبل جای است که هر که بان داخل شود
نان میخورد از اوقات تا ببلعند [illegible] او عضو کلب و هر کسی که او را کلب
گزیده باشد از میان بلدای مرد بیرون [illegible] عقر کلب بر او فرموده سال
کوه ابو قبیس و ان جبل است در مکه [illegible] کرده اند که هر که در سر
شکم بخورد از وجع سر خلاص میباشد جبل اروند در قرب همدان و در ان
الجابست که چون سر [illegible] بخورد شفا یابد حکایت شده که شخصی بخدمت صادق علیه السلام
در آمد از همدان صادق علیه السلام با او گفت که آیا جبل اروند را میشناسی
بلی [illegible] گفت [illegible] اروند حفرت [illegible] که در ان چشمه است
از بهشت جبل بلستان و ان ابلاست که در قصب میروید هر چه از
قصب در میان ابر ان سنگ است و هر چه خارج از سمت ان حقیقت
قصب است و هر چه از قصب خارج که در میان ابر [illegible] همان ساعت

منصب بولت و عسلن گردد جبل اشبره وان در ناحیهٔ شاش است
از ماوراء النهر اصطخری گفته در آنجا جبلیست در آن معادن بسیار هست
نقره و غیره و داهنی و ارزیز زرد و نفط و زیبق و در آن سنگ سیاه
است جبل بز در شهر منزله از قزوینی و آن جبل بلندی است که قلهٔ
آن از برف خالی نمیشود نه در تابستان و نه در زمستان و در آن مسجدی
هست که در آن ابدال مأوی گیرند و در آن دودهای از برف پیدا میشود بسیار
تنم ظاهرا چون آن می‌نماید و حقیقت چیزی نیست زود ناپدید میشود در اندلس
جبلیست که در آن دو چشمه هست مابین آن مقدار یک بدست است یکی از آنها در غایت
سردی و برودت است و یکی دیگر در غایت حرارت و ملوحت است و هر دو را بوی خوش
و طعم خوش دارند در اندلس جبل بر آنس و در آنست معدن کبریت و کبریت زرد
و زیبق و از آنجا بسیار بلاد ببرند و در آنست معدن زنجفر و هیچ جا معدن زنجفر
نیست مگر آنجا جبل اندلس صاحب تحفة الغرایب گفته که در آنجا جبلیست بلند
و در آن غاریست که مردم بزیارت روند چون شب تاریک میشود ضوء پیدا
میشود و حال آنکه چراغ نیست جبل ثبیر وان در مکه در قرب منی است و آن جبل
مبارکیست زوار آن قصد میکنند و در آن تا آنکه قوچی که برای فدیهٔ حضرت
اسمعیل علیه السلام آمد جبل ثور وآن در قرب مکه است که آن غاریست که پیغمبر

صلی الله

صلی الله علیه و آله و ابوبکر بدان غار برفت جبل جودی در قرب جزیرهٔ
ابن عمر از جانب شرقی که سفینهٔ نوح در آن قرار گرفت و نوح علیه السلام
در آن مسجدی بنا نمود و آن تا الحال باقی است و مردم از او زیارت میکنند جبل
جوشن غربی حلب است و در آن معدن نحاس احمر است و گفته اند که آن باقی
نیست بجهت مردی از اهل بیت حضرت امام حسین علیه السلام از آنجا و زوجهٔ
جناب امام حسین علیه السلام در آنجا افتاد و در آنجا مسجدی بود معروف شد
بمسجد طرح و از نحاس که از آن آب خواستند آب بر ایشان ندادند و از
ایشان آب منع کردند و ایشان سب نمودند پس زوجهٔ آنحضرت ایشان را
نفرین کرد پس نحاس از ایشان برداشته شد جبل حارث و حویرث
و آن هر دو تا در جبل ارمنیه است هیچ احدی نتوانند بالا رود ابن فقیه
گفته که بطرس در اراضی ارمنیه هزار شهر علم بود پس بخت النصر
برای اهل آنها پیغمبری فرستاد و ایشان تکذیب کردند و او را دشنام دادند پس
ایشان را نفرین کرد پس بخت النصر حارث و حویرث را از طایفه برداشته
شهرهای ایشان را ملک و اهل آنجا هم در زیر آن دو جبل هستند
تا روز قیامت جبل حرا وان سه میل است از مکه پیغمبر صلی الله علیه
و آله در آن عبادت میکرد برای خلوت آن و پیش از نزول وحی در آن عبادت میکرد

وجبرئیل دراینجا بآنحضرت نازل شد جبل جود قوه وان مابین حضرموت
وعمان است حکایت کرده است اعرابی نحی عزی کرد تا حیث فو شق
در جبل جود توده مقدار یخ و عرض [illegible] کم است پس هر که اراده مسحی میکرد
بدانجا میرفت پس یک بز سیاه برداشته بدانجا میبرد و در آنجا ذبح میکرد
و از آن هفت جزو میمود یک جزو به شخصی که در آنجا مقیم بود میداد و شش
جزو از آن به غار میبرد و پوست آن را در بالای کوه [illegible] و شب
بغار میرفت و شرط میکرد که اول [illegible] پس شب بغار میماند
و اگر در صبح بدان پالک پاکیزه مغسول [illegible] معلوم میشد که قبول شده است
قربان آن و لعل سحر حاصل میشد و اگر بحال خود او را میبافت که قبول
نشده و او را فضل حاصل نشده و بر او خود رسید که [illegible] آمده
بعد از قبول [illegible] شد روز [illegible] میکنند پس سال ما هر که دیگر
جبل الحیاد در نواحی ارکسان است در آن ماری هست که هر که بآن نگاه
میکرد همان ساعت میمرد و آن مار از این جبل بجای دیگر نمیرفت ابدا
جبل نهاوند در [illegible] بر ابر [illegible] است [illegible] مسعود بن [illegible]
گفته که در بالای این کوه برف غالب باشد نه در تابستان ونه در زمستان
و هیچ احدی از مردمان [illegible] نکرده اند که سلیمان بن داود علیه السلم

دراینجا

دراینجا
حبس کرده است صخر المارد را و گمان کرده اند که افریدون پادشاه حبس
کرده است در اینجا بیوراسف را که از ضحاک گویند و هر کس این کوه برود
به نصف آن رسد مگر بمشقت زاید و خطرات کثیره در نفسش مسعود [illegible]
مهلهل به نصف آن برفت بمشقت شدید و من گمان ندارم احدی را که
بر پشت آن کوه رسیده باشد پس من دیدم در آن کوه چشمه کبریت را در
اطراف آن کبریت منجمد بود که چون آفتاب بر آن طلوع میکرد آتش میگرفت
و من شنیدم از این احمد که چون [illegible] مانند بسیار [illegible] مردم
آن را جلب و تحیط میباید هر وقت که در آن باد شد بسیار میشد متفرق
میشدند و چون شب بر آن ابد آتش میرخشند با دش منقطع میشد [illegible]
است و من مکرر تجربه کردیم او را صحیح یافتیم و هر وقت که بالای این کوه
از برف خالی شود فتنه عظیم در اینجا پیدا شود و فتنه در اطراف منکشف
میشود و فتنه در سایر اطراف محمد بن ابراهیم ضراب گفته که پدرم معدن
کبریت داهل این مکان گفته که [illegible] این جا داخل کنند [illegible]
میشود د ذکر کرده الله [illegible] آمد از خراسان و با وی [illegible]
در آنجا داشت و بعدها ادعیه [illegible] از آن کبریت احمر برداشته برای
بعض از ملوک خراسان برد و محمد بن ابراهیم ضراب گفته که [illegible]

که والی ملک بود باو کتابی وارد شد از مامون بن رشید امیرالمؤمنین
امر میکند تا او را امداد در این مکان پس باین مکان رسیدیم و به پای کوه
نازل شدیم و چند روزی در آنجا اقامت نمودیم و چاره نیافتیم بصعود آن کوه
تا اینکه پیری مسنی صاحب عمامه عالیه بزیها اهل و از او رسیدیم و او را
تعریف کردیم امر خلیفه را گفت که این کوه پس راه نیست از اصلا
و اگر تحقیق این را میخواهید مرا بشما معلوم بکنم پس ابو موسی کلام او را تحسین
شمرده پس در این وقت شیخ در پیش ما بنای رفتن نمود و ما نیز در عقب
او میرفتیم پس در موضعی در آن کوه ایستادیم پس بنای کندن جای نمودیم
و در آنجا جد و جهد نمودیم تا اینکه خانه کنده شده پیدا شد و در آنجا تمثالی
شخصی در صورت عجیب که در دستش تازیانه بود که ساعت بساعت
بر سر شیر میزد و سست نمیشد پس از شیخ از این احوال استفسار نمودیم
گفت که این طلسم است در موضع بیوراسب ضحاک محبوس بعد از آن
امر نمود که ما بر طلسم دست نزنیم و رد کنیم بهر چه هست پس ما هم چنین عمل نمودیم
بعد از آن زنجیرهای طولانی در آوردند بعضی را به بعضی بسته و در کوه محکم
کردند پس بعد از آن زنجیرها را کشیدند پس همه منقطع شد بعد از آن پس
دیدیم دری از آهن در آن مسمارهای بزرگ محکم پس رسیدیم بر استانه عالیه
دیدیم

و در آن یک کتابی بفارسی یافتیم که و اکثر آن نوشته اند پس بطلا صفحه
شده و از بالای آن روغن کشیده شده و در آن نوشته بود که در تکلیف
این کوه هفت در است از آهن در هر مصراع آن چهار قفل است از
آهن و در دیوار آن نوشته بود که این سجن است برای این حیوان مسند
و برای آن نهایتی هست پس احدی متعرض این قفلها نشد بعد که وقتی که
از قفلهای گشاده میشد و لو قفل واحد بر این بلاد آفت و صدمه میرسید
و ابدا منع نمیشد پس ابو موسی گفت که ما متعرض احوال اینها نمیشویم تا
که از امر امیر المومنین اذن حاصل کنیم پس جواب در اهل بدرت خانه طالع شوخ
جبل ربوه وان در یک فرسخی دمشق است بعضی از مفسرین ذکر کرده
که مراد از قول حق تعالی و آویناهما الی ربوة ذات قرار و معین وان کوه
بلندی است و در قله آن مسجدی است خوب ما بین بساتین و اشجار
و راحتی از همه جوانب و در این جبل غار کوچکی هست که ادعا کرده اند
که عیسی بن مریم علیه السلام در آن متولد شده فرو ریخته کنند که در این کهف بلمعت
کوچکی هست و در آن بیت سنگی بزرگی است مثل صندوق ذو الوان مختلفه
ملو پاره شده مثل انار که دو پاره شده و منقش شده بود و از این دیگر جدا
و برای اهل دمشق در این کوه اقوال بسیار هست که ما متوجه آنها
نشدیم جبل رضوی عرامنه بن اصبغ گفته که آن در هفت فرسخ

بر زکیست بلند و شعاب داود و بیرون آن اخضر است از دور نمایان است و
در آن اشجار و اثمار است و آب بسیار است که بانیه کاه دارند که ابی حنیفه
زنده است و آن مقیم است مابین اسد و غیر هم و حفظ میکنند او را و در نزد
آنست دو چشمه از آن که آب و عسل از آن جاری میشود و آن را زد بر
میکربد و زهی بعد حملو تمیسا از حمیجنا انکه بظلم مملو شده است و سبیل نبیه
در این مذهب است و این جبل بنوعی چو مسی قطع شود و بیلاد بر ده شود
جبل رقیم مذکور در قرآن بعضی گفته که آن نام جبل است و بعضی گفته که نام قریه
است که در آن اصحاب کهف است و آن در روم است مابین عموریه و نیقیه
و نقیه عباده بن صامت رضی الله عنه گفته که مرا ابوبکر فرستاد بر سالت
بملک روم که او را به اسلام دعوت نمایم پس رفتم تا اینکه داخل شدم به بلاد
روم پس ما را کوهی نمایان شد که معروف بود به اهل کهف پس بدیری
رسیدیم و سوال نمودیم از اهل دیر از احوال ایشان پس به ایشان چیزی
دادیم و گفتیم که منزل اهل ایشان دارم که با ایشان نگاه کنم پس ایشان با ما داخل در
شدیم و آن مدعی بود از آهن پس آن را گشودند تا اینکه بر خانه بزرگی
رفتیم که سنگ بودند در آن کوه در آن سیزده مرد بر پهلوی خود خوابیده گویا
که ایشان به خواب رفته اند و بر هر یکی از ایشان جبه غبرا است و عبای اغبر
کدام به پیچیده اند از سر تا پا پس ندانستیم که شان ایشان چیست و ندانستیم

که آن

که آن از صوف است یا از وبر است الا اینکه آن جبه از دیبا درشت تر
بود پس آن لمس کردیم از صافی صدا میکرد و موزهای ایشان چکمه بود تا به ساق
و منعل ند دیده بود پس یک به یک از روی ایشان گشودیم دیدیم که با نهایت حسن
و صفا است و ایشان مثل زنده گان بودند و بعضی از ایشان آثار پیری
و بعضی موی روی پریشان و بعضی موی سر مضفور و ایشان همه بزی مسلمانان
پس چون باز رسیدیم ناگاه دیدیم که از روی و غیره شمشیر زده اند گویا
که سالان زده اند پس از حال آن سوال نمودیم از حال آن جزء نشد و گفتند
هر ساله روزی با ایشان داخل شوند و اهل ناحیه ایشان دیده از روی ایشان
خاک پاک کنند و ناخن ایشان را میگیرند و سلهای ایشان از ایجاد زنده
ایشان را در هیئت خود میگذارند و از احوال قصه ایشان خبر کردیم گفتند
که ایشان در کتب تواریخ خود شان یافته اند که ایشان انبیا بوده الله
برای بلاد مبعوث شده بودند در زمان پیش از عیسی چهار صد سال و از
ابن عباس روایت شده که اصحاب کهف هفت است و اسامی ایشان مکسلمینا
یملیخا مرطونس نواینوس کشفطیطونس و کلب ایشان قطمیر
جبل نانک صاحب تحفه الزاهرین گفته که در اراضی نانک طایفه اند از ترک
به بلاد ترکستان ایشان را ذریع شیب در بلاد ایشان طلا بسیار است نقره
بسیار است و نقره و طلا در آنجا نعل سر کوه سفته میشود و هر کسی که از قطعه

بن را بشکند در حال مرده شود و اگر انرو زنده مرده شود و هر کس از قطعهٔ
کوه چیزی بگیرد از آنها منقطع شود به هیچ رو و هر کس از پارها بزرگ
بجانب آتش برد خود شن و اهل بیتش همه بمیرند الا اینکه بجای خود برگرداند
و اگر اغنیا از قطعهای بزرگ اخذ کنند عیب ندارد و دیدنی باور نیست

جبل ساقیه و آن کوه بلندیست و در آن غاریست شبیه بایوان و در
آخر غار در دیوار آن چهار سنگ است متفرقه شبیه به پستانهای زن
که آب از آن ریخته شود و چهارم خشک است گمان کرده اند که کافری
از آن خورده خشک شده و در زیر آن حوضی است که در آن آب جمع شود
و آن طیب است و متغیر نشود و در باب غار سوراخی هست اندازه
درهمی هست مردم از یکی داخل شوند و از دیگری خارج شوند و گمان میکنند
که هر کس که از اولاد رشیده نباشد داخل نمیشود که از آن خارج شود معروف است
گفته که شخصی را دیدم که داخل شد و از آن خارج نشد حتی اینکه هلاک شد

ظاهرا جبل سبلان در قرب بحیره اردبیل از آذربیجان و آن از بلند
کوه هاست جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که هر که آیه فسبحان
الله حین تمسون وحین تصبحون را بخواند بر او نوشته شود از حسنات بعدد
هر برفی که از روی که واقع شود بر جبل سبلان گفتند یا رسول الله جبل سبلان چیست
سبلان فرمود که جبلی است در میان ارمنیه و آذربیجان در آن چشمه هست

از چشمهای

از چشمهای
بهشت و قبری است از قبور انبیا و در بالای این کوه چشمه ایست که آن
بسی سرد است و گویا به عسل مخلوط شده از غایت شیرینی و بالای کوه پر از
اشجار و مراعی است و جنبندهای حشیش هست که انسان از آن بخورد مگر
اینکه هلاک شود هم انسان و حیوان نزدیکی گفته که من از این جبل را دیدم و دواب
که در این مکان میچرید هرگاه باین علف نزدیک شود از او میگریزد و گفته
است که در بالای این جبل ملیحی هست من از قاضی [illegible] پرسیدم از احوال
این علف گفت که حق از او حمایت و محافظت کند و نیز گفت که وقتی مردم قریه
بنای مسجدی نمودند محتاج شدند بر چند ستون از سنگ پس جمع بسیار شدند
ستونها را در نزد مسجد حاضر کردند

جبل سماق و آن در حوالی حلب است
مشتمل بر شهرها و قریها و قلعهها هست و اکثر ایشان اسماعیلیه و در پای
آن منبت سماق است و آن مکان طیب کثیر الخیرات است

جبل سم جبالی
گویا که اهل چین پلی ساخته اند از کوهی تا کوهی دیگر تا به نخبت هر کس
از این پل بگذرد نفسش منقطع شود و قلب و زبانش هم بگیرد و زبانش بند
شود و در اکثر اوقات مرده شود و اهل نخبت آنرا جبل سم گویند

جبل شب در ارض یمن است در قلهٔ کوه آب جاری شود از جانبی بجانبی
و در آنجا شب منعقد شود و شب یمانی از این است

جبل ضوء صاحب
تحفة الغرایب گفته که در ارض کرمان جبلی است که هر کس از او سنگی بردارد

و حیوان

که اسم آن ابو الفرج عبد الرحمن اردبیلی است

وانرا شکند در وسط ان صورة انسانی می بینند تمام و یا ناقص و یا بد هیئتی
وچون انسنگ را میان الدنرم و در اب حل کنند و میگذارند که خشک شود
باذن الله تعالی معلوم وظاهر شود و این از عجایب است جبل صفا
وان بطحاء مکه است وانکس که واقف صفا است چو اسود را ببیند
در برابر خود در جهت مقابل انست گفته اند که صفا اسم مردی بود و مروه
اسم زنی زنا کردند در کعبه پس خدای تعالی ایشانرا سنگ کردانید و
هر یکی را از ایشان بجای وانرا بان اسم مسمی نمود که مردم موعظت گیرند
بان و عبرت بگیرند و در حدیث است که دابة که از علامات قیامت است از صفا
بیرون اید خاصه اهل دارین نجد صفا را میزند بعصای موسی و میکنند که دابة علی
عصای راشنید جبل صقلیه وان در وسط بحر روم است وان در مغرب
است اعلای نفله مسافة سه روزراه است و در ان اشجار بسیار هست و
فندق و صنوبر وارز ودر اعلای ان جای هست که از ان دود بیرون می اید
واتش بیرون اید و بسی وقت شود که اتش جاری شود و هر چه بان برسد
میسوزاند و در قله این کوه برف وابر میباشد هم در تابستان و هم در زمستان
وحالی خالی نمیشود و حکایت کرده اند که اهل روم از حکما داخل این جزیره
شوند تا به بینند که اجتماع ضدین چه طور جمع شود اتش و برف و در
این جبل معلق طلا است و اهل روم از جزیره طلا گویند جبل طاهره

وان در ارض مصر است صاحب تحفة الغرايب گويد که در اين جبل گنبذی هست
ودر ان حوضی هست که اب از این جبل جاری میشود و در این حوض
جمع میشود و چون حوض پر شد و چون این حوض از جمیع اطراف پر شد
مردم بران وارد شوند و چون مرد جنبی و یا زنی حایض بر ان اب
واقف شود اب از جریان قطع شود و جاری نمیشود تا اینکه
جمیع اب ان کشیده شود و ان حوض تمام شسته شود پس
بعد از ان اب جاری شود جبل طور سینا صاحب تحفة الغرایب گوید که
در این کوه علفی هست که از عجایب گویند که هر کس ان را بکند و ان در
حالت خشم باشد خشم او در تمام عمر او غلبه کند و هر کس ان را قطع کند در
حالت گریه باو گریه غلبه کند و هر کس در حالت رقص قطع کند او را رقص
غلبه کند و به هر صفتی که قطع کند بان صفت میباشد جبل طور سینا
وان مابین شام و مدین است و بعضی گفته اند که ان در قرب ایله است وان
جبل است که موسی علیه السلام در ان مناجات کرد و هر وقت که موسی علیه السلام
بان میامد ابری بر سر او میامد پس موسی علیه السلام بر ان ابر سوار میشد
و داخل میشد و مکالمه میشنود وان جبل است که متلاشی شد در وقت تجلی
و الجا موسی علیه السلام بیهوش شد و در افتاد و این جبل چون شکسته شود [سنگی از ان]
از میان ان صورة درختی پیدا شود و تعظیم نمود درخت عوسج را باین جهت

است و درخت عوسج را درخت یهود گویند جبل طور هارون واقع است نزدیک
به بیت المقدس و از طور هارون گویند جهت آنکه موسی علیه السلام بعد از
آنکه بنو اسرائیل عجل را عبادت کردند خواست که بمناجات برود همکار خود برد
هارون گفت که مرا با خود ببر که میترسم از بنی اسرائیل بعد از تو پس موسی
بغضب آمد و او را با خودش برد و چون به بعضی راه رسیدند دیدند
که دو شخص قبر میکنند پس در آنجا ایستادند و گفتند که این قبر برای
کیست گفتند که این برای کسی است که طول آن باین قد است و هیئة
آن باین هیئة و اشاره کردند به هارون بعد از آن باو گفتند که بحق الله
خود باین قبر داخل شو تا ببینیم که برابر است پس هارون لباسهای خود را
کنده به قبر داخل شد و در آن خوابید پس خدای تعالی در آنجا جان او را قبض
نمود و قبر منطبق احوال او شد پس موسی علیه السلام از آنجا برگشت گریان
و باکیا و چون بجانب بنی اسرائیل برگشت او را متهم نمودند بکشتن برادرش
پس موسی علیه السلام مناجات نمود و از پروردگار خود مسئلت نمود که هارون را زنده
کرده بایشان بنماید پس خدای تعالی هارون را در هوا در میان تابوتی
در سر این کوه بر ایشان نمایان کرد تا او را دیدند جبل فرغانه
صاحب تحفة الغرائب گفته که در این جبل نوعی از علف هست که در صورت
آدم است بعضی از آنها در صورت مرد است و بعضی از آنها در صورت زن است

وکاه

وگاه باشد که از اهل طریق بآن تکلم میکنند و میگویند که اینها محبت را
زیاده کنند و خوردن اینها قوة باه را افزونی کنند و از قلع نکنند آدم بلکه
ریسمانی بآن ببندند و سر آن را بگردن سگی ببندند و سگ را بزنند تا آنکه
سگ آن را کشیده قلع کند پس همان ساعت صیحه از آن در آید و سگ
مرده شود جبل قاسیون و آن مشرف است بر دمشق و در آن آثار
انبیا است و آن از بزرگ جبالست و در مغارات و کهوف هست
که معبد صالحین است و در آن مغاره هست معروف بمغاره دم
گویند که قابیل هابیل را در آنجا کشت و در آنجا سنگی است که آن کشته
کرد آن همان سنگ است که بر سر هابیل انداخت و در آن مغارهٔ
دیگر هست که آن را مغارهٔ جوع گویند که چهل نفر از انبیا در آن
گرسنگی مردند رحمة الله علیهم جبل هند صاحب تحفة الغرائب
گفته که در ارض هند جبلی هست که در آن صورت دو شیر است که آب
از دهن اینها خارج میشود و دو قریه را سیراب میکنند پس
وقتی در میان اهل قریتین خصومة در افتاد در سر آب پس اهل
قریهٔ از ایشان گفتند که ما میرویم دهن این شیر را که آبش بقریه ما
میاید ضایع کنیم که آب بقریهٔ ما نیاید پس دهن آن شیر را
شکستند پس آب آن از اصلش منقطع شد و این قریه از جهت آب

خراب کرده بود و شهر دیگر کرده درست بود و قریب آن شهر نیز معمور بود جبل ابراهیم
و آن قریب اربیل است اثر ابراهیم صلی الله علیه نقل کرده که هر که پای جبل
رفته کنند که در این جبل صورت هر حیوانست و صور اعجوبه‌ای است
که جمله و حصر نیاید و در این جا این سنگی هست و در آن شبانی تکیه کرده
بر عصای خود و گوسفندان در پیش او و هم ایشان از سنگ الله
و زنان کاری که ایشان بودند هر دو سنگ شده و مردی بار نقش جامع
میکند و هم سنگ شده اند و زنی بر سر خود بار میبرد همه کنار خود
هر دو سنگ شده و برای طریق سایر احوالات انواع بسیار است
و بدانکه این از احوالات جبال و کوهها است و احوالات عجایب
انها است والله اعلم بالصواب فصل در بیان ذکر
سنگها و خواص انها است حجر الابیض چون از دریا
سنگی مالیده‌اند آن چیزی سفید پخته شود و چون چیزی زرد
پخته هر کس آن را بر دارد و با خود نگاه دارد هر چیز از بیرون اعدا
چیزی هیچ بطوری که ضرر داده باشد طور میباشد و اگر از آن سنگ
چیز سرخ بیرون آید و آن را نیز با خود نگاه دارد هر چیز با او قیام
نیابد با وی نشیند و اگر آن چیزی که بیرون آید اغبر شود هر کس
که از حامل آن یاری جوید یاری کند بعون تعالی و اگر آن چیز سبز بیرون
آید

آید و آن را بر بستان یا مزرعه و یا صحرا و یا درخت خرما به بندد آن آفات
ایمن شود و اگر آن چیز سیاه در آید بدستم زهر نافع است که از آن
بخورد حجر الاحمر و چون از امیسای اگر سفید در آید او را انکس که حامل
او است خوب شود و اگر سیاه در آید حامل وی تنک تر شود بر حمل هر چه
کم باشد و اگر اغبر و یا زرد بیرون آید حامل وی محبوب القلوب شود
در مردم او را دوست میدارند و اگر آن چیز سبز در آید حامل وی هر آن
تیر و شمشیر کار نکند و از ایج و حی نسازد الحجر البنفسجی چون از این سا
پس اگر چیزی سفید از آن در آید حامل آن از هم و غم بیرون آید و اگر چیز
خارج سیاه در آید حامل آن حاجتش روان شود و اگر چیز خارج زرد
بیرون آید حامل آن بمقاصد خود برسد و اگر از الحاجی و یا چشم ایذاد
ابتلا کم شود و اگر سرخ در آید حامل آن چیز بسیار ببیند و اگر سبز
در آید زراعت حامل وی خوب شود و گوسفند وی بسیار گردد و اگر تیل
رنگ بیرون آید هر کسی که او را به چشم کشند برای قصد که او را
دارند انکس او را دوست دارند خواه مرد با و خواه زن الحجر الاخضر
چون از آن حسای اگر انجیر سایید و سفید در آید حامل آن اخر
ضعیف برسد و اگر سیاه در آید نیز چیزی باشد و اگر سرخ در آید حامل آن

به برکت و عطیت میباشد و اگر زرد بیرون آید آن برای بیمار و مریض شفا
باشد و اگر شیر رنگ برآید هر مریضی که دست تعنی کند از او شفا یابد بشرطی
که از اسماء الله ذکر کند الحجر الاسود چون از انسان بیرون آید اگر سفید
در آید بجمیع سمها را نفع دهد و اگر سیاه در آید حامل آن عقلش زیاده
شود و رای او خوب شود و حوایج آن بر آورده شود در نزد سلاطین
و ملوک و اگر سبز در آید حامل آن سم و سحر تاثیر نکند اصلا الحجر الاحمر
چون از انسان اگر سفید بر آید آن کحل است بر چشم او بجا نافعست خواه
مرد باشد خواه زن و آنکس که از او جنس کشیده محبوب القلوب گردد و دائما
نظر هر که مقصود و یا ست و هر که از او ببیند او را اکرام کند و اگر زن به چشم
بکشد محبوب مرد شی باشد و اگر سرخ بیرون آید و یا زرد بیرون آید و انسان او را
با خود نگاه دارد بهر طرف که برود نجات یابد الحجر الاصفر چون از جسد انسان بیرون سفید
آید حامل آن هر چه از مردم خواهد [illegible] و اگر سبز در آید حامل وی در کلام
و محاوره مغلوب نگردد و اگر سیاه بیرون آید حامل آن هر کسی را که خواهد
بر سر آن در آید بهر جا که خواهد حتی نزد پادشاه شود که از او جز النشود
حجر الشامی آن سنگی است که با آن سنگها را قطع کنند بسهولت گفته اند
که سلیمان ابن داود علیهما السلام چون شروع کرد به بنای بیت المقدس حتی همه برای آن
عمل و کار کردند در قطع سنگ پس مردم از درد سر باز شکوه کردند از استماع صدای

سنگها

سنگها پس سلیمان علیه السلام گفت آیا چیزی میدانید که سنگ را ببرد و صدای وی
نیاید بعضی گفت بدرستی ای نبی الله مرغی میدانم از آن قطع میکند شامیر و لکن جای
از آن نمیدانم پس فرمود که جای از آن مرغ پیدا نمایید پس آصف بن برخیا را که
وزیر او بود حاضر نمود و گفت که بیضه عقاب را در آورند پس بیضه
عقاب در او نهادند و بر روی او شیشه گذاشتند و بر آشیانه او گذاشتند
عقاب آمد و خواست که بیضه خود را برآرد نتوانست پس عقاب
رفت پس سنگی را به پای خود آورد و بر شیشه زد که شیشه را شکست بدو پاره
کرد پس سلیمان علیه السلام امر نمود باحضار آن پس عقاب حاضر شد سلیمان
علیه السلام از او پرسید که این سنگ از کجا است گفت که این در کوهی در جانب مغرب
که آن را سامر گویند پس حضرت سلیمان جنی فرستاد با عقاب برای کوه پس
برای سلیمان حجر شامیر را حاضر کردند پس بر آن سنگ را میبریدند بی
صوت پس مردم ساکت شدند حجر [illegible] و این سنگی است شبیه بالحمره
نقطه دار بنقط سیاه چون طبعه ربالا دهند و هر کس
آن را و این نقطها را زایل کند و سحق کند و آن را بنقره در اندازد
طلا گردد خالص حجر الخطاف و آن در آشیانه
خطاف میشود و آن دو حجر است یکی سرخ و یکی

دیگر سفید اگر سفید است حاملش را حفظ کند از صرع
و از صرع بری کند و اگر احمر است خاصیتش اینست
که قلب انسان را قوت میدهد و جزع و فزع را
از انسان میبرد و خوف را برطرف میکند از حامل
خود حجر الوصا اخذ میشود از حجر الوصا السغلاء
قطعه و اگر آن زنی که بسیار سقط کند
بیاویزد بعد از آن سقط نکند حجر الصنوبر و آن حجری
است در اشیای اگر صنوبر موجود باشد نفع میدهد خاصش
بزنان و حیله و چاره در تحصیل آن آنکه انسان قصد کند به
جوجه صنوبر و از ابن غراب بخورد و ... بگذارد تا مادرش
بیاید و چون مادرش بیاید از آنکاه میکند و از او دور میشود
خیال میکنند که این بزمان شده است پس از آن غایب
شود و این حجر را ... و این ... النساء میکند ...
پس اگر طالب حجر است برود و بردارد حاجتش از او
حاصل کند حجر الغنی و آن حجری است در ارض مصر ...

ابع

ابع از آنکاه دارد با وقتی غلبه میکند حتی اینکه اگر ...
شکم او است بیرون آورد پس اگر از آن بار خون بعد انکشد
از او ... تا اینکه هلاک گردد حجر المطر و آن حجری
است که در بلاد ترک یافت میشود چون از ابر ...
... ابر شود و بارش برآید و برف و سرما ظاهر شود
تا اینکه از آب در آید ... کسی که این
بچشم خود ... نقل نمود حجر الحیة و آن حجری
است که از سر حیه اخذ کرده شود در ... فندق
میباشد هر کس را که مار گزیده باشد ... نفع
بخشد و بر گردن ببندد باز نفع دهد و آن خون بینی را قطع
میکند و حبس البول نفع دهد و قوت ذکر بر آورد و اگر
از ... مصروع ببندد صرع از او زایل شود
حجر السبج و آن حجری است سیاه شدید الرخاوة از جانب
هندوستان در آید بسیار براق است و زود شکسته
شود چون بصر انسان ضعیف شود بسیار نظر کردن باو

نفع دهد و چون انسان از ان نزد خود نگاه دارد ان
چشم بد خاطر جمع کرده و چشم اجلا دهد اگر کحل کنی
بچشم بکشی و چون از ان بر میسایی صداع زایل میکند
حجر التسناج و ان حجریست که چشم انسان را جلا
دهد و قرح را بر طرف میکند اگر سائیده بر زخم بمالد
حجر الماس و ان حجریست برنگ نوشادر بسیار صاف
و بر چیزهای سنگهای جبل و انرا چون بسندان بگذاری
وانرا بر چکوج بزنی بتهی سندان میرود یا بتوی چکوج و
خودش شکسته نمیشود و چون از ان برب بمیزند شکسته
شود و هر صفت که از ان شکنی شکسته نمی شود مگر
مثلث و اگر هزار قطعه بکنی نمیشود مگر مثلث وانرا بر
سر مثقب میگذاری احجار را با ان سوراخ میکنی و جواهرات
بان سوراخ میکنی و اگر انرا بر خون الاهی خشک شود و اگر
بر اتش نزدیک بری همان ساعت نرم بکه اخته شود و ان

نهر

نهر آن است حجر الجزع و ان حجریست بسیار سخت و انرا
لونهای بسیار هست و هر کس انرا بر دارد و با خود نگاه دارد
برای او هم و غم پیدا شود و قضای حوایج او دشوار گردد
و اگر انرا بر طفل کوچک بربندد بسیار گریه کند و جزع
و فزع بسیار باشد و اب دهن وی بسیار ریخته شود
و اگر انرا سحق کرده بر کسی بمالد خواب او کم میشود و زایل
گران شود و اگر انرا در میان جماعتی بگذارند در میان انها
فتنه و دعوا و خصومت پیدا گردد و در ان نفعی نیست
الا اینکه اگر زن انرا در حینی که ولادت نگاه دارد وضع حمل
باو اسان گردد حجر البحر و ان حجریست سیاه خفیف
و اگر کسی بدان بنشیند و انرا با خود نگاه دارد خونش بگذرد
دار غوث شده ایمن گردد و اگر انرا در نهاز تا بجه بگذاری
و اتش بر پشت بزنی ان بجوشش می اید ابدا حجر الدجاج
و ان سنگی است که در حوصله مرغ خانگی یافته شود و انرا
اگر بمصروع معلق کنی شفا یابد و اگر انرا اشاه بر دارد
انرا قوت باه زیاد گردد و باعث زیادتی مواقعه میباشد

دارد ما زنده آن چشم بلا دفع کند و چون از مادر زنده طفل
بلا رحمات خون ایمن گردد در خواص حجر البهت
دان حجریست سیاه شفاف تلألؤ دارد و
حسن دارد دان مغناطیس انسان است چون انسان آنرا
ببیند خنده بر او غلبه کند و سرور آورد و حوایج
حاصل برآورده شود نزد هر احد حجر المغناطیس
خواص آنست که رنگش سیاه باشد و آن در کنار دریای
هند یافت شود و در کنارهای ترک یافته شود و هر
مرکب که بدان بحر داخل شود مثل مرغ طیران میکند تا آنکه
بر کوه [illegible] زان جهت است که در مراکب این بحر
آهن استعمال نکنند و چون با وی سنگ الحدید برسد اثر
آن باطل شود [illegible] اگر کسی آنرا با خود [illegible] خاصیت
عمل کند و هر کسی که از او جمع داشته باشد با خود نگاه
دارد از وجع ساکت شود خصوصاً کسی که او را وجع مفاصل
بوده باشد و وجع نقرس باشد نفع انسان زیاده کند

والی

و اگر
زن حامله از آن بخود بربندد زود وضع حمل کند و در این معنی
گفته اند قلبی علیل و انت جالینوسه فمتی بوصل
ان تزیل سببه یشتاق القلب العلیل کما تشتد
ابر الحدید و انت مغناطیسه یعنی قلب من علیل و
ناخوش است و توی جالینوس حکیم که بسبب علت قلب
من شفا باید فعلم تو [illegible] تا بکی بوصل تو علت من
و [illegible] زایل شود بس مشتاقست قلب من که علیل است
گویا که او مثل آهن است و تو مغناطیس همچنانکه هر دو
عاشق یکدیگر اند و مشتاق وصل اند و نیز گفته اند در این معنی
و در این خصوص من آدم فی الکونین و من ابلیس من عرش
سلیمان و من بلقیس الکل اشارة و انت المعنی یا من
هو القلب مغناطیس یعنی کیست آدم در کون و کیست
ابلیس و چه چیز است عرش سلیمان و چه چیز است تخت
و همه اینها اشاره است و توی مقصود از همه اینها ای آنکه

برای قلب نوع عزیز است منفعت الیبس فصل در بیان احجار
سخت محکم بدانکه احجار سخت محکم و ذوات جواهر یاقوت
است وان سنگی است بسیار سخت و بسیار تمام و شدید
الیبس و صاف پس بعضی از آن سرخ است و بعضی از آن
سفید است و بعضی از آن زرد است و بعضی از آن سبز است
و بعضی از آن کبود است وان سنگی است که در آن آتش تاثیر ننهد
انجه غلظت دهنیت آن و آلا سوراخ نشود لکمال رطوبت
آن و آلات عمل نمیکند آهن بجهت کمال سختی آن و آن بهر و پیاله
و ایام مستحسن کردید و آن عزیز الوجود و قلیل الوجود است تیما
یاقوت سرخ و بعد از آن اصفر و بدانکه اصفر آن بر آتش دوام
دارد از سایر اصناف آن و اما نزد آن لیس آن دوام ندارد
بر آتش اصلا و هر کس این اصناف را انگشتر کند و بر انگشت کند
از طاعون خلاص شود و هر چند که طاعون عموم داشته باشد
و هر کس آن را انگشتر کند او نزد مردم معظم شود و در نزد ملوک
و سلاطین عزیز و محترم گردد باب در بیان در و لؤلؤ

است که آنها در بحر هند و فارس حیوانی باشد و بحریون گمان
کرده اند که صدف در هیچ جا نباشد مگر در بحری که بر آن
انهار شیرین بیاید پس زمان ربیع در آید باد بحرها شدید
در بحار پیدا شود و امواج بلند ظاهر گردد و جانور
مضطرب شده متغیر شود و چون هنگام نیسان در رسد
صدفها بیرون آیند از قعر دریاها و ایشان را صداهایی
بلند باشد و در نوعی صدف جانوری باشد که چون دو
پاره صدف برای اعتدال در پراست و مثل حصاری که با آن خود را
حفظ کند از دشمنی که مسلط است بر آن که سرطان باشد در بعضی
وقت صدف دو پر خود را باز کند و بگشاید که هوا بر آن داخل
شود پس سرطان از آن داخل شود آن حیوان را بخورد و بعضی
وقت سرطان حیله در خوردن آن حیوان میکند که سنگی مثل
فندق به دهنش گیرد و چون صدف دهنش وا میکند آن سنگ را
به دهن صدف اندازد تا اینکه صدف نتواند که دهنش
با هم بگذارد پس دهن صدف گشاده بماند پس سرطان از آن

داخل شکم صدف شده الحیوان را میخورد پس در همچه هم نشا
هیچ صدفی در قعر دریا نمیماند مگر اینکه بروی آب همه
در آیند در موسم بهار باشند مثل لؤلؤ ابیض پس ابری مرکب پیدا و بارش
عظیم نماید پس از آن بارش قطرات بسیار هر قدر که داخل خواسته
باشند یک یا دو یا سه یا بیشتر تا صد و دویست یا زیاده از آن
بعد از آن دهن خودرا باهم چسبیده بزیر دریا میروند در همان ساعت
آن حیوان در جوف صدف میمیرد و آن قطره ها بتدریج پیدا میشود مثل درخت که
ثمره یابد مگر اینکه از آب حرکت نمیکند که اینکه آن قطره که در شکم صدف است
در طرف نشود در دهن صدف کوششی میرسد اینکه آب دریا
بدان جوف صدف داخل نشود تا اینکه بزرگ نشود و افضل اللآلی المکنونه
در صدفها قطره واحد است بعد از آن دو تا بعد از آن متعدد
تا هر قدر که کم تر باشد قیمتش زیاده شود و آنچه که یک قطره
دارد آن در یتیم است که قیمت ندارد بعد از آن دو تا ع
بعد از آن سه تا است پس منقلب میباشد بر احوالات
و اطوار نکنند در اول بطور حیوانیست است چونکه قطره با آن
بوی واحد شود و آن حیوان که در شکم آنست بمیرد بزیر قعر دریا

تلوه همانجا تیت پیدا کنند بدین جهت است که بر قعر دریا غوص
کنند که آن از خاصیت سنگلاخ است و آن طور شکل است
در طور یتیم و آن طور بنا است که در دریا صاحب عرق
و ریشه شود و آن نسبت تقدیر عزیز العلیم و برای علت حمل
و انعقاد در وقت معلوم است و موسم معینی است که تجار
در آن وقت جمع شده و غواص در قعر دریاها میفرستند برای
استخراج لؤلؤ و بدانکه در احوال البحر است و اما در بر
و صحرا پس در هجده نیسان هر سال خارج میشود جوجه
مارها از زمین طرح کنند بسوی هوا و دهن خودشان را فتح
نموده بسوی هوا همچنانکه صدف دهن خودرا وا میکند بسوی
هوا پس همچنان ابر بدهن آنها داخل شود و دهن خودرا محکم
کرده و داخل زمین شود و چون حمل صدف در دریا تمام
شود ولد او شود پس آن قطره در دهن مار سم و زهر
کرده پس آب یک است لکن ظرف دو تا است و ظرف
مختلف است پس نتیجه خلاف است برای هر شئ و گفته اند

که ابن معتز درین خصوص شعر ارى الاحسان
عند الحر دينا وعند النذل منقصة
وذما كقطر الماء في الاصداف درّ
وفي جوف الافاعي صار سما
خلاصه معنی اینکه مثل احسان در نزد ازادها
مردم خوب و نیک طینت دین و نیکوی یابیم ولکن
در نزد اراذل مردم و بد طینت و بد سرشت نقصان
در زیان میبابیم چنانکه قطره باران در دهن صدفها
در و لؤلؤ پربها و بلکه بی‌بها گردد ولکن در شکم
مارها سم و زهر گردد که انسان را میکشد و همچنین تربیت
نااهل چنانکه مکرر بتجربه رسیده البلخش و ان حجری است
سخت شفاف مثل یاقوت در جمیع احوال و کیفیات
و منافع و خواص الدهنج و ان سبز است مثل زبرجد
و ان نرم و لینتر دارد و ان در معدن ها از زیر موجود میشود

و ازا

و از انواع و اصناف بسیار هست که بحصر نیاید
و از جمله عجیبات ان اینست که هر وقت هوا صاف شود
ان هم صاف و شفاف است و چون منکدر شود ان
هم چنین منکدر شود پس با هوا دور میکند و تابع احوال
هوا میشود و نیز از جمله عجایب ان اینست که چون
انسان ان الجنرا که از او سایه شکته بخورد سم است و چون
انکسی که او را سم و زهر داده اند از سایه
ان بخورد شفا میشود و نفع دهد و چون از ابا الجند که
مار و عقرب گزیده باشد نفع دهد و شفا یابد و ادم
از خفقان قلب ساکت کند و حامل از استعمال جماع بیشتر باشد
و این خواص غریبه و تأثیرات عجیبه است الزبرجد
و ان سنگ اخضر و سبز است شبیه یاقوت خضر
است و در قوت ان نیست و در تاثیرات نیست و در
قیمت ان نیست پس سنگ یاقوت قیمت ان بیشتر است

اندر زبرجد و هر چند زبرجد خودش قیمتی اعلا دارد و قدری بلند
دارد و از جواهرات بلند است و از سنگهای پر قیمت است
و خودش تاثیرات و خواص دیگر است که در اینجا نوشته نگشته

الزمرد و آن حجری است اخضر و سبز و شفاف و رنگین و خوب
و صاحب حسن و پر قیمت و در ولایت انگریستم داده باشند و حل
کنند و کحل بیاض چشم داخل کنند و هر کس که خوب از برای آن
در آید از آنا نافع است و هر کس را عطش غلبه کند به دهنش بگیرد
عطشش ساکت گردد و حرارت قلب را دفع میکند و از این
جنسی هست که از اذناب گویند در خاصیتش که از افعیان
بعضی پیشش واقع نشود و آن یک جنسی هست که چون افعی
بر آن نگاه کند چشمهای ایشان ریخته شود این بسیار عجیب

است حجر الباهت و آن حجر ابیض است ابیض سفید را گویند
و آن سنگ را شفاف است و صاف است و از حسن و خوبی آنکه
تلألؤ دارد مثل مروارید است مغناطیس انسان و از آنجا

انسان

انسان نظر کند از خنده غلبه کند و بسر و صورت آید و هر کس
آنرا با خود نگاه دارد از حوائج آن بنده برآورده گردد و زبان
بدگویان از او کوتاه گردد و به خیال ان کم گردد و مردم
از آن مبهوت میشوند پس از این جهت است که آنرا حجر
الباهت گویند

حجر الفیروزج و آن حجری است اخضر
و کبود و آن معدنی است و آن در ولایت خراسان موجود
گردد و آن نظر دهنده است صفا دارد بصفای هوا و
تکدر دارد به تکدر هوا و آنرا به کحل داخل کنند و چشم را نافع است
و آن انگشتر را هم دارند و آن هیبت را نقص کنند و آن باعث غنا
است و دولت است و حاملها را الله شود از حضرت امام
جعفر صادق مصدق روایت شده که هیچ دستی
فقیر و ناتوان نمیشود که در آن انگشتر فیروزج بوده
باشد و موجب جلای چشم است و خواص دیگر هست که اینجا
گفته نشده

المرجانات و آن از جمله نباتات است که
در دریا میروید مثل درخت و آن مثل زنبق میباشد پس
بعضی از آن سفید و بعضی از آن سرخ و بعضی از آن سیاه

باشد و ان منوّم نور بصرات اگر بکحل ریخته شود و بچشم نافع
است و رطوبت ازان دفع میکند و نفع دهد العقیق و ان سنگ
معروف و مشهور است میان عوام و خواص و هر کس انرا انگشتر
سازد غضبش در وقت خصومت ساکت شود و ضحک
ان در وقت دیدن عجایب و غرایب ساکن شود و
بخاله مسواک نمودن سبب جلای چشم است و سنگ
دندان میبرد و بن دندانها را محکم میکند و بوی بد دهن را زایل
میکند و خون دندان را از بیخ برآید قطع کند و اگر از ان سونه
منوّم دندان است دندان را محکم میکند و خفقان را نافع است
و از حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و اله
روایت شده که هر که عقیق را انگشتر سازد و بر انگشت
خود نشاند همیشه در خیر است و از آفت محفوظ است و فقر را برکت
و سرور است الکهربا و ان بحری است اصفر یعنی زرد مایل
بسرخی و گفته اند که ان صمغ درخت جوز است و حامل ان
کهی

ازیرقان

ازیرقان محفوظ باشد و از خفقان ممنوع گردد و سایر اورام
باد را سد و خون را از بینی در آید از ان نافع است حتی را
منع میکند و زنان حامله چون نگاه دارند از سقط بچه
خواطر جمع گردد البلور و ان حجر سفید است بسیار
شفاف و بسیار صاف صافتر از شیشه و سخت تر از ان
و عظیم الجسم است بخلاف شیشه و ان برنگ مختلفه میباشد مثل
یاقوت و استعمال ان احتراق قلب را نافع است و اگر برنگ ان را
اگر کسی که درد دندان دارد با خود نگاه دارد فی الحال درد دندانش
ساکت شود الزجاج یعنی شیشه و ان معروف و مشهور
است احتیاج به بیان نیست و ان هم قبول الوان مختلفه
دارد و دندان را جلا میدهد و سفیدی چشم را نافع است و
مهره با [illegible] را چون از اجزای [illegible] میسازند مخلوط بزیبق
کنی اللازورد و ان سنگی است کبود رنگ بچشم اسپ نافع است
بجهت کحل چون بکحل مخلوط کنی و چون او را انگشتر کنی در نظر
مردم عزیز شود و ان ملت بدن را و خارش او را نافع است و به

و آن با صحاب مالیخولیا نافع است و القاء عن ذلک از اصناف احجار
حجر یشم است و آن حجر غلبه است و هر کس او را با خود نگاه دارد
کسی بر او غلبه نکند در دعوا و خصومت و محاجه و هر کس او را در دهن
بگیرد عطش او ساکن شود باین جهت است که ملوک او را در
همه حال با خود نگاه دارند و در سلاح و اسباب نصب میکنند
توتیا و آن سنگ کبود است و از او زرد هم دارد و سفید هم
دارد و او را از طرف هندوستان در آورند و اجود آن سفید است
که خفیف باشد بعد از آن زرد آنست و آن بارد یابس است منع
میکند رطوبت را از چشمها و اب چشم را میکشد و از جمله اعمال کند
الاثمد و آن کحل است سیاه خیز از اصفهان است و آن بارد
یابس است بچشم نافع است بجهت کحل و تقویت اینست و از او نمات نگه
دارد و اوجاع چشم را دفع کند سیما چشمهای پیران را از بعض [illegible]
و اگر قدری مشک داخل آن کنند در غایت نفع است و هر کسی را که
آتش سوخته باشد او را بالد نافع است و لکن باید با پیه مالد
و قطع کند خون بینی را اگر او را بوئید دماغ در آید و پیغمبر خدا احمد مصطفی

صلی الله

صلی الله علیه و آله فرموده که خیر کحال شما اثمد است که موی را محکم باند
و چشم را جلا دهد الملح و آن حار و یابس است و آن دفع جمیع
عفونات میکند و کدورت رنگ میبرد و اخلاط را نوب میکند و هم
و بلغم را دفع کند و گوشت را هضم میدهد و زنان انساء را خوب میکند و به
رحم ضمیمه کرده بر جیه شود حیض را نافع است اگر با طعام خورده باشد و نمک
نافع است و اوجاع معده را اگر بارد باشد نافع است و لکن بدماغ ضرر
دارد و چشم را ضرر دارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بعلی
ابی طالب صلوات الله علیه که ای علی در طعام ابتدا به نمک بکن
و با نمک تمام بکن بدرستی که آن شفا است از هفتاد درد بنا خوشی
الله سبحانه هو العالم فصل در بیان نباتات
و فوائد و منفعتها است و خواص اینها و عجایب صورتهای
و عجایب اوراق اینها است و رنگ و بوی و شکوفه و برگهای
اینها است برای خدا توفیق دهد همه ما را به تفکر نمودن در عجایب

صنعت الٰهی و غرایب قدرتی بلا ریب که عقول عقلا و افهام اذکیا
تا مر و متحیر است در این نباتات و عجایب آنها و خواص آنها و
فواید آنها و ضرر آنها و منفعت آنها و چگونه نباشد و حال آنکه تو
مشاهده نمای اختلاف اشکال آنها را و تباین الوان آنها را و
عجایب صور آنها را و اختلاف الوان آنها را و شکوفهای آنها را
و آنها منقسم است باقسام کثیره مثل سرخ مثل گل که وردی و ارجوانی
و سوسنی و شقایقی و حمری و عنابی و عقیقی و دموعی و لکی
و غیر ذلک با آنکه همه شریکند در آنکه همه گل است بعد از نگاه
بجمله آنها و عجایب شکلهای آنها و عجایب شکل میوهای آنها
و جمیع میوها الوانش هر رنگش و طعمش و خاصیتش خلاف یکدیگر
است آن یکی با آن دیگری نمی ماند و حقیقت حکمت اینها را نمی داند بجز
خدای جلیل و انسان بیچاره الخبز کرد آنسته بالنسبه بر الخبز نادانسته
مثل قطره ایست از دریا و مسعودی حکایت کرده که چون آدم علیه

از جنت

از جنت بیرون آمد و بر زمین در آمد با او سی نوع چوب بود و بعد
بر لعل انواع میوها ازانها ده تا پوست دار بود و آن جوز است
و لوز است یعنی بادام و فستق است و فندق است و شاه بلوط است
و صنوبر و انار و نارنج و موز و خشخاش است و از آنها ده تا آنکه
از پوست ندارد و آن رطب است و زیتون است و مشمش است
و خوخ است و اجاص است و عناب است و عنبر و در ابقی و زعرور
و نبق است و از آنها ده تا آنکه آنها را پوست نیست و تخم ندارد
و آن هیوا و امرود است و سیب است و انجیر است و انگور است و ترنج
و هندوانه و خربزه و خیار است النخل و آن درختی است که آدم
به مهبط زمینی آمده و قرار گرفته و آن درخت قبله است در هر جا
یافت نشود پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که اکرموا عماتکم
یعنی عمهای خود شان را گرامی دارید که درخت خرما باشد
پس چرا از این را عمه فرموده جهت اینکه خلق شده است از

ناضل الجنة آدم علیه السلام بجهت اینکه آن با انسان شبیه است
از جهت استقامت قد او و از جهت طول آن و امتیاز وی از سایر
نباتات و اختصاص آن به لقاح یعنی به پیوند ذکور به اناث و بوی
وی به بوی منی و از اشکوفه دار بودن و غلاف دار بودن مثل مشیمه در جنین
بودن انسان برای ولد و همچنانکه اگر سر وی ببرند خشک شود
چنانکه فوت شود و اگر جزوی از آن آفت رسد هلاک شود و جمار
آن خرما بمنزلهٔ مخ است از انسان و آن لیف هست مثل موی
انسان و چون تقارب ذکور به اناث میشود حمل و بار بسیار میدهد
بجهت اینکه آن بمجاورت انس گرفته و بسیار باشد که ذکور از نخیل
الفاحل مانند حمل و بار نمیگیرد بجهت مفارقت ایشان و چون
همیشه آب شیرین بخورد متغیر شود طعم آن و چون آب شور
میخورد یا عفن برای آب نها بخیند شود ثمر نها خوب شود و نخل را
مرضی حاصل شود مثل انسان و از جملهٔ آن لفاغم است و علاج اینکه از
پایین آن باید قطع کرد بعد ده ذراع بعد از آن جلا حاصل شود

و از جملهٔ

و از جملهٔ آنها عشق است و آن اینکه میل میکند بنخلهٔ دیگر و حمل و بار
وی خشک کند و ضعیف و لاغر شود و علاج آن اینکه مابین خود
و معشوق خود وصل شود که بنخلهٔ که میل کرده است بسوی او
ریسمانی که از لیف آن ببندند یا اینکه سعفهٔ و پارهٔ از آن بمیان
وی ببندند یا اینکه از شکوفهٔ آن بوی به بندند و از جملهٔ
امراض آن منع حمل آنست و علاج آن آنست که در دست تبر گرفته
کسی دیگر نزد نخل بیاید و میگوید به وی که با تو است که میخواهم
که این نخل را ببرم از آنکه میگوید که ممکن امسال بار میدهد
میگوید که بگذار او را ببرم بار نمیدهد پس آن تبر را هر دو بار
بزند پس آنکه دیگری میگوید که نبر بار میدهد پس دست نگاه دار
و بگذار که ببرم پس میگوید که خاطر جمع کن بار میدهد در این سال
پس صبر کن و تعجیل مکن و اگر امسال بار ندهد پس سال آینده
ببر پس در این سال بار میدهد و از جملهٔ امراض آن اینکه
سقوط ثمرهٔ آنست بعد از حمل و علاج آن اینکه منطقه از سرب
بسازی و از اطرف و کمر بند بکنی و به بندی بعد از آن دیگر سقط

[illegible]

نکنند و با اینکه چندتا میخ از درخت بلوط ساختن بر اطراف آن
در زمینی دفن بکنی و از جملهٔ عجایب خرما اینکه چون از درخت
یک خرما جدا مانند در یک جا بکارند هیچ یک به دیگری شبیه
نشود و چون دانهٔ نخل را اصل اسپکبرعه از آن هزار دانهٔ نخل
کاشتی به شکل ایشان ببول اشتر بخی و بعد از آن کاشتی همه
انها ذکور بر وید و چون دانهٔ خرما را در ابتدا اختی هشت روز
بعد از آن بکاشتی بر ثمر همه زرد شود و چون در بول گاو چند روز
بزنی و بعد از آن برداشته و از النخل بکنی و شتر ستب چنین
کنی و بعد از آن بکاری هر یکی از انها بار آورد بنقل سوالنخل
و چون دانه بسر سرخ را بگیری و از دو طرف زرد ناطلی کرده و بکاری
بسر آن زرد شود و همچنین بعکس این و از جملهٔ عجایب آن اینکه
چون درخت کاشته باشد باید طرف غلیظ آن را به زمین فرو
برند و طرف نازک را بجهت قبله کنی و حکایت کنند بعضی از
رؤسا که برای او یک شاخ خرما فرستادند در آن هم بسر
حمراء و هم بسر صفرا بود و حکایت شده که وهی بود که

هم

کاشتی

همچنین نخلها ان در هر سالی دو مرتبه شکوفه در آورد و حکایت
شده که بلادیست در سکی از اعمال بغداد خرمای بود هر ماهه بار
دفعه شکوفه در آوردی بعد ده ماههای سال کاشتی
مستطاب محمود انوار که گوید که مرا بلدی تر بر در خانهٔ دیها
حقیر یک درخت سیب ترش بود در هر سالی دو دفعه شکوفه
در آوردی در اول دفعه کامل میشد و خوب و میرسید و اما
در دفعه ثانی از نیمه کرده و از آن ثمر عاید را خیلی ماکول
نمیشد بجهت نارسیدگی و حکایت کرده‌اند که در بستان ابی
خشاب در مصر نخله بود که شاخهای آن نصفش سرخ و نصفش
زرد و اعلاء احمر و اسفل اصفر و شاخ دیگر بعکس این بود و فوقانی
زرد و تحتانی احمر بود و حکایت کرده‌اند بعضی ملوک روم که ان
بعمر بن خطاب نوشت که بمن رسید که در شهر شما درختی هست
که ثمر ان مثل گوش خر میباشد بعد از ان منشق شود مثل
لولوء منظوم بعد از آن سبز شود مثل زمرد بعد از آن سرخ
شود بعد از آن زرد شود مثل طلا و قطعه یاقوت بعد از آن سیر
مثل الطیب فالوذج میباشد بعد از آن خشک شود بعد از آن

توت شود وخضره کرده شود برای سال فلان درختها من شجرة
یعنی پس خبر اخیر کثیر بر اهل ایشان از این درخت واکر این
خبر صادق است معلوم است که این درخت از بهشت است
پس عمر بن ابو نوشت که این درخت انار خوب است که مریم جناب
عیسی را در زیر این درخت زایید و او گفت که الحق عبد که فلا
تدعوا مع الله الها آخر و خالد بن صفوان حکایت کرده گفت
این همان را بخلاف است مذکور زمین واز خواص نخل است که خواب سائل
بول ... را الجدی سیرا ... وهیجنی الجدی خمر است شعر
کان النخیل الباسقات وقد بدت لناظرها حسنا قباب زبرجد
وقد علقت فی اصلها زینتها فتائل یاقوت باطراف عسجد
یعنی درخت خرما که با کمال بلندی است و بتحقیق که ظاهر است
بناظر خود بجهت حسن مثل قباب زبرجد و بتحقیق که در
بیخ آنها زینت است برای آنها که کویا فتیلهای یاقوت در اطراف
قرص عسجد النارجیل وان جوز هند است نعم کرده
اهل یمن واهل حجاز بدرستی که شجرهٔ نارجیل نخل مقل است

لکن ثمر آن لطیف و طیب شود بجهت طیب خاک آن و خوشی
آب و هوای آن و اجود آن طری و تازه است بعد از آن جدید
و ثالثه آن ابیض و سفید است و آن حار است و یابس قوت
باه را زیاده کند و قوت جماع کند و نفع دهد کسی را که تقطیر بول
دارد و در روغن نان که آن نافع است بواسیر را و ریح را و کرم را قطع
کند. الاجاص والقراصیا هر دو برادرند مثل مشمش و خوخ
شعری واجاص ده نوع است یکی از آنها را ... استعمال شود
و بعضی از آن و آن آنچه ایست که ... است از آخرخ کوسند و آن
شیر ... است و قراصیا نیز دو نوع است یکی از
آنها برقوقی است و آن شیرین و لعیر ... است و آن دیگری
سیاه و ترش است و صاحب کتاب ... گفته که هرکه خواهد
که بدو دانه شود در وقت کاشتن دانه را افشکرده نصف
کند ... بعد از آن ... بکرخ کرده
بارها ... بعد از آن بکارد با ... آن هر دو میوه

دهد و همچنین میکنند بر اناث پس بعد از آن دانه شود میوه آن
پس طرفی بی دانه بود ثمر اینست العناب بعضی از آن بری
است بعضی از آن اهلی است و آن بسیار بار است و کثیر الشوک
است و هر وقت که درختی از درخت جدا سوخته شود
بار آن بیشتر شود و آن معتدل است میان حار و بارد است
در رطوبت و یبوست نفع میدهد خون را اگر غلیظ باشد پس صاف
کند خون را و نفع دهد سینه را و صدر را و خون را حبس کند
و بلکه در این عناب جنت شود بارد شود و رطب شود و حدت را
ساکن کند و علاج معده را و امعا را و سعال را دفع کند و تنقیه
کند از حرارت باشد و سینه را نرم کند و حلق را خشن و تازه
و تر سازد الا اینکه بلغم را زیاده کند و آن بهضم دیر گردد
و قلیل الغذا است الزیتون و آن دو نوع است یکی
بستانی است و یکی بری است و بری سیاه میشود در
درخت این درخت مبارک گشته و دعا کرد در بقاء شریف

طاهرهٔ مبارک که جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده که
آدم علیه السلام در جسد خود ضرری نمیدید و بیمارهٔ از آن دانست
تا اینکه بجل ابتهال شکوه نمود پس جبرئیل علیه السلام نازل شد
گفت که درخت زیتون بکار و از میوه آن گرفته بیفشر و آب
آن را بگیر و دهن کند و آن را با آنکه در دهن وی شفا است
از هر الم و از هر اسقام و گفته که آن سه هزار سال عمر کند
و از خواص آن اینکه آن برای صبر باشد مثل نخل خرما و
برای خشب آن دخان نباشد و برای دهن وی عینیز خاده
نباشد و اگر جنب میوه از آن بچیند ناپاک شود و میوه
کم گردد و برای وی نجیبه شود و سزاوار اینست که آن را
باید در کلوخ زهره کاشته شود تا که غبار نباشد بجهت اینکه
این درخت دهن او است غبار بسیار ضایع میکند درخت و
میوه آن را و از درخت بلوط در اطراف آن میخ بکوبند قوی و بسیار
میوه گردد و اگر کسی که از آن جیوه سم دار کرده از هر وقت زیتون
باو بر بندند ساکت شود و زهر دفع شود که آن است که هم

ساعت دفع کردد واکر برک انرا افشره وآب انرا بکیره بکسی که
انرا حیوان سمّ دار کزیده بدهی از سرایت سمّ انرا حفظ کند
ونمی کذارد که زهر به بدن او سرایت کند و هر کسی را که سمّ
داده باشند زهر او از آب برک زیتون بخورد شفا یابد و سمّ
تاثیر نمیکند واکر برک سبز انرا بکوبند وطبخ دهند طبخ خوب وانرا
در خانه بپاشند پشه و سایر جانورها از ان بگریزند و چون
باسرکه بجوشانند و مضمضه کنند وجع دندان را نفع دهد و چون
با عسل بجوشانند تا اینکه بکذارد که غلیظ شود مثل عسل
شود چون با بیخ دندان بمالند زهر ابد و وجع دندان اشتد باشد
و خاکستر برک ان برای چشم نافع است که بر کحل ریخته شود و ان قایم
مقام توتیا است و صمغ ان نافع است بواسیر را چون ضماد
سازند و چون برک ان از اب بجوشانند و انرا با ان بر بزی
و چون حوض از ان بخورند جهت سبزی ان و صمغ الزیتون
البرّی نافع است جرب را و نافع است وجع دندان را و قروح کرکوشت
و عان [illegible] باشد و ان از ادویه قتّال است و زیتون [illegible]

قه

توتیج معده است ولکن بد هضم است و سیاه ان باعث
بد دل و انسان است و باعث صداع است و سرکه ضعف ضرر انرا
دفع میکند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده علیکم بالزیت یعنی بر شما
باد بر زیتون خوردن که ان بکشاید مرّه صفراء انسان را و بلغم
بر طرف کند و بی ادم را نیکو کرداند و از پیری مانع است و خلق
ادم خوب کند و نفس ادم را پاک کند پس پیغمبر صلی الله علیه فرمود
که زیتون بخورید و از روغن ان بمالید که ان از شجره مبارکست و
ان حار و رطب است بوجع مفاصل خوب است و مسهل است و شعیره
و برای [illegible] سبب قی است و بدر کسی که عقرب یا مار کزیده
بدهد نافع است و دهن زیتون بری نافع است برای صلابت و
و بیخ دندانها را محکم کند و دندانی که خون اید نافع است و دندانی
که حرکت کند محکم کند و مرا و دندان برای دندانها خوب است و
برای امراض بسیار خوب است و در مدح زیتون گفته اند شعر

انظر الی زیتوننا فهو شفاء المهج
بدا لنا کاعین تکحلت بالغنج
مخضرة زبرجد یعنی نکاه کن بسوی زیتون
ما که ان شفای خونها است و در ابتدا ظاهر شد چشم ما

بلکه کل جسمها است و در حالت سبزی مثل زهر جلا است التمر هندی
و آن الطف است از اجاص و اقل طبیعتا است و اجود آن جلی
آنست و طرع تازهٔ آنست و آن بارد و یابس است و آن مسهل
صفرا است و منع میکند حدت صفرا را و از اباطل دفع کند و از قی
منع کند و عطش ساکن کند و از غم نگاه دارد و اکثر آن کسان بدرسینه
ضرر دارد و اصحاب سعال را ضرر دارد الغبیرا خشب آن صعب
است بود الجکی از جهد درختها مثل ارز و توت و شکوفهٔ آن چون
جو کنه مثل زرد است و میج شهوت است حتی حیا الحیا نه از [illegible] ثمر
الذا بد شکوی داخل کنند و بچه [illegible] ستر را منع کنند و قی را منع کند و از
بسیار بول کردن مانع است الخوخ آن بارد و منتشی است که

شفتالو

زهرها الاشد و شکل و نظر آنست در جمیع امور بد و بقا و منتشی الحوك
بقاء است یعنی عمر دراز دارد بجهت اینکه خوخ اکثر اطول عمر الهما
چهار سال باشد و حرارت هوا و برودت هوا زود آنرا ضایع کند
و خشک شود و آن دو نوع باشد اسعر عذر هوی صاحب
کتاب فلاحه گفته که چون چوبی از درخت خوخ یعنی شفتالو را بریده
و آنرا در بول آدمی هفت روز نهاده و جوش داده بعد از آن در درخت

صفصاف

صفصاف ساق از او سوراخ کرده و سیخ بجنبیتی که قضیب نصب
توان کردن و سوراخ کند ساق را از این طرف تا بطرف
دیگر بعد از آن از طرف دیگر سوراخ را با گل محکم بگیرد بعد از
آن چوب که در بول تربیت داده باین سوراخ بندد تا از این طرف
بان طرف بگذرد تا جفت شود آن ثمر هیچ هیچ بلا هسته بلحی و بلا
نجم و اگر خواهی که ثمر آن رنگ برنگ شود دانهٔ از شوق کند
و اگر سرخ خواهی در شاخ وانه آن شنجرف را بنهد و اگر زرد خواهی
زعفران نهد اگر سبز خواهی پس زنجار بریزد اگر کبود میخواهی
پس نیل بریزد و اگر سفید خواهی اسفیداج بریزد بعد از آن هم
دوباره قشر را بطلاء معز [illegible] بگذارد با علف [illegible] بر بندد
بعد از آن بکارد بعد الوان میوهٔ آن ظاهر شود از عجایب
و عجایب چیزها است و چون خواهی که میوهٔ درخت شفتالو
شیرین کرد باید در اول ماه کانون ریشهٔ آن را سوراخ کرده
تند شکر نبات بریزد و چند دفعه آب دهد پس میوهٔ آن حلو
و شیرین باشد و همچنین اگر دانهٔ از انار جنانی که شیرین نبود

خوخ آنکه قطع کند لحیه

دیگر آنکه خاصیت برگ آن نورد آن جسد چون بسایی آنرا و چون
آنرا در دو لبند بگذاری با آب لیمو و بعد از آن آنرا در شکم بگذاری
کرمی که در شکم هم رسیده میکشد و کرم کدو را میکشد و چند قطره اگر
از آن بریزی ... خوخ بارد و رطب است ولی قوت باه را زیاده کند
و انسان را اشتها دراورد و چون ... ترش میشود بخلاف آن
مشمش المشمش صاحب کتاب الالفاظ گفته که هرگاه خواهند
که ثمر آن بزرگ باشد باید اگر ثمر آن از الحیله در اول نشو
و اول ملمش و از بار آن ... که در انفصال قوت آن
دان شبیه بحمل خوخ است در جمیع اعمال چنانکه مذکور شد
در بیان احوال الخوخ از الوان و غیر ذلک پس اگر اراده نمایی
که مشمش بیدانه باشد پس وسط ساق از اصل بتری
تا آنکه بعضی از آن برسد و در این موضع میخی بزنند از درخت
بلوط بعد از آن درخت مشمش بیدانه گردد و هرگاه خواهی که
مرکب کنی موی را اما مشمش از طعم الا حلوات آن کسب کند

واما

زردآلو

واما خاصیت آن آنکه چنانکه انس بن مالک از حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که پیغمبری از
پیغمبران که خدا او را بطایفه مبعوث نموده و ایشان را وقت عید
بود و در آنوقت جمع میشدند پس پیغمبر در آنوقت بر ایشان
وارد شد و ایشان را بسوی خدا دعوت نمود ایشان گفتند که اگر
تو راست گویی از خدای خود بخواه که از برای ما درخت خشک
میوه بدهد برنگ لباسهای ما و لباسهای ایشان برنگ
زعفران بود پس ما بتو ایمان آوریم پس آن پیغمبر از خدا خواست
پس آن درخت سبز شد و برگ برآورد و مشمش بار آورد
مشمش زرد پس هر که بقصد ایمان از او خورد دانه آنرا
شیرین یافت و هر که از آن خورد و اراده ایمان نداشت تلخ
شد و چوب برگ آن از الکعبه برای ... نافع است و آن
بارد و رطب است و رطب وی سریع العفونة است

وزود تب در آورد و معده را سرد کند و طعام را فاسد کند
در حوصله و دماغ آن باعث غشی و غم باشد و دخان تر آن نافع
باشد حکایت کرده اند که طبیبی بشخصی که در درخت شفتی
بود گفت که چه میکنی گفت که از برای خودم و برای تو کار
میکنم طبیب پرسید که این چه سخن است آن شخص گفت
که من از ثمره آن درخت منتفع میشوم و اما تو بسبب
مرض منتفع شوی که هر که از او بخورد مریض گردد التفاح
یعنی سیب پس آن اصناف و انواع دارد ترش و شیرین
و بعضی از آن تلخ و بعضی از آن بی طعم و همه این اصناف برای
بستان است و ذکر کرده اند که در شهر اصفهان تفاحی
هست که نصف آن ترش است و نصف شیرین است و چون
آنرا بکنی در انار سرخ شود و شیرین شود و چون درخت آن
ان فضله بول انسان را بر بیخ بریزند میوه آن سرخ گردد و چون

اکثر

ریشه آن صد ساعت بگذاری میوه آن سرخ باشد و چون بول زن را
در بیخ آن بریزی از امراض درختها ایمن گردد و چون عرق بیخ آن با
حال آن عسل را بکار برند جانوران اکرم نمیخورد و چون میخواهی
که تفاح سرخ را سپید کنی بر آن بنویس لا اله الا الله در وقت
سبزی و چون برسد نقشش سپید باشد و غیر از این هر چه خواهی
و همچنین در برگها هر چه خواهی میتوان کرد و چون برگها ابر سیب
بچسبانی بعد از سرخی سپید میان آن هر چه مثبت کرده باشی بان طور
گردد جای نقش سپید باشد و چون ثمره آن کم شود و شکوفه
آن ریخته شود و باد در قابل ریخته شد پس از آن در درختان صمغ
از رصاص بیندازی حتی تا اینکه بانها بیخ ایشان بعد شرع
و چون ثمره خارج شود صلاحیت بهم رساند آن صمغ بردار
خاصیت این درخت آن باشد که چون آب برای آن از بیخ

نعوذ بالله و یا کسی از امارد و یا عزب کز بلیة غلمة باز دافع باشد
اگر ازان بخورد پس سم درانه تاثیر نکند و برانکه بوییدن شکوفه
سیب دماغ را تقویت دهد و اجود آن شامی است و بعد
ازان اصفهانی است و تفاح ترش بارد و غلیظ است و مضر
بعصب است و باعث نسیان می باشد و ازان نفع نیست خام
و شیرین آن معتدل است در حرارة و برودة و شم آن دائم الاکل
قوت دماغ آورد و ضعف معده برطرف کند پس با پوستش
بخورند و آن سم را نافع است و پوست و عصب است بعصب مضر
پس با پوست خورده نشود و اگر با پوست خورند باعث وجع
عصب باشد چون خواهی که تفاح بسیار بماند باید که از بعد
چیدن پیچیده در زمین در خاک بگذارد یا در طین یعنی گل بگذارد
الکمثری یعنی امرود و کلابی و آن نیز انواع دارد و اصناف

کلابی

علاج

علاجی هست و همه اینها زیر باب رمان در زمین چین صاحب
کتاب فلاحت گفته که و هر که چیزی از درخت طلب درخت
جوز بر زبر درخت امرود بسوزاند امرود در عین اول النفع آید
و هر کس امرود را با انجیر ترکیب کند که زیجی عسل از این حلو و شیرین باشد
و لطیف و نازک پوست باشد و هر که خواهد که کرم بر میوه آن نیفتد
باید که بر ساق آن زهره گاو بسایند و شکوفه آن موجب تقویت دماغ
باشد و اجود آن آنست که کثیر الماء و پوست نازک و شیرین است
و آن بارد و یابس است و شیرین آن ملین بطن است و ترش آن [illegible]
است و آن مقوی معده است و عطش را قطع کند و صفرا را ساکن
کند الا اینکه علت قولنج است و پیر از آن حذر کند و چون بعد از غذا
داخل معده شود بخار معده را منع کند که بدماغ تصاعد کند و همچنین
کرم شکم را دفع کند التین جل و آن اصناف دارد شیرین و ترش
و تلخ و آن جمله نفیس است صاحب کتاب فلاحت گوید که چون خواهی
که در همه انواع تا ثلث جمع رسد تا الحی بسازد و آن تا البحث

كنند حق تعالى كه خواص وان را در كوزه كوزه كر بچينند بعد از ان دو ماه
ان را بچيني اكنداشته از هر طرف و بر سر ايشان بستر بان حال الكذارد
تا هيچ از ان شود هيچ از ان صورت بوده باشد و نكويند از مقوي
دماغ است و مفرح قلب است و براي سفرجل منافع بسيار است و از
بران عيز اينكه مانند ان قابض است پس سزاوار آنست كه بر دانه بخورد
يحيى بن طلحه از پدر خود نقل كرده كه گفت روزي بحضرت رسول صلى الله
عليه وآله وسلم در آمدم و در دست آن سفرجل است پس ان را بسوي
من انداخت و گفت كه بگير از اكه آن قلب را جلا دهد و تنقيه
قلب كند فضل بن عباس روايت كرده است كه پيغمبر صلى الله سفرجل
پاره كرد و پاره از آن به جعفر بن ابي طالب عليه السلام داد و بدان گفت بخور كه
ان رنگ را صاف كند و رنگ طفل را در شكم خوب كند و از عجايب
ان اينكه چون از ابكار در بر تو آتش كم شود و چون بدو دو نكاه
بشكنى آب دار باشد و ان بارد و يابس است نقل است كه اكثر حال كرد آن
زنان ان در بول را ادرار كنند از قي منع كند عطش را ساكن كند
و مقوي معده است و خون ريختن را منع كند و زن حامله چون ملازمت

اكل ان

اكل ان كنند خصوصا در ماه سيم و چهارم اطفال صاحب حسن
كرده و ذكي الفهم باشد و بوي ان دماغ را تقويت دهد و قطعات را
قوت دهد و چون بعسل بجنبند شود از عسر البول نافع باشد
و بسيار خوردن ان موجب قولنج باشد و موجب وجع عصب
باشد و خوردن ان بعد از طعام باعث اطلاق بطن است
و چون سفرجل را در ميان ساير ميوهها بگذارند همه را بوي سازد
و چون خواهي كه سفرجل بسيار زمان بماند از اب برك خب
و بر ميان كاه بگذارند الثاني صاحب كتاب فلاحت گفته
كه چون خواهي كه انجير ابكار شود پس بكن دو شاخ از ان درخت
شود يك روز بعد از ان در بيخ ان كافور بگذار بعضي از ان بكار
پس درخت ان خوب شود [illegible] و ميوه بزرك شود و حلاوت آن
زياده كرده و چون اب زيتون اب دهي از ميوه ان چيزي
نخواهد [illegible] و از عجايب انجير اينكه چون انجير الطيور از انجير در
در ديوارها [illegible] بكند در ديوارها و سنگها مرويد اگر
در آن بوده باشد و ان درخت شود و ميوه هر كس ان

درخت سقمونیا یک چوب ببرد و از درخت تهی جای از ساقش پوست
از آن ببرد و چوب که از سقمونیا بریده در آنجا بنهد مثل ترکیب سایر
اشجار و باید این عمل در وقتی که باشد که از جری آفتاب شش
درجه گذشته باشد یا هفت درجه یا هشت درجه بعد از آن
در اطراف درخت شیر برگردد بعد از آن آن چوب سقمونیا در
درخت انجیر بنهد و از خر دور هفتم و بعد از آن درخت انجیر را با دستالی
نرم ببندد پس در آن درخت بر دیل مثل دوای مسهل شود که هر کسی که
آن انجیر بخورد گویا دوای مسهل خورده و چون درخت انجیر را بر آب
گرم بشوید علاج نتوی و خشب آن نافع برای کسی که رتیلا آنرا
گزیده باشد که در آب سایده بخورد و مالیدن بر بدن خود و بر گردن زنبند
و چون از شیر درخت آن بر بدن بمالد فهو در بدن انگشت سوراخ نکند
و چون خاکستر درخت انجیر را با صابغ و سبنان برزند گرم انهاک
بقتل رساند و چون برگ از انگور بگیرد که از اسد گزیده بدین
نافع است و آب برگ وی نافع است اثار و سم ... سفید
و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون انجیر در بر ابر آن نهاده اند که اکر

که صورة

که صورة آن جنت است که آن بواسیر را قطع کند و نفع دیگر نیز دارد
و از ابن عباس روایت شده که خدای تعالی قسم خورده بدرخت
انجیر جهت آنکه آن شبیه میوهٔ جنت است و از پوست داره
و از انطونیالا رد و اجود آن سفید آنست بعد از آن زرد آن
بعد از آن سیاه آن و اجود اصناف آن وزیری و تین حار
رطب است و الان غذائیت بهتر فواکه است و اسرع هضم
است و آن اسرع نفوذاً است و ملازمت خوب سازد و بر
سینه نافع است و عطش را ساکن کند چون از بلغم بوده باشد
و بر استسقا نافع است و بر گزیدن عقرب نافع است و
گزیدن رتیلا نافع است و اکل آن امانست از سموم و چون
استعمال کند از آن تا با مغز جوز آن نافع است نشتاب و بالون
نیز این حکم دارد و غرغره آن با آب مطبوخ شده خناق را دفع
کند و شیر آن ... جمع شده را ... قد ... واشود
جراحتی که از آن برهنه کو ... و آن را ... جیار
خورده باعث ... شود و دخان آن باعث هرب ...
است العنب درخت آن اکرم درختها و ثمر آن اشرف ثمرات است

الکرم

و بهترین انواع کرم دو الحالت بجهت اینکه عمل آن کمتر و اخف مؤنة
است و اکثر حملا است و اجود آب است انفعت و از جمله عجایب آن اینکه چون
از ساقهای چوبهای آن ببرند و بکارند در همان سال میوه دهد
و میان آن در دهانه باشد و این خاصیت در سایر درختها نیست
صاحب کتاب الفلاحة گفته که چون خواهی که از کرم عجایب بینی
یک چوبه از تر آن ببرند و سر آن را بمفصل بیخ بالا و در جای کاشتنی
آن قدری از بلوط و باقلا بریزی که درخت آن در غایت عجب باشد
و مخالف باشد با سایر درختهای کرم و چون بگیری سه چوبه از انگور سفید
و انگور سیاه و انگور سرخ و لهما شق کردی در هم را بهم بپیچانی
بکاری هر سه یک ساق باشد و الوان ثلثه از آنها پیدا آید
و هر سه یک درخت باشد و اگر خواهی که انگور سیاه سفید شود در بیخ کرم
بکنی از نفط سفید قدری بوی بریزی سفید گردد و چون خواهی
درخت کرم را کرم نیفتد بگیر خون صفدع را با خون دب بر
بیخ کرم بریز و چون خواهی که درخت کرم از سهل اخلاص شود از آن
با زبل دفن کنی و آب کرم بعد از قطع الغصان آن جمع کنی بنشادر
برهی بعد از آن شرب را ترک کنند بکو شراب نخورد و آن نافع است

جب را

جب را و چون برای آن از آب کوبه و ضماد کنی صلابت را نافع است
و اصناف عنب آن کثیر است و العجب آن عیون البقر است و آن مثل
جوز است و اصابع عذرا یعنی انگشت عروس بسیار باشد که عنقود
آن مثل عنقود شراع باشد و قد یعطی قیراط باشد بسنگ مصری و در
بعضی از کتب سماوی هست که انگور دیدی و انا خالق العنب
یعنی آیا کافر میشود مرا و حال اینکه من خالق انگورم هستم و
قشر عنب بارد و یابس است و عنب جید مقوی بدنست و زود
ادم را چاق کند و خون را صاف کند و سینه را نفع دهد و بیدار
نافع است و انگور تازه نفاخ است و شکم را حرکت میدهد و
مقوی شهوت جماع است و مقوی معده مزاست و حب آن
نافع است هر گزیدگی را که از عقرب گزیده باشد و آن ضماد آن
الحصرم اجود حصرم آنست که بیخ آن افشرده باشد
و آن بارد و یابس است از صفرا نافع است و حرارت دفع کند
و مصلح است و عصب را ضرر دارد و مصلح آن اضر دارد
الزبیب اجود آن آنست که گوشت دار باشد و حلاوت داشته
باشد و گفته که از اهل قبر برای پیغمبر آوردند آنحضرت فرمود که

مویز

بجرب آنکه طعام زرنیب عصب را محکم کند و غضب صبیر بود و خون را
واضح کند و لحیه و دهن را پاک کند و بلغم را ببرد و دلها را از فساد [illegible]
و زرنیب حار تر رطب است و مانند آن بارد یابس است [illegible] زرنیب
معلوم از او دوست دارد و کبد از او دوست دارد و این حیله [illegible]
برای جمیع امعا و احشا و کلیتین را نافع است و مثانه را پاک
کند و ادویه اسهال را معین است چون از آن یک درهم گرفته
و مانند آن ادویه دیگر تقلیل اللحم آن متورم معلوم است و خون را
حبس کند و بکار ضروری برای المتعشش یعنی [illegible] کشمش
کوبند و اما زرنیب کوچک است بسیار شیرین و بعضی از آن
سرخ است و بعضی از آن زرد و بعضی از آن سبز است و اصحاب
حکایت کرده اند که هر که مانند نیم از کشمش که در آفتاب باشد سرخ
باشد و نیم که زرد باشد و مانند نیم که در خانه خنک شود
سبز باشد و هو مثل زرنیب است الا آنکه این را از نسبت
الحمد [illegible] که از اول آنکه [illegible] آورده که چون [illegible] بعضی
رفت در بعضی جبال [illegible] دید و [illegible] انگور را دید پس کار کرد
که آن [illegible] است [illegible] کند از ابر داشتند تا آنکه تجربه
کنند

کنند پس از آن آورده اند که از آن [illegible] در ظرف کدو انداختند پس [illegible]
بانها آنکه غلامان بهم رسانیده [illegible] پس کسی که کشته بود
[illegible] داد تا [illegible] پس آن بسیار خوابید بعد از آن بیدار
شد و گفت که [illegible] بدهید پس مرا [illegible] از این
داده اند [illegible] قتل نکرد و بلکه سرور و شادی آورد پس
بدیگران نیز داده اند ضرر نکرد بلکه سرور و انبساط در آورد پس
بعد از آن ملک نیز [illegible] از آن تعجب کرد بعد از آن
امر نمود [illegible] نیز بکار زنند و قیل بعضی گفته
اند که [illegible] کمان [illegible] بود که [illegible] بود
در سلطنت [illegible] چیزی که [illegible] گرفته و قصد
[illegible] کرده پس [illegible] انداخت پس [illegible] گرفته شد
پس [illegible] از نظر غایب شد [illegible] از انگور [illegible] آورد و
[illegible] ملک [illegible] که [illegible] این عمل
پس از آن [illegible] حاصل [illegible] ملک [illegible] نمود
از استعمال آن [illegible] شود [illegible] گرفته
در ظرف [illegible] پس غلامان بهم رسانیده [illegible] آمد پس ملک از آن

تعجب کرده پس ازان قدری بشخصی که کشتنی بود داد پس آن شخص بسبب
آن رقص کرده و اظهار سرور و شادی نمود بعد ازان خواب طویل
کرده بعد ازان بیدار شد و فکر کرد آنچه که باو رسیده بود از سرور
و شادی پس ملک نیز ازو خورد و امر نمود بکاشتن آن در سایر
بلاد و اسود تمر در بلاد الخلاف است قوی الحرارة است سیاه آن و منبت
آن سریع الانحلال است و هر کسی که مداوم بر شرب آن است عقل
آن زایل شود و وجع کبد را باعث شود و بعضی را بهت بنا شد و ضعف
قوت باه شود و دماغ فاسد شود و باعث نسیان شود و بوی دهن
بد شود و باعث رعشه اعضا باشد و ضعف بصر بار آورد و
سکته در آورد و باعث صرع شود و صوت بحجیب(?) در آورد و اکل
نشتابلجوز(?) و باعث خفقان شود و اضطراب قلب شود و
موجب قساوت قلب شود و باعث وجع شود و آنچه که مانع
سکر شود بزر الکرفس است با رب حصرم و اکل الفواکه و تخم نوفر
و فی الجمله اعظم قبح و ذم آن اینکه آن کلید همه فسادها
است و آن قلب را ضایع و مریض ساخته و بخط خطا انزال کند
پس ازین سوال کنیم که مارا ایمان زده و هر عاصی ایمان زده الهام میکند

مارا

مارا رسید حکایت مار بگیرد از نامیه و عسل و بکشد مار از شوق
خیر الخلق یعنی سرکه که از خمر گرفته شده باشد بارد و یابس
است و منع میکند ریختن مواد را بانداختن بدن و بدن را
لطیف کند و به قوت هاضمه معین است خصوصا صعوبت(?)
پیری و باان غرغره کردن نافع است بر سیلان خلط بر حلق
و منع میکند خون را که از بینی در آید و نافع است جرب را و
جای که از آتش سوزانیده باشد و وضع آن بر سر مانع است
از صداع حار و آن مصلح معده است که حار باشد و فتق کند
شهوت را و رحم را بارد کند و نفع میدهد کسی را که بخورد و آن مسهل
است و نافع است بر کسی که سم خورده پس غذا و مزاج ... است
التوت و ازان وصاد کوبیده و آن ... در رختان است بجهت اینکه
کرم ابریشم بخورد مگر از آن ممنوع کنند بعمال البلاد بسیار کنند
از درخت توت که ... شعب آن حطب است و ثمر آن رطب
است و ... قالب ذهب است و ازان انواع و اصناف هست
بعضی ازان بارد و یابس است و چون توت اسود بر جای عقرب
گزیده باشد بر ... ساکن کند فی الحال و بعضی ازان حار و رطب است ...

الغذاء است مقوی معده است لکن ادرار بول کند الرمان [حاشیه: انار]
وآن از جمله درختان است نیافته شود مگر در بلاد حاره [ابن عباس]
روایت کنند که هیچ رمانه نیست که مگر اینکه در آن حبه هست
از بهشت و از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که چون انار را
خورید با بعض شحم آن بخورید که آن معده را پاک کند و
هیچ دانه از آن در قلب مؤمن قرار نگیرد مگر اینکه قلب او منور
کند و وسوسه شیطان را از قلب بیرون کند چهل روز و احمق
آن بزرگ الحجم است و شیرین الطعم است و آن حار است و نرم
سینه را نرم کند و حلق را تر کند و معده را جلا دهد و خفقان را
نفع دهد و قوت باه را زیاده کند و قشر آن هوام خانه را از او
بگریزد الاترج [حاشیه: ترنج] آن حار است و آن نخل حملی مگر در بلاد
حاره و بیست سال عمر کند و هر وقت که با آن زن حایض مس
کند و یا از برگ آن بادستش بگیرد نابود شود درخت آن
و قشر آن حار است و یابس و لحم آن سادج رطب است و ترش
آن بارد و یابس است و حب آن حار رطب است و اجود آن

بزرگ آنست و آن مصلح فساد هوا است و مصلح وبا است و مقوی
معده است و مضر دماغ است و مشتهی طعام است و نافع
خفقان است و مسهل صفرا است النارنج و آن درختی
است که برگش ساقط نشود و مثل خرما صاحب کتاب
فلاحت گوید چون نرگس را در بیخ درخت نارنج بکارند همه درخت
آن بر طرف شود و بجای آن سنبل گردد و چون عرق درخت
نارنج که از خون انسان که فصد کنند با آن بدهند زایل شود
خاصیت ورق آن اینکه ریح دهن را زایل کند و نارنج سیر و پیاز و خمر
زایل کند و شکوفه آن مقوی دماغ است و مواد ریاح بارده را محلل کند
و قلب را قوت دهد اللیمو و آن نبات هندی است و آن یافت نشود
مگر در بلاد حاره و قشر پوست آن حار است و یابس و ترش آن بارد
یابس است لکن آن نیز چینی نافع صفرا است و مسکن عطش است
و مقوی معده و مشهی است و مضر صدر است و مضر عصب است
و آن شبیه اترج است در جمیع اعمال و از خاصیت است در دفع سموم
و کز بلاد مار و عقرب و از عجیب البحر حکایت شده است از ابو جعفر [علیه السلام]

عجیبی که گفت مرا ثابت بن زهیر بود در کنار نهر دیر به بصره و حضر الحبا
مقیم بودم در کنار بستان ماهی پیدا شد در آنجا از دهه شبر و از ای
ان و جز احتراز بسیار کرد پس طلب کردم مرد افسونگری که آن را دفع کند
پس شخصی آمد و ما او را به آن اشیا نمود و نشان دادیم شخصی بدیم خانه
ان در آمد و حرز بر خود دمید خانه او را کند ناگاه ماری در آمد چون آن مرد
او را بدید خوف کرده پس مار او را گزید و هم در آن ساعت هلاک شد پس او را آن
مار شهرت کرده در مردم از آن گریختند و اطراف آن را ترک نمودند پس
بعد از مدتی شخصی در آمد و گفت که مار رهایم رسید و فساد
او این گفتند گفت که او را به من نشان دهید گفتم که چرا از کشت
گفت که او برادر من بوده منم آمده که خون او را بگیرم یا اینکه خودم
نیز کشته شوم چنانکه برادرم کشته شد پس او را بدین نشان بدهید
پس او را او نشان دادیم پس آن مرد با انجاد را ملاحظه نزدیکی آن نشست
پس ما نگاه کردیم که کار عجب خواهد شد پس آن مرد روغنی در آورد
و بدان روغن خود را آلوده کرده و نماز گزارد و دعا خواند پس پیش جا
مار عبد رفت و خانه را از آن دید پس مار پیدا آمد پس آن مرد از جای خود [illegible]

نرفت

نرفت چون با او نزدیک شد آن مرد با او هجوم کرد پس او را بگرفت پس آن مرد
به بیابان برفت و آن را بگرفت پس ملتفت آن مرد شد و آن را گزید
پس آن مرد کشته شد پس مردم آن مزرعه را ترک کردند و از جهت آنکه
مار انجاد را ترک کردند پس بعد از ایامی چند مرا شخصی در آمد و از من
پرسید از احوال آن مار پس با وی حکایت آنچه که شده بود گفتم که [illegible]
آن مرد و برادر من بود و من آمدم که خون ایشان را از این بگیرم و یا
اینکه من نیز بمیرم چنانکه ایشان مردند و چاره نیست مرا از این پس
بستان را با او نشان دادیم پس در کنار نشستیم که ببینیم کار او چه
گونه خواهد شد پس روغنی بیرون آورد و بخود بمالید همچنانکه
برادرش کرده پس مار پیدا آمد با او جنگ کردند تا اینکه [illegible]
متمکن شده و آن را بگرفت پس برگشت آن مرد را گزید [illegible] پس او را
بر سلامت [illegible] و آن مار را با خود [illegible] آوردم و انگشت خود را
همان ساعت ببرید و بعد از آن آتشی بر افروخت [illegible]
تا اینکه [illegible] آوردیم پس [illegible]
کسی دید گفت که او را [illegible] گفتند [illegible] پس چند تا از آن
[illegible] پس [illegible] شکسته [illegible] بموضع [illegible]

بالبلدو چون صحیح شد صحیح و سالم بود گفت که مار اخل اخلاص نداد
مگر بر این لیمو پس بعد از آن مار را در ایر و سر بش بر تید و دم او را
نیز برید بینداخت و باقی بدان جوش داده و طبخ نمود در دهن او گرفته
باخودش برد اللوز بجودان تازه است معتدل الحرارة و رطوبت است
غلیظ دیر هضم است و ادم را چاق کند و نافع سینه است و سعال
منع کند و ملین طبع است خصوصا با انجیر و نافع بعضی کلب و تلخ او
حار یابس است و ان جید است با شراب و دهن ان نافع است بوجع
اذن و نافع است بصداع و انرا پیش از سکر بخورد مانع است از سکر
و ان مقوی چشم است و دفع میکند سده کبد و سده کلیه و طحال
الجوز بنفسه بر دو رطب و غلیظ میشود بکوه و بار دبادره وان حار است
و یابس و ان دیر هضم است الا اینکه ان منصلح شود با تیئی و روغن
آن نافع است و قشر ان خوب بلندی دانع میکند و از ان ضماد کنند
برای گزیدن سگ و بسیار خوردن ان موجب ثقل است و زبان
البندق حار است و یابس اگر بجوب فندق بین حلقه بکشی
و عقرب را در این بلندی از ان ختی بر حلقه نتواند یابید و ان مقوی باه
است

بادام
گردو

است و مشتهی است مع سکر ملتوی و نفع میدهد از لدغ هوام خصوصا
مع التین اکلا و ضمادا و چوب بملیوقت ان بچشم طفل کور نکند بالحی
کبوبه و از ازاله کند و از اسباه کند و الله اعلم الشاه بلوط نافع است
بر ادرار بول و نافع است بسموم و خون بینی الفستق حار یابس است
اشد حرارة است از جوز و سدهای کبد را رفع کند خصوص منافع
است از گزیدن جانوران و سعال بلغمی و لدغ عقارب و مزید باه
است القصنوبر حار و یابس است مانع رطوبات است ازید و مزید
باه است بانکر النلنل حار و یابس است و در ان قوت جاذبه و محلل
است و ان علاج بلغم لزج است و اغذیه لطیف کند و مشتهی طعام است
و ادرار بول کند و بر چشم نافع است خولنجان حار و یابس است
و دافع ریاح است و نافع قولنج است و مهیج باه است و بیخ و دهن ان ازاله
کند طعام را هضم و معده را مصلح است و دافع بلغم است و رطوبت
متولده در معده را دفع کند و عرق النسا را نافع است و انکه بخورد بوی او را
نگاه نتواند کند القرنفل حار یابس است بوی دهن را خوب کند
و چشم را نور دهد و پرده چشم را نفع دهد و مانع است از قی و کبد را
قوت دهد زنجبیل و ان مثل فلفل است در هنا منع المصطکی حار یابس

پسته
میخک

وطلیقی است وآن استخوان شکسته را نافع است و خوابیدن آن
بلغم را از سر نازل کند و پاک کند و سعال را نافع است و فقره رکبه
نافع است و خون بیحزی را و فساد دم را دفع کند خیار شنبر
معتدل است مسهل صفرا است و حدت دم را دفع کند ورم را از اطراف کند
از احشاء خصوصاً جگر چون غرغره کنند و چون با تربد بخورند
رطوبات را دفع کند و چون با تمر هندی بخورند اخلاط صفرا را دفع کند
و تب را نافع است و چون با هندبا بخورند نفع دهد از قولنج و وجع
مفاصل و یرقان و آن مسهل است الشرم ان درختی است
حسن الهیئة قویم الساق ضربی مثل است ... ساق وی
ولی سبز است زمستان و تابستان ولی پشه را مانع شود وان طبخ
وادزهر باشد که بیخ دندان را قوی کند و وجع دندان را ساکن کند و در حسر
البول نافع است که بر لوبی باشد اسبحوش کرده بخورند و بر اسهال که ...
تازه اثر الجراحت باشد گوشت از آن آورد و خاکستر آن نافع است
هر جرحی که آتش سوخته باشد البطیخ از آن بعضی بستانی است و بعضی
صحرایی است که آن را حنظل گویند و بستانی سه قسم است یکی هندی
و آن سبز است و خراسانی و آن عبدلی است و چینی است و آن زرد است

خربزه

بعد ازان

بعد ازان

زرد و آن نیز سه قسم است چینی و حلبی است و سمرقندی و طائفی آن یکی است
واشکال آن مختلف است و چون تخم بطیخ را در عسل و شیر طبخ دهند
غایت حلاوت است و چون در گلاب طبخ دهند و از ابی هریره روایت کرده
که بطیخ احب میوه‌ها است در نزد پیغمبر و آنحضرت فرمود که بطیخ را بخورید
که آب آن رحمت است و حلاوت آن از حلاوت جنت است و هر کس لقمه
از بطیخ بخورد خدا تعالی هزار حسنه برای او نویسد و از او هزار سیئه
محو کند و برای او هزار درجه بلند کند بجهت اینکه آن از جنت بیرون
آمده و از وهب بن منبه روایت است که گفت در بعض کتب یافته‌ام است
که بطیخ طعام و شراب است و میوه است و ریحان است و حلاوة است
و معده را پاک کند و مشتهی طعام است و زیادت ادمی ... کند و آب
پشت را زیاده کند و بول را در ادهد و مسهل است القصیلی و آن
اصغر من بطیخ است و آن سه قسم است و الطیب و شیرین
تر آن سمرقندی است و اجود آن عبدلی است و آن بارد و رطب
است ادرار بول کند و پوست ... زایل کند و گوشت آن مانع است
از حصاة مثانه و بعضی را باعث شود و تشنگی در جوف ...
شود و آن مثل سم است القرع و آن چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله

کدو

زهره کم چون طبخ کنند کدو را بسیار کنند کمان قلب حزین را ساکن
کند و از خواص آن اینکه مگس بر آن ننشیند و چون یونس علیه السلام
از شکم ماهی در آمد مثل طفل در آمد پس همان ساعت کدو را او بدید که
بان تا بر او بنشیند تا اینکه او را از آزار دهد پس بماند شجرهٔ کدو تا
اینکه گوشت یونس قوام بلحم رسانید پس از آن او را اخذ کرد این
کدو بارد و رطب است و اثر او با گوینده و غذائیت آن نه هضم است
و آن برای صفرا خوب است و افشرده شاخ آن وجع گوش را نفع دهد
با دهن گل سرخ و اورام دماغ را نافع است و سفال آن اسهال را نافع است
و نافع وجع صدر است و عطش را ساکن کند اما آن دهن معده را سست کند
و ارباب سودا را مضر است و صاحب بلغم را مضر است و به امعاء و احشاء
مضر است القثاء یعنی خیار بارد است رطب مسکن حرارت است
و مسکن صفرا است و مدر بول است و مسکن عطش است و صاف
مثانه است و کسی که غشی کند بوئیدن بوی آن نافع است و ضماد آن
بعضی حلب نافع است و تخم آن ادرار بول کند و رنگ را خوب [illegible]
[illegible] کند حرارت بدن را دفع کند لکن مهیج تب است و معده را اذیت دهد
و همچنین است القثوس و عجور و خیار بادرنگ رطب است نافع است [illegible]

ومدر

خیار

و مدر بول است اما اینکه آن محرک عطش است و شهوت [illegible] المغشی علیه
و محرک وجع است [illegible] معده و [illegible] نافع است کسی را که غشی
کرده باشد الباذنجان حار یابس است نافع است بر خونها یعنی [illegible]
اخلاط [illegible] است و [illegible] خیالات فاسده است و سودا را اصول آن است
و [illegible] را سیاه کند و رنگ را فاسد کند و زرد کند و موجب صلاح است
الاترج بارد و یابس است یبوست آورد و [illegible] را خوب و صاف
کند و [illegible] خوب شود و خواب خوب آکل او [illegible] السمسم حار
و رطب [illegible] است نافع سودا است و وجع صدر را زایل می‌کند [illegible]
می‌کند الحمص یعنی نخود حار و رطب است ملین است ادرار بول کند و [illegible]
باه است و نفاخ است و غذائیت آن بیشتر است از باقلا و جلا دهد
چشم را و رنگ را خوب کند و از اورام حاره شفا یابد و وجع پشت را نفع کند
و رنگ آدم را [illegible] کند الکمون حار و یابس است کرم را هلاک کند و باد را
دفع کند و چون با آب آن [illegible] الشوربا صفا دهد و همچنین [illegible]
آن غذای قلیل است و جراحات را خوب کند خون [illegible] قطع کند و [illegible]
با سرکه حل کردی و [illegible] از آن گویند و یا خوابیده قطره از آن چشم را
نفع دهد و خون سائل از [illegible] را یعنی چشم دفع کند الکمون الکرمانی

ارزن [illegible]

کنجد

زیره

مان شونیز اسود است حار و یابس است بلغم را دفع کند و باد را زایل کند
و نفخ و اطراف کند و قطع زیل کند و زکام را نافع است و ازاکو بید بجمای
بسته و کسی که صلابت بار و دارد باب سبب از امید بیاید کرا و یا
حار و یابس است ریح را دفع کند و نافع زکام است و ضابل خفقان است
و کرم شکم را زایل کننده است و بول را ادرار دهد و فضله انحیرازان خبر بنفرد
بقلعه درهم است فصل در بیان بقول است الفلفل
حار یابس است باه را زیاده کند و مصلحه رایح است القنبیط حار
و یابس است سده را فتح کند و از نجار نفع دهد و سکر را نافع است
و مصلحه رایح است اللفت حار و رطب است غذاء کثیر است و مصلحه
مغر است و ادرار بول دارد و مشتهی طعام است و منیکه طبخ شده در تبد
و سرکه و انداخته و خورده باطنی شد و آب او نافع چشم است و اکثر شهوة
جماع را زیاده کند الفجل حار و رطب است طعم را حذر سیر است و مقوی
باه است و منفخ مصلح است و آب او روشنی چشم است و باشراب حصر
المحل را دفع کند و خوردن او مهر زهر را دفع کند الجوز حار و رطب است و ذات الجنب را
نفع کند و سعال را نفع دهد و مهیج باه است البصل حار و یابس است
و ملطف کننده است و بشره را سرخ کند و جوشن است که بجای بدل

آید

آید خشک از مول و زیادی باه را باعث است و شهوة را زیاده کند و ملین طبع است
و رنگ آدمی را خوب کند و چشم را تیز کند الثوم حار و یابس است
و مشتهی معده است قسمی ظاهر و هو بدا و نافع است از جهت بارد
و رطوبت او بلاد منفرضه و نزدیک به نالج را نفع دهد و ضیق خفیف
کند و سدها را فتح کند و ریاح را تحلیل کند و شکم را اطلاق دهد و درد
جمیع اوجاع نافع است مقام تریاق اکبر است و از منافع بسیار هست
الهلیون حار و رطب است فتح کند سدها را و قولنج را نفع کند و بلغم
در لجی باشد و عسر البول را نفع دهد فصل در بیان بقول
صغار است الهند با علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده در هر برگی
از هندبا وزن حبه از آب بهشت هست و او بارد و رطب است
و سدها را فتح کند و خون را اصلاح کند و کبد را نفع دهد و عرق
خالی کند النعنع یابس و حار است و در او قوتی مسخنه است
و او الطف بقول است جوهر او و عصاره او نفع دهد از سیلان دم
از باطن و مقوی معده است و مشتهی معده است و فواق که
از معده حاصل شود دفع کند و هاضم است قلیل او الزعتر
البری سریع النبات و از اناث دواهست و او حار و یابس است

سیر
کاسنی
نعنا
لکلیک ادرک
کلم
شلغم
ترب
پیاز

و محلل و ملطف است وجع چشم را ساکن کند و وجع دندان را ساکن کند
و اوجاع ورکین ساکن کند و کبد را خوب کند و معده را
صاف کند و کرم شکم را بیرون برد و عض کلب را نافع است الکرفس
حار یابس است محلل است و استعمال آن فتح کند و اوجاع را
ساکن کند و بوی دهن را خوب کند و ضیق نفس را نافع است و بول را
ادرار دهد و تهیج شهوت است از رجال و نسا و طبع [illegible] نافع است
کسی را که سم خورده باشد اسفاناخ بارد رطب است ملین طبع
است سعال را نفع دهد و صدر و سینه را لینت دهد و اوجاع
کمر را نفع دهد اکر دموی باشد سریع الانحدار است و با اصحاب
امزجه بارده را مضر است الشمر وهو الرازیانج حار و یابس
و مفتح است تسخین قوی و محلل ریاح است و استعمال فتح کند
و چشم تیز کند و از مثانه حصاة در آورد الشبت حار رطب است
و مفتح است و منضج اخلاط است اکر بارد باشد و مسکن اوجاع
والله سبحانه هو العلام فصل در بیان حشایش مختلفه است
حب الرشاد حار و یابس و اکل آن زیادت ذهن است و موجب

تره تیزک

ذکاوت است

ذکاوت است و عصاره آن لدغ عقرب را نافع است الحرمل
و با عسل ضماد است و دخان آن هوام را منع کند و مصلح
اوجاع است از مفاصل و در آن قوت مسکر است مثل اسکار خمر
و قولنج را نافع است الجزر و طلا بر کند و تخم آن کرم را از شکم بیرون
کند از آن بکریزد و اکر بجانب باشد سنا اجود آن حجازی است
و آن حار یابس است مسهل صفرا است و مسهل سودا است و
منقی است و قدر شربتش پنج درهم است بسفایج اجود آن غلیظ
و اخضر است حار محلل نفخ است و رطوبت را دفع کند و خون بلغم را
قطع کند سیر خشک آن حار است با اعتدال استعمال آن اقوی است
انجدان فعل آن از انجبیل و بطارخ حار یابس استعمال آن فتح کند و ریاح را
دفع کند و با شراب نافع است با لسع عقرب و معده را پاک کند
اشنان آن حار یابس است و مفتح است و محلل است و وزن آن دو درم
نصف درهم است عسر البول را زایل کند و حیض بسته را فتح کند و ده
درهم از آن مسهل ماده استسقا است و آن دندان را جلا دهد
و دخان اخضر آن هوام را از آن بکریزد فصل در بیان تخمها است
بذر الکتان قطونا بارد و رطب است حرارت را دفع کند و عطش را دفع

اسپند

اسپرزه

کند و صفرا را ساکن کند بزر مرو حار و رطب است مسهل بلغم است
و قدر ما یوخذ منه وزن درهمی است بزر الکتف حار و رطب است
قوت جماع را زیاده کند و قدر ما یوخذ منه وزن درهمی است بزر
البصل حار و یابس است محرک باه است از لم جنب بارده بزر
الجزر حار یابس مهیج باه است و ادرار بول کند و نفع کند از جماع
انجیب اشامیدن از جهت ضماد کردن بزر السلجم حار یابس
مقاومت سموم دارد و قیمت کرده بالخبز استعمال کردن بزر الرازیانج
حار و یابس است و قابض است مسکن اوجاع است محلل ریاح است
ادرار بول کند و ادرار حیض کند بزر الخل حار و یابس است نفع
دهد کسی را که سم خورده باشد و جمیع مفاصل را نافع است و ورم
طحال را نافع است و مسهل است بزر الهند با معتدل است مایل
حرارت و برودت نافع است تب را اگر صفراوی باشد و نفع دهد سرفه را
و یرقان را و قدر ما یوخذ منه نصف مثقال است بزر قثاء بارد و
رطب است و جلاء دهد بول را و ادرار کند بول را و قدر ما یوخذ منه
بعضی مصرف ان ده درهم است و چوب انرا بکوبد و روغن او را
بگیرد بر بدن بمالد بسیار خوب سازد حب الرمان یعنی

ناردان

ناردان ترش بارد و یابس است قی کردن را منع کند و نفع دهد
صولت صفراوی را بزر حلبون حار رطب است و انعاظ را زیاده کند
و محرک شهوت است برای جماع کردن و قدر ما یوخذ منه سوده از آن
اینکه بقدر درهمی باشد والله اعلم فصل در بیان خواص
حیوانات خواص استر و اعضای آن و اجزای آن بدانکه سیر کردن
آن چون از او زن بیاشامد آبستن نشود ابدا مخ استر چون
انسان از او بخورد عقل آن ناقص شود و فهم آن ناقص شود و سهو و
نسیان برای او حاصل شود قلب آن چون زن از او بخورد آبستن نشود
سم استر چون سوخته شود و بروغن آس مخلوط کنی و بر کچل بمالی موی
از او برآورد خصیه استر را چون بنمک خشک کنی و در میان پوست
و بر حربی بگذاری دوا از ادرار کردن اسب و یا استر ببندی بان بدیع است
مادام که معلق است ادرار کردن او بول آن چون زن بخورد بچه نیندازد
و اگر کسی ناکام شرع از او بسوید یا بعضی بگیرد ناکام از آن بر طرف شود
پشک کرده بر استر باشد از اگر فته خشک کرده و صاحب باسیر از آن بخور
کرده از باسیر خلاصی شود پوست جبهه آن چون در مکانی سوخته شود
در آنجا اتفاق حاصل نشود و صلح نشود و نام نیکش ... چیزی از او ...

خواص الحمار و اجزاء ان مخ ان خورده شود برای کسی که نسیان
بر او غلبه کند دندان ان چون بر زیر سر انسان نهاده شود
خواب او کم گردد کبد ان چون خشک شود و بسته شود و بکوبند
کسی که تب دارد تب از او زایل شود طحال ان یعنی دل چون خشک کنند
نیم مثقال بشیر گرم باشد از او اب بسای و بر پستان ان بمالد شیر بسیار
شود سم ان را چون بسوزند و کسی که صرع دارد بر جبهه ان بمالد زایل
گردد و بروغن زیت چون بمالد کسی که خنازیر دارد زایل گردد بلیناس
گفته که سم حمار را خوب کرده و بعقلان را ختنه و پوست [illegible]
[illegible] و بر سر [illegible] کرده و برص را از اطلا کنند و بر [illegible] بمالد برص ان
زایل شود دم ان صاحب جذام را نافع است دخان او از صاحب [illegible]
بمالد [illegible] شیر [illegible] چون بکود که بسیار بگرید گریه ان ساکت
شود و کسی که او را تازیانه زده باشد پوست حمار [illegible]
[illegible] الم از او زایل شود پوست جبهه ان را چون بصرع اندازند
صرع از او زایل شود [illegible]
[illegible] در میان ایشان خصومت پیدا شود [illegible]
[illegible] شود خاصیت اجزاء الحمار الوحشی مخ ان [illegible]

ازنبق

ازنبق [illegible] نموده و صاحب بهق ان را [illegible] ساییده [illegible] ان از او
زایل شود ابن سینا گفته که مخ ان قلع میکند از جسم [illegible] و لحم آن
[illegible] نافع است [illegible] باید با دهن گل سرخ [illegible]
باشد [illegible] ادم باشد از او زایل کند [illegible] کرده
بصاحب جنون داده [illegible] معلق سازند [illegible]
شود و [illegible] کنند چشم را نافع است [illegible] کنند [illegible]
از [illegible] بعد [illegible] مخلوط کرده انکه
که خون [illegible] باد [illegible] منقطع شود الله اعلم

فصل در بیان حیوانات چارپا [illegible] خواص اجزاء الاول یعنی شتر [illegible]
[illegible] است
که [illegible] کنند
و ان نفع دهد [illegible] تازه [illegible] بود و [illegible]
نافع کبد ان [illegible] خفقان داشته باشد [illegible]
[illegible] نافع است [illegible] شود [illegible]
[illegible] بکر [illegible] بکر بزند و سنام [illegible]

و بهر بواسیر بالا نافع است و وجع ان را ساکن کند کرمش از انا نافع
کننده اند برای سموم قاتله استخوان ان را چون سحق کنی و با زیت
بسر مصروع بمالند نافع است و صحان از چوب بران چوب بلند
از سلسل البول منع کند و اگر بر ان طفل بر بندد اگر بر فراشش بول
کننده باشد زایل شود غیر ان بهمه سموحات نافع و مضمضه
ان دندان را نافع است و زیر حکم زایل کند و طلا [illegible] سایل
بشکل ان خون یعنی زایل کند و جای ابله را زایل کند و زایل را
زایل کند خواص البقر یعنی گاو چون شاخ از ان بسوزانی
بطعام صاحب تب ربع نافع است و اگر جزوی از مشروبات
داخل کنی مقوی باه است و متوع قضیب است و کسی که از بینی
او خون آید اگر از مغز ان بر بینی ان نفع کند بسته شود و شاخ
از ان هم بسوزانند و بسر کسی بریزند و ان را کسی که مبرسم باشد
باشد بمالند در آفتاب زایل گردد و مغز از بریخته و ریخته
بگوشش بریزند درد ان ساکن شود لسان الثور الاسود چون

خشک

خشک کنی و بکوبی نرم و با ان توتیا ترتیب کنی و از ان بمقدار نخود
سنون کنی یعنی لحی باشتو مجامعت نکند مگر انکه تو بان غالب باشی و زهره
ان با تخم جرجیر و تخم نخل و ابلار تا ملاح کرده در آتش جوش داده
تا غلیظ گردد و ان را بر کلیج که در روی آن باشد بمالند زایل
کند اگر تکرار کند و بعد زهره ان در ورق عنبر [illegible] گوشت وان از
استعمال کند بعد از سه که ان حامله شود و زهره بقر ببعضی [illegible] مخلوط
کنند و بر صاحب قولنج بمالند همان ساعت زایل شود زهره گاو سیاه چون
کحل کنند از سیاهی چشم به چشم بکشی حدت بصر آرد و چون [illegible] که
عجیب ببر [illegible] کوزه بکیر [illegible] در جای [illegible] الا
[illegible] ابن جای [illegible] مانند الا انکه هم [illegible] کوزه
داخل شود و مضغه گوساله را خشک کند و بکوبد [illegible] این باب ریخته
[illegible] باه است و معین جماع است قضیب ان را خشک کرده
نرم کوبیده بر بیضه نیم [illegible] ریخته از زیاده باه حاصل شود
کعب گوساله بسوزانند و ان را بر دندان [illegible] بمالند ان را سفید کند
و جرب ان را زایل کند لبن گوساله زهر [illegible] را زایل کند و چون

دیو اسپر را نافع است و دخن او به گزیدن عقرب نافع است و عمق
آن به جراحات نافع است و دخول آن ورم را ساکن کند بلیناس
گفته که بول تو را بول النسال جوشش داده او را بر انگشتهای دست
و پای بگذارند عصب را بر طرف کند و کم باشد که بسیار دفعه محتاج
باشد و این از مجربات است امعا و احشای گاو است ضماد کنند گزیدن زنبور را
ساکت کند خواص بقرالوحش مغز او را چون صاحب فالج بخورد خوب
شود شاخ او را چون با خود نگاه دارند از آن جانوران رم کنند
در خانه دفن کنند جانوران از آن جا برون روند خاکستر آن به دندان
نافع است خلال او را قطع کند موی عانه را و در خانه سوختن باعث
گریختن موشهاست خواص اجزاء جاموس کوبیده کرد در دماغ آن است
اگر او را با چیزی به بند [illegible] اسپ نکند مادام که آن با اوست گوشت
آن صورت نفیس است پیه آن با [illegible] اختر شده و دار آن
[illegible] را زایل کند [illegible] را زایل کند خواص اجزاء
گوسفند شاخ او را در زیر درختی با کرده ثمره او زود دیده شود و حمل

آن

آن بسیار شود زهره گوسفند را کحل بکنند با عسل نفع دهد آب را که
از چشم در آید بلیناس گفته چون زن صوف بز را با خود استعمال کند
آبستن نشود خواص اجزاء بز بلیناس گفته که شاخ بز سفید
[illegible] است و چون قدری بسته در زیر سر نایم گذارند آن شخص بیدار نشود
مادام که در زیر سر آن است زهره بز اگر [illegible] بکنند و بجای آن بمالی بعد
از آن موی نروید گوشت بز موجب نسیان است [illegible] سوده آن
[illegible] آن که تازه منسلخ بوده که حار باشد کسی را که عقرب گزیده
بالای پوست آن نافع است و نافع است کسی را که [illegible] زده
نافع است [illegible] را خوب بکند [illegible] الشکر و [illegible]
او را با شکر بخورد [illegible] در حمام تا سه دفعه نفع کثیر [illegible]
گفته که بعد از [illegible] را نافع است و چون زن او را با خود استعمال
کند سیلان خون را از رحم قطع کند بعرین گوسفند با سرکه و جایی
که سوخته است بگذارند نافع است خواص اجزاء غزال یعنی آهو

ترک وشاخ آن مجمر انجیر وآن را میسوزند برای دفع جانوران زیان
آور اخته کرده بر زن سلیطه بدهی زبان او کوتاه شود زهره
آن را بهکوشی بریزی وجع آن زایل شود چشم آن را در جلد آن را بسوزد
بطعام کودک بریزی آن کودک زیرک شود فهیم وحافظ شود
خواص اجزای سباع الوحش شیر خواص اجزاء آن اینکه دندان
آن را هر که با خود داشته باشد از درد دندان خاطر جمع شود واگر به
طفل به بندی به آسانی دندان او بیرون آید اگر زهره او را
بادام بدهی جری گردد صاحب حباقه باشد مصروع را زایل کند
واگر اسهه کرده لا چشم را از خون رنجی منع کند پیه بواسیر را
نافع است واو را هم حار تر را نفع دهد واگر به بدن بمالی سباع
بوی آن بشنوند بنیاید واگر در خانه بگذاری عقرب وموش نیاید
واگر با آب اندازه چهار دو ازان بخوری بسر کرده در ما دو چشم آنست
اگر کسی بچشی بالادرهم ازان بخورد وباد منقاشو بکوفتن آن نالج را

نافع است

نافع است خون بر درد بهانا نافع است وبه برص نافع است خصیه
آن زن را عقیم کند پوست آن نافع به تب دایر اگر در نوعی زکند
دکسی که بواسیر داشته باشد بر این دوام بنشیند دفع کند وخون را
از تحلب آن ببرد واگر از پوست آن طبل کرده شود اسب بعلاج
آن نتوانند ساند واگر پوست به جهات در زیر عمامه اش بگذارند
همه ازو خوف کنند النمر یعنی پلنگ از خواص اجزاء آن اینکه
چون سر او را دفن کنی در جای جمع شوند جمیع موشان آن زهی
زهره او را اگر به کحل کنند نور بصر او زیاده شود واو را اخون به
پیه آن را بر جراحت بگذاری خوب وشاق شود وهر که از پوست
آن با خود نگاه دارد صاحب هیبت شود الکلب یعنی سگ
از خواص اجزاء آن اینکه چشمهای کلب اسود چون همراه باشد
چون در زیر دیوار دفن کنی در خانه خراب شود واگر انسان دندان
نزدش باشد هیچ سگ بااو صدا نکند دندان آن اگر با کسی باشد

کلب بیوانند او را نکنند واو را حمله نکند وابن کلب دندانها بسیار کنند

زهرهٔ الاغ چشم را نافع است که مکحل کنند کیل او نافع است کسی را

که او را کلب عقور گزیده باشد بریان کرده بخورد پیه کلب را بولی که

که خنازیر را مستهرا شده بدهد قضیب الاغ خشک کرده انسان او را با خود

نگاه دارد ذکرش قوام بهم رساند مادام حاصل آنست مو عانه را

مصروع باخود نگاه دارد صرع او مخفف شود موی کلب سیاه

اشکن نفعها است برای مصروع بعل الاغ زایل کند چون با دو با

فضلات سلک سیاه را زنان حامله حمل کنند از سقط جنین خارج

شود ذنب یعنی گرگ پس از جملهٔ خواص او اینکه سر او را

در برج حمام معلق کنی گربه بان نزدیک نرود و مار بالا نزدیک

نرود و اگر سر او را در گله گوسفند پنهان کنی همه گلها ناخوش شود

و اگر او را بدون دندان کرده هر کس با خود نگاه دارد مست نمی شود

ابدا هر چند که شراب خورد بیت خم ذنب نزد سه چشم چپ او در خواب

باو غلبه نکند زهرهٔ او را ما بین حاجبین بمالد غزن محتوم شوی

شعیان

شوعیان و اگر او را بران راست بر خیزی لاحق اماه زایل میشود صرع

از مصروع و زنی که حامله نباشد حامله شود و اگر او را سر حیض کنی بچشم

بکشی او نزول آب چشم مانع شود دانه بر دو امرد حفظ کند و اگر خون

او را بروغن چون مخلوط کرده بکوس باید کوری بر طرف شود و اگر

او را برند بدهی بخورد هر گز حامله نشود خصیه او را بد بال کرد

بخورد مقوی باه است عظم او را سر منشاء در اطراف گلها کسی شند

ده هر گز لیس بان هر کس هر گز بان کرک نزدیک نیاید الضبع

خواص اجزای او آنست که سراو را در برج کبوتر بگذاری هر گربه

به انجا نیاید زبان او را با کسی بردارد کلب عقور بان قریب نشود

و هر وقت محاجه مغلوب نشود و اگر او را بر دهی که در انجا ء دعوی

دعوی شر بود انجا نباشد و اتفاق باشد دندان او را کسی نگاه

دارد هیچ چیز پریشان نکند زهرهٔ او را کسی با خود نگاه کند چشم

او را آب نیاید و چشم را جلا دهد بلیناس گفته که مرارهٔ او را اپنجه

زهره او را با خون کنجشک مخلوط کرده بچشمش بمالد آب آمدن خارج

شود در هر وقت جماع قلب او را بر کودک بیاویزی ذکی و ناجح میشود

پیه او را برابر و لباس بمالد نزد مردم محبوب میباشد دست راست او را

کسی با خود نگاه دارد هر حاجت از اعلا بر آورده کند بزن زود حامله گردد و چون

بر بازوی زن بسته شود و یا بر ساقش بسته شود ولادت

با آسانی شود قضیب آن چون خشک کرده و سحق کنند و سفوف

کنی بقدر دو دانگ مهیج شهوت است بحیثیتی که بدن ان سست

نشود هر چند که بر بیت زن زود بکجا ید و اگر زن ناخشد

از این سفوف کند تو بر کند و اینقدر دست بردارد بلیناس گفته

که فرج و بوست[?] او را اگر مردی با خود نگاه دارد هیچ زنی از ا

نه بجنبد [?] ایکار از دوست دارد و اگر فرج او را بدست دارد

بر بندد تب ربع از او زایل شود بوست او را غربال سازند و از آن

گندم و غیره را غربال کنند بعد از آن بکارند هر کس این زراعت

جلد بشنفد و خاطر جمع شود از کرم و غیره ابن سینا گفته که کسی

که از کلب عقور بگزد او بوست ان نرم کرده با آب

بخورد مزرع با زیر سل الذئب از جمله خواص ان اینکه اگر دندان

او را بر شیر زن مرضعه آویزند و بر کودک بر هیچ دندان او زود

بسهولت

بسهولت بر آید چشمهای آن را بعد از تب بر بندد هر روز تب کشان

تب از او زایل شود زهره آن نافع است بر ظلمت چشم پیران مزیل

برص است با اینکه برابر بالدهن از آن بار نغز تخم مرغ ممزوج کند و طلی

کند در حمام مفید دید بال مجرب و بعد خواص الثعلب مرارت را

چون با برج تمام بکار رود منهما از الحاجب بزند و مکتب [?]

بکسی که در دندان او درد باشد ببندد درد دندان فی الساعت ساکت شود

زهرهٔ آن را در گوش مصروع بریزند در حال صرعش نکرده و بر کحل

بریزد آب چشم بنماید گوشت ان را اطفال دهند [?] در همه شفا یابند

اگر استسقا من یکند پیه از آکل را خنتر بصاحب نقرس بسایند فی

الحال نفع دهد و جمع آن ساکت شود والله سبحانه هو العالم

فصل فی خواص اجزاء سباع است از جنس طیور العقاب

زهرهٔ ان نافع است بر ظلمت چشم اگر کحل کرده بچشم بکشد

اگر زنی که شیر در بستانش جمع شود و باعث الم گردد بسبب مادهٔ

انزهره آن بان بساید و ساکت کرد و شراب بسیار کرد و خون
آن خشک کرده با هلیلج زرد سحق کرده و کحل کنند نافع است از
جرب چشم و اگر از روغن بساید نفع دهد مخ آن باز بهت کند جعفر
صاحب نقرس بساید الم آن زایل کردد و همچنین وجع آن
اگر مفاصل بود باشد الباذ زهره آن هر که بال کحل کند
خواطر جمع شود از نزول آب چشم و ابن سینا گفته که تلخ
جوارح و لعضاهم نافع است از ظلمت چشم اگر کحل کنند استخوان
از اسود ابله و کهبیله در جای که از بدن سوخته شود بالذ نافع
است خواص اجزای نسر مرارة آن یعنی زهره آن را بکوش کرری
کری از او بر طرف کنند با الکحل کردن چشم را روشن کنند گوشت از آن
طبخ کرده و با روغن ممزوج کرده کسی که جانوران سم دار بخورد و سم او
تاثیر ندارد پیه آن که داخته و به گوش چکانند ببرند کری اذن برطرف
شود الشوصة و هی الحداة زهره آن چون خشک کنند و سحق کرده
و بالبدعی مار بمرد و اگر کسی که او را جانور بگزد و بساید سم آن ساکت
شود

شود خواص اجزای حباری با مثل نامضه آن را خشک کرده با نمک
سابیده و با سوخته ممزوج کرده کحل کنند آن سفید چشم را زایل کند
ابن سینا گفته که تخم حباری نافع است برای سوخته آتش خواص
اجزای طاوس مغز آن با سرابیع عسل ممزوج کرده نافع است
برای قولنج و اوجاع صحه زهره آن بوزن دانق بمطبوخ
بلعی کشاده کرده و خون آن از الجنون بلعی زایل شود گوشت آن
قوة باه را زیاده کند و وجع رکبتین ساکت کند پیه آن عضوی
که سرد شده باشد بمالند نافع است استخوان آن اگر کسی که نگاه دارد
از چشم بلا ایمن گردد و غلبه از او برخی که نشود زر آنها دارد در زیر
بلکه از غیر الحال الوضع حمل کنند و یا در انثی بستانی چینی باشد و یا الجه
کنند شد الجمد که در زیر دامنش چینی باشد خواص اجزای الدجاج
یعنی مرغ خانگی مرغ خانگی سفید را با ده بصل یعنی پیاز طبخ
دهی و بامثنت سمسم مقشر و همه را بخورد باعث مزید قوة
باه است که انکار در آن نیابد و ملاحظه خوردن مرغ خانگی

موجب بواسیر است و موجب مرض نقرس است و پیه آن کلف
احمر را که در وجه است برطرف کند و شقاق عارض در مقعد را زایل و برودت کهنه را
دفع کند و از نزول آب در چشم مانع است و چند روز دماغ آن بریان
کرده بکوبد کسی که بول بر فراش کند بخورد دفع گردد و سنبل تخم مرغ را
در سرکه سرد بجوشند و در آفتاب بگذارند تا خشک شود سحق کنند و کسی
کسی که بطن او درد دارد زایل کند اگر بجای بطن بسایند و تخم نیمرشت نافع
است در تکثیر مادهٔ منی و تسخین آن و زیادتی شهوت و دهن البیض
سابیدن مشوی بنقرس ساکن شود وجع آن و الم آن فصل آن
نافع است قولنج را و چون آن را با کحل بعسل بیاشامد کسی که صاحب
سنگ مثانه باشد دفع کند بلیناس گفته که فضله دجاجه را
ببرد و قوی با چسب شده و خصوصا میان ایشان واقع شود
خواص اجزاء کرکی فضله از آب سحق کنند و با فتیله آلوده
و از آبی بینی داخل کرده هر قرحه که در آن باشد زایل گردد
چشم از آن کحل کرده بچشم کشد خواب نیاید و هرگه از آن کحل کند

نافع

نافع است از نزول آب بچشم گوشت و پیه آن طبخ کرده مرق از آن به
گوش ریخته کرمهای آن را دفع کند تخم آن از ابر کرده غسل جوش داده و
بیاشامد جمیع طحال را نافع است و چند روز آن از اخشل کرده و
سحق نموده بوزن درهم با بیاشامد کسی که درد جمیع کلیتین دارد نافع
است و مثانه را نافع است اگر برابر مثل سحق بجند شود خواص اجزا
الهدهد قنبر غراو را به بندد بر سر کسی که او را درد سر دارد
شفا یابد بلیناس گفته هر کس چشم از اخشل کند و از آن در روغن
بر بود و از آن بر روی خود بالد هیچ کسی او را نبیند مگر اینکه او را دوست
دارد بغایت و اگر چشم او را در زیر سر آدم بگذارد دیگر نخوابد
مادامیکه آن در زیر سر آنست و اگر از آن بکسی ببندد هر چه که فراموش
کرده بیادش در آید و اگر بر صاحب جذام بر بندد بر آن نفع دهد
نفع بغیر زبان از آن چون آدمی با خود نگاه دارد کسی با او ظفر
نیابد مادام که در نزد آنست و چون چشم و زبان او را با خود نگاه
دارد غلبه سهو و نسیان از او دفع شود و فهم او زیاده شود و
ذکاوت او کامل شود و قلب از آن چون با خود نگاه دارد موجب

زهد زبان کشاید خون ان بر آنجای تیر و پیکان بمالے زود
بهم آید و زهد تیر و پیکان از انجا بیرون آید و آسان شود پرهای
آن و ان مغز ان را با شکر کسے بخورد فربهی شود و ریش انرا
بسوزانند و بجای که در ان موی چه است از غالشان برنیند دیگر
موی چه در انجا نماند مغز تخم از ان کحل کرده در دو هیر باسه مرتبه سفید
که در چشم پیدا شود زایل کرد خاصیت اجزای خفاش یعنی
شب پره سر از اد بر برج حمام بکذارند حمام بر ان برج الفت
گیرد و در انجا نمو کنند و چون در زیر بستر آدمی بکذارند دیگر
خوابش نبرد ابن سینا گفته اکر از ان کحل کنند آب چشم را
زایل کنند قلب اورا که چوب بر کسے بربندید دیگر شهوت بر او غلبه
نکند خون او سپیدی چشم را زایل کند و اکر بر ظهار و با بغل
بعد از تراشیدن موی ان بمالد دیگر موی در انجا نروید فضله
او را به چشم بریزد در چشم را زایل کند و بجا در موی چه بکذارد و طرح شود
و باز بیخ بالا باز نروید در انجا نروید و جای موی رستنی ان کور
کرده دیگر موی نروید خواص اجزای بوم یعنی بایقوش زهره

قوت باه است و موجب زیادتی جماع است و چون از او یکی
را ان با بلای کرده ناخن کذاشته در در ان بخورد باعث محبت
باشد میان ایشان که از انقطاع نباشد بحیثیتے که احدی
از ایشان بدون دیگری صبر نتوانند کرد لحظه زهره ان
بر راست از اد در زیر سر نائم بکذارد خوابش کران شود و
اکر پر از اد بر برج حمام دفن کنی حمام از او بکریزد و اکر پر او
بکوش بکذارد و با کسے مخاصمه کند تو بر او غلبه کنی کوشت از اد بسایند
کن و بکوب و برآرد ممزوج کند و از او پوخته از ان بدهی بکسے که ترا
دوست ندارد ترا دوست دارد و ترا اجابت کند و محبت عظیم
در میان پیدا شود استخوان از اد در خانه بسوزانند هر چه از جانوران
هست از عقرب و موی چه و اشباه ان همه بسوزند و فوت شوند
ناخن اعضای او را بهی بکسے از زنها که اولاد نشود اولادش باشد بانکه
اول ناخن را بسوزاند و بکوبد و آب ریخته بیا خاصه خواص اجزای
عقعق دماغ از ان ممزوج کند بعطر صاحب فالج از او بر دارد از او فایع
شود خون از ان خشک کرده در دهن طفلے که زبان نکشاید

لند

از اکحل اکنی نفع دهد از ظلمت چشم و کمان کرده اند که یک چشم آن
میخواند و چشم دیگر نمیخواند و طریق دانستن احوال الخفاش که کدام یک
میخواند و کدام یک نمیخواند اینکه الخفاش بر آب بینداز و کدام
یک از الخفاش در آب فرو رود آن میخواند و کدام یک که در آب
فرو نرود پس آن نمیخواند است چشمهای الخ مرغ کی
بمثل چون الحجرا از بوی محبت در آورد محبت کند و سبب
بو باشد زعفرانی محبت در آورد قلب آن صاحب نالح شفا
دهد اگر بریان کند بخورد و زهره از آنجا که در میخواهد اگر بلوط
و از اکسیر که در منافع آن سنگ با این مانند نفع دهد
و اگر بخواهد گستر خشب [illegible] مرغ کی و کسی که بول کند بر آتش
خون بخورد زایل شود که بدان سم قاتل است گوشت آن مرغ
عشر است و چون استخوان از ماهی ندیمان جز بیندازی
ماهی ایشان خصوصیت پیدا شود و فریفته شود در جهان ساع
خواص اجزاء خطاف ریش مرغ آن را چون در زیر سر آدمی
بگذاری قلب او را خشک کنی و بکوبد و بر انسان بدهی [illegible]

جامع است بد طوری که بد وصف نیاید و اینست از کلام در بیان
خواص والله سبحانه هو العالم فصل در بیان خواص
بلدان است در کتاب المصنوعی ثعالبی رحمه الله که ترجمه
العنوان باشد این را ذکر نکرده بلکه از جمله انها بلاد شام که
خدا تعالی از اهل اسلام کرد اند بزنابیل [illegible] و از خصایص
انها اینکه بلاد شام مواطن انبیا است و معدن زهاد است
و از جمله خواص آن اینکه بان سبب [illegible] که ضرب المثل
است میان مردم در حسن و طیب و راحت و از جمله انها
زجاج است که هر چیز رقیق و نازک را بان شبیه کنند
و گویند که فلان چیز ارق است از شیشه شام و از جمله
الخاخ [illegible] دمشق است و الطیب نزاهت دنیا چهار است [illegible] شام
و ظهر الابله و شعب بوان و صغد سمرقند مصر خلد
الله ملک سلطانه و از جمله خصایص آن اینکه کثیر
الذهب و کثیر اند انبه [illegible] که هر که بمصر داخل
شود و استغنا نکند خدا او را غنی نکند و از جمله انها کتان
است که قیمت هر جامه از صد هزار دینار است و از ارزاق

مصر گویند ولیکن از کتان محض است و مثل این در دنیا موجود
نیست و عمارت مصر که موصوفست بحسن منظر که در سایر بلاد
نیست و از جمله طلسمها صورت اژدهاست که نقش شده در مصر و آن
وان عجیب است در اهلاک بنی آدم و حیوانات و از اعداء نیست و
نمس آن نیز از عجایب بلاد مصر است بجهت آنکه این جانوریست
متحرک چون ثعبان او را ببیند بلرزد خوف بادش نزدیک
در آید پس ثعبان بران خود رای کمارد و بپیچد و میخواهد
که او را بخورد پس نمس بر صورت بلند صد آواز دهد که ثعبان
دو پاره میشود و بلکه چند پاره و اگر نمس نباشد هر آینه
اژدهها سکان مصر را همه بخورد و ضایع کند و نمس انفع
است باهل مصر از قنفذها که به اهل سجستان نافع است
و از جمله خصایص آن بحر نیل است و مقیاس است حکایت
شده که در دنیا بزرگتر از نیل دریای نیست و محکمتر از مقیاس
آن چیزی نیست و از جمله عیبهای شهر مصر آنکه اهل مصر
مکروه میدارند بادش اگر اهتزید حتی خارج شوند هر دو که کراهیت

ان بجای کرد ذکر آن نماید بلند بجهت آنکه باران موافق آنجا نبود
و زراعت ایشان را ضایع کند و در آن تمساح بسیار میباشد
که مثل خبث حیوانات است در آب و نیست در آن منفعتی
بوجهی از وجوه یمن از جمله خصایص آنکه شمشیرها
و بردها در آن است و غیر آن نیست و از خواص آن عقیق است
که دنیا را ابر کرده است بصره و کوفه و کان یقال یعنی گفته اند
که دنیا بصره است و مثل آن نیست لیکن بغداد و جعفر بن سلیمان
گفت که عراق عین دنیا است و بصره عین عراق است و مربد
عین بصره است و داری عین مربد است و حافظ که در حق
وطن جیحون است قول شما و خلق شما بتوجیه که بیاید برای
ایشان آب صباح و مساء پس اگر بخواهند باو نزدیک
شوند و اگر خواهند از آن دور شوند حکایت شده که امیر
المؤمنین هارون الرشید جعفر بن یحیی گفت که روزی بود
و در کوفه بودند در آخر شب کرده است یا جعفر که در
هوای کوفه رحمتم بکنیم یعنی باد نسیم خورده شویم پیش
چنانکه گفته اند که کوفه لا یوفی بغداد احمد بن طاهر گفته است

که بغداد جنت ارض است و واسطهٔ دنیا است و قبهٔ اسلام است
و مدینة السلام و غرهٔ بلاد و دار الخلافه و معدن ظرائف
و لطایف و در آنست ارباب الغایات در علوم و درایات و حکم
و صناعات و هوای آن الطف است از همه هوا و آب آن خوشتر
تر است از هر آب و نسیم آن نازکتر است از هر نسیم و از عجایب آن
اینکه آن جای خلفا است و مقر آن و الجا خلیفه نمرده و عمارة
بن عقیل در آن گفته شعر قضی ربها ان لا یموت خلیفة
لها ما شاء فی خلیقته یقضی. یعنی پروردگار بغداد حکم کرده است
که در آن خلیفه و سلطان نمرده باشد اما اهل آن از خصایص
آن آنست که از اکثر بلاد هست که هر بلاد از آن مخصوص بچیزی
است که مثل آن در سایر بلاد نیست از جملهٔ آنها اینکه
عسکر کشته دارد و شکر بسیار دارد و دیباج دارد که آن را دیباج
رومی گویند و از جملهٔ آنها اینکه سوسن دارد که با نسبت از آن خز
نفیس ملوکانه در آن از عیوب اهل آن اینکه عقارب جریحه دارد
و در آن مردم عسرت و مخصوصت سخن و عکو دل سخن روزی

بافت

بافت نشود نادر است از خواص آن اینکه گلی هست که مثل
ندارد در سایر اراضی از جهت طلب و جوی او منسوب
به یکی از انبیا علیهم السلام و مومیای که امتحان کرده شود باینکه
کسپای مرغ خانگی را بشکنی و از آن بقدر حبه به او بیاشامی
اگر خالص باشد بسبب شکست آن منجبر شود و قدرت
باشد بحیثیتی که گویا هیچ شکست واقع نشده است اصفهان
و آن موصوف است بصحت هوا و جودت خاک و عذوبت ماء
بعضی بشهر است آن و کم است که هر دو این صفات در شهری
یافت شود حکایت شده که حجاج بعضی از خواص خود والی
نمود بر اصفهان و گفت که ترا من والی کردم بجایی که سنگ
آن همه سرمه است و گل آن است و ذباب آن همه نحل است
و حشیش آن همه زعفران است و از خصایص آن اینکه
شراب دیر و متراضی خوب شود طبرستان گفته اند
که در شان آن اینکه هیچ جا با و موازنه نتوانند کرد بجهت سیاحی

درختان و کثرت سبزیات و آب و میوه آن دارد خصایص آن
اینکه نارنج و ترنج دارد که جاهای دیگر نیاید جوی جاری و آن
جبل است و عین جبل است بر تخت است و جوی است صد نوع
از انواع ریاحین و بقول و حشایش در آنجا مشاهده شود و
و اثمار و میوه و حبوب سماقیه و حلبیه بسیار است

نیشابور

نیسابور گفته‌اند که هر شهری که نام نهاده شاهی بوده است شهرهای بزرگ و خوب جهان شش بود
فارس و جندیسابور و اهواز و فرات بود به هند خصوص قیاس بود خراسان که آن خوش و خوب خراسانست
و گفته‌اند که هر شهری که از بر اران بود اسم باشد تعیین کرده بلخ اسم آن ارزه اسم دنیا که بود اسم خلافت شهر سقف
پس ان دلالت بر شرف و عظم ان نیابد بر جمایه که بار دیگر نیز گفته میشود و مدینه که بآن نیز گویند
و مصر که بآن فسطاط گویند و بیت المقدس که ابنیا نامند و دمشق که او را شام خوانند و حلب
که او را شهبا گویند و بغداد که او را دار السلام گویند و اصفهان که بآن جی گویند و یهودیه نیز خوانند
و سجستان که بآن زرنج خوانند و خوارزم که کاث نیز گویند و نیشابور را ابر شهر گویند و مامون
گفته است که چشم شام دمشق و چشم روم قسطنطنیه و چشم عراق بغداد و چشم ماوراء النهر
سمرقند و چشم خراسان نیشابور است و عمرو بن لیث صاحب نیشابور بوده که میگفت از همه
که من مقاتله و جدال بر تمام در سر شهری که گیاه آن ریباس و سنگ آن فیروزج و خاک آن
خوردنی است گویا گل مختوم با گل بجای آن خاک که مثل آن در هیچ جا پیدا نمیشود و اندام به خاک بلعنبر
و فیروزه نیز از نیشابور در هیچ جا نیست و پ شاید است که نیست یکی کلون آبله نیشابور روده و خبار
و ریاحه آرا انها که صاف و سبز باشد و کاهی میباشد که یکی کلون اندازند و نیشابور برفروشند حکایت
چنین آورده‌اند که طاهر داخل بلده نیشابور گشت ای جا و خوش باشد که جلیل است هرگاه

نیند در آن هر چشمه سزاوار بود که آبهای آن که در زیر زمین است در روی زمین بودی و سبزیها
آن که در روی زمین است در زیر زمین بودی و این شعر را خوانند   لیس فی الارض مثل نیسابور
بلد طیب و رب غفور   **طوس**   که از خصایص این شهر است که نباتی نکر در انجا
و سنگ سفید که از آن دیگها و قندیلها میسازند و هر چیز که از سنگ ساخته میشود از آن نیز معمول
کرده میشود کاسههای بزرگ و غیر آن و بعضی گفته اند چنانکه خداوند تعالی آهن را در دست حضرت
داود نرم گردانیده همچنین سنگ را از برای اهل طوس نرم ساخته   **هرات**   که از خواص این
کشمش است که آن نوعی از مویز است و آن چیزیست که در مدح این گفته شده   وطایفی
من الزبیب به نقل الشراب حتی ینقل کانها فی الاناء اوعیة من
البحاری ماؤها عسل   **مرو**   که آن شهریست که ذو القرنین انرا بنا کرده و آن ام
خراسان میگویند   بلد طیب و ماء معین   و ثری طینه یفوح عبیرا
واذا المراقد التی فیه فهو یتیاه باسمان دیبا   **بلخ**   که آن نسبت داده
میشود جیحون و آن جیحون نهر بلخ نیز گویند و گفته اند که عیش در بلخ در تابستان مثل مصحف آن است
یعنی در حلب و از خواص آن نیلوفر و بنفشه است   **سجستان**   گفته اند آب این
و نباتات آن بسیار شیرین است و حکایت کرده اند از سیب بن ابی شیبه که گفته است که حکم

اصفهان سجستان

اصفهان سجستان شیرتر آن و بزرگیش برکه عظیم است و از ده مار را من آن شهر است
که خارپشت را صید نکنند اصلا بجهت آنکه خارپشت افعی و مار انجا را می خورد چنانکه احوال
افاعی سجستان و اژدهای مصر را ذکر کردیم و همچنین جرار اهواز و عقربهای شهرزور را بیان
نمودیم چنانکه ذکر کرده شده حکمای یونان و ذکر حران و اطبای جندی سابور و از خراسان و دیگر
اندازان ترک و ساحران هند   **تبت**   گفته اند که هوای آن شهر مثل عراق است و آب آن
مثل آب فرات میباشد سوال کردند از بعضی فضلا از احوال تبت در جواب گفت که صفت
آن شهر مثل صفت آن است بیرون بستان است   **غزنه**   گفته اند که آن مخصوص بخوبی
آب و هوا و عمرهای اهل آن شهر طولانی میباشد و مرض در آن ولایت کم است پس چه کمال
دارد زمینی که در آنجا طلا معدنی است و مار و عقرب و حشرات الارض نبود و در انجا جهانیکه آن
بهترین جاها و مکانهاست و در خواص انجا آن است که مردان رشید و جلد و چابک بار میآیند
و ابو مسلم زرتشت مراد و صاحب غزنین که بعزت پیش همه مردان از زاولستان و اسپهان از
طخارستان و از خوبیها و تعریف انجا این است که میوه انجا کم است بجهت آنکه کثرت میوه
موجب کثرت ناخوشی است هر جایی که میوه اش کمتر باشد ناخوشی در انجا کمتر و هوایش صحیح
و خاکش سبک و آبش گوارا است   **بلاد الهند**   ناهیک شهریست که از زردهای آن
در ودی کوه آن یاقوت و از درختان آن عود و از برگ آنها عطر و کافور بهم رسد چنانکه شاعر گفته
در تعریف غلام هندی   نظم   هذا غزال الهند فی الفرزان   کمثل عود الهند فی

العیدان وجه بدیع الحسن فی الغلمان   مصوّر من حدق الحسان
کانّه فی ناظر الانسان انسان عین الحسن فی الزمان و از خواص انجاست
فیل و کرگدن و ببر و طاوس و عاج و ساج و توتیا و قرنفل و سنبل و نارجیل و جوز الطیب
و شمشیر هندی و جواهر دیگر و طلا و عطر و خواص انجا بیشتر از سایر بلاد است علی الاطلاق
سمرقند گفته اند و قتیبه بن مسلم گفت که سمرقند اسمان است در سبزی و قصرهای
انجا ستاره درخشان است و جوبهای آن شیر کاهکشان است و میگفت که سمرقند
بهشت است در روی زمین که خوکها در آن میچرند و کاغذ سمرقند از خواص آن جا است و بوستانهای نازک
شده کاغذ که در دنیا مانند آن یافت نشود و در او دیوان کتابهای علوم و حکمتها در ان می نوشتند
از جهة خوبی و درخشان   للناس فی الارض جنة   وجنة الدنیا سمرقند
یا من یساوی ارض بلخ بها   هل یستوی الحنظل والقند   صین
که اسم فارسی این چین است از خواص انجاست ظروف چینی و در انجا چیزهای بسیار خوب هست که
بغیر از انجا در جای دیگر مانند آن نیست انجا اختراع شده تماثیل و تصاویر و نقوش صورت درختان
و وحوش و مرغان و شکوفه و میوه و تصویر مردم با اختلاف احوال بمرتبهٔ در تصویر مسلط هستند که بجز
روح و حرف زدن در هیچ چیز تفاوت ندارند حتی آنکه نقاش مصور انجا فرق میگذارد ما بین شخص
که خنده کند از غضب یا از عجب یا از خجالت یا از شادی و حریر قیمتی بسیار است و لباسی در انجا
درست میشود که هر گز باران از او نمی گذرد و لباسی درست میکنند که سوار خود و اسبش را

در دعوای

در دعوای پوشانند و هیچ جا نیست که چیلان تر و تیزتر در دو انجا برمی گیرند و وزن هر یک از انها هم
مقدار یک رطل شامی است و ماهی چیان و رشته های انجا شبیه است که هر وقت کهنه شود آنها
میاندازند تازه میشود و شریف بلاد الترک شهرهای ترک که مقابل است با شهرهای
هند و در بسیاری خواص شریک است سمور و سنجاب و قاقم و فنک و روباه سیاه و پشم و غیر از آن
تبت از بلاد ترک است و مخصوص است این بعجایب و عرض شریف اما جوهر این که
طلای خوب از زمین آن بیرون میآید و اما عرض این است که هر کس در انجا باشد دایم الاوقات
خوشحال و شادمان میباشد اگرچه ده پیرش در دیگر روز بمیرند و سبب این خوشی که
معلوم نیست و هر غریب که بانجا وارد میشود دائما خوشحال است تا از انجا بیرون رفته
خواهد شد ان نیز مناسب بلاد ترک است در خواص که از انجا نیز سمور و سنجاب و بزهای
خالص خوب از انجا می آورند و جزیره عرب دارد و در شیرینی و طعم و بزرگی و سیرابی سخت
در زمستان دارد بمرتبه که چیزی باانکه بسیار عمیق است در زمستان یخ می بندد و طولی
میکشد که قافله ها از روی ان میگذرند و یخ ان مثل زمان میباشد بقدر دو ماه زیاده که اهل
ان در رطوبت معلوم میگردد تنبیها فرزدق و ابو علی بودند هر دو یکروز در مجلس ان
عضد الدوله بن بویه و این هر دو شاعر فصیح و بلیغ بودند ابو علی با ابو دلف فرزدق گفت
ریخته سیکا بر توت چیزی در دل جوزی در غمهای بلخ ابو دلف در جواب گفت بدون
انکه تامل کند که از سگان کاره و با شخوان رسیده حرما بالاتحی و عطر بالاتحی می برند بلکه خاک
که میگوید ریخته است خدا بر تو از دهان ... ببعض سجستان و عقرب ... زور

و عمارت آن اهواز و دوبار چه جا را جمع کرده بر فرش برد و بنای وقف نهر و تفاصیل اسکندریه
و زیور چاه و خز کوفه و عبای فارس و شرباف اصفهان و سقلاطون روم و زعفران
بغداد و ... و ثعالب خزر و مشک کاشغر و عود هندی همراه و جوراب قرمز را
و فرش مرو و فرش شیرازی کرده و قند سمرقند ... ترک و خاصه های ختا و کنیزان
بخارا و سمرقند و سواری از اسبهای خوب و شتران بلخی و خرسکاری و استر بردعه و میوه
از سیب شام و موز یمن و ... رطب ... و انجیر حلوان و عناب طبرستان و انار ری و امرود
نهاوند و زرد آلوی طوس و به خلاط و خربزه خوارزم و عصیر ... مشک تبت و عود هند
و کافور قیصوری و نرگس دشت و شاه اسپرم ... همه اینها را چون عرضه الدوله ...
کلمات را شنیده خندید و تعجب بسیار کرد و از دانستن او خواص شهرها را در احوال اعطا
نمود بر آن خلعت فاخره های بسیار

بعضی علمای تاریخ نقل کرده که قیصر روم و شام قاصدی
نزد پادشاه فارس فرستاد که انوشیروان صاحب ایوان باشد چون قاصد بفارس رسید
عظمت ایوان و پادشاه را مشاهده نموده نگاه تعجبانه میکرد و در ارکان اعوجاجی
در ایوان یافت از سبب این کجی سوال کرده گفتند کسری در وقت ساختن ایوان
مشرف شد بر آن ملک و آن از پیره زنی بود راضی بفروختن نشد و کسری اکراه نفرمود
لهذا کج مانده قاصد گفت چنان چیزی در هیچ تاریخ نشده و ثبت نخواهند شد پس
کسری را کلمات قاصد خوش آمده او را خوشحال برگردانید و چون کسری بلاد عجم را

فتح کرده

فتح کرده حکام ولایات را مستقر و قلعه ها را محکم کرده صدای عدل و داد را بگوش دور
و نزدیک رسانید بعد از آن امر فرمود که لشکر حاضر شود بطرف جزیره آمد بر و نه چون
لشکر جمع با آن طرف پرچم عزیمت افراشته هر چه بلاد و محدث در آنجا بود همه را
بحیطه تصرف در آورده مگر قلعه آمد را که بسیار سخت بود پس از آنجا حرکت کرده بجانب
فرات لشکر تاخت حلب و نواحی آن و بیشتر از بلاد شام را فتح کرده برادر زاده
قیصر روم و شام را بغنیمت آورده و از آنجا به انطاکیه رفت حاکم آنجا را نیز کشته و قلعه را
فتح کرده متصرف شد قیصر از این لشکرکشی و آمد بر و غالب شدنش بدلاء و تحف بسیار
خدمت کسری فرستاده و این قصه در زمان پیغمبر آخر الزمان ... واقع شد که آیه الم غلبت
الروم در آنوقت نازل شد و این قصه مشهور است که آنجا جای دیگران نیست خلاصه
کسری از شامات از بهترین مردمان آنجا و سنگهای خوب برده در عراق شهری بنا کرده
رومیه نام که اشبه و شبیه است که در آمد بنا کند ... آمده قرار شد رومیه را بطور
آنجا بنا کرده پادشاه هر کسی را مستعد او یافته جمیع پادشاهان روی زمین از زور مخوف شدند
هدایا و پیشکشها نزد او میفرستادند و شاه زور و دختر پادشاه ترک را تزویج کرد
و در زمان خود هیچ پادشاه در صورت و سیرت شبیه کسی نبود و در احوال پادشاه چین
نامه نوشت بکسری این مضمون صورت نامه پادشاه چین این نامه ایست از فغفور پادشاه چین
صاحب قصر در و جواهر که دو نهر در آن قصر جاری است که یکی از عود و یکی از کافور که
بوی آن از دو فرسخی آید و دختر هزار پادشاه خادم او بودند و هزار فیل سفید داشت
و دارد به برادر خود کسری انوشیروان و هدیه فرستاده را از سواری را از زر در
که چشم اسب و سوار هر دو از یاقوت قرمز و یک ثوب لباس چینی که در آن صورت

و کسری را چهار حلقه انگشتر یکی از زر انها نگین ان یاقوت سرخ بود که بشان اتش شعله در بود
که انوار جهان فراج گرفتی بانگشت میکرد و نقش ان العدل العدل بود دیگری دیگر از برای
عمارت بود و نقش ان العمارة و نگین او فیروزج بود دیگری دیگر از برای عقوبت و زدن بود
و نقش او التأنی بود و دیگری برای قاصد فرستادن بود نگین او در و نقش العجل بود
و کسری خوانی داشت که هدیه فرستاد برای قیصر روم که گشاده ان سه ذراع بود سه قائمه
طلا داشت که همه مرصع بانواع جواهر بود و سی دانه جام داشت از جزع یمانی که گشاده
هر یک یک وجب بود و ده هزار درم سفید داشت که وزن هر یک سه مثقال بود
و در کلمات او بود که میگفت بهترین چیزها خوی پاکست که از او مردان کرده باشند و علم
و فضیلت است که در او دلاور باشند و درازترین عمر کسیست که علم او بیشتر باشد و بود
از خورش از علم او نفع برند مردمان و هزار علام ترک و خطای داشت که همگی در حسن
و جمال وحید بودند و در گوش هر یک آویزه بود از طلا و جواهر و هر یکی ده دست لباس
داشتند از دیباج و حریر با الوان مختلفه و هر وقت هر یکی از انها ترکش در سر آورد بانکه
مرد دیگری را نشد یکی او در آورده و در مربط او نه هزار فیل که هزار ان از برف
سفیدتر بود و بلندی هر یک چهل وجب بود یکی از ان فیلها مرد و دندان او را کشیدند وزن
یک دندان او ده لیت و چهل مثقال بود چون اسکندر گرفت و مصر
گرفته فارس و عرب و شام و اسکندریه و غیر از ان ولایات را کوچ کرد بجانب هند و سند
و ممالک جمیع انها را مسخر کرده پادشاهان انجا را و سیت مطیع کرد و هدیه ها آمد نزد او
از سلاطین ترک و خطا و غیر از انها تا انکه رسید بمطلع افتاب و معظم آن از سلاطین
بود پس در ان وقت خبر رسید که در قصر بلاد هند پادشاهی هست بسیار عادل و صاحب

کسری بود که بتخت نشسته در ایوان خورش و پادشاهان دیگر در خدمت او ایستاده و تاج
گذاشته و چهار مان بخدمت کمر بسته باشند و آن پارچه بافته شده بود از طلا و در میان صندوقی
مرصع از طلا که داشت یکنفر جاریه خطائیه که در حسن و جمال طاق بود و موی سرش بطلا زرد که هر
وقت فرو میریخت درخشنده میشد از سیاهی مو و غیر از انها از ظروف چینی و عجایبات انش
بهدیه فرستاد **صورت نامه پادشاه هند** نامه پادشاه هندوستان بدین مضمون بخدمت کسری عرض نمود
که این نامه ایست از پادشاه هند که صاحب قصر زر و یاقوت و زبرجد است و در های قصر تمام
از زر و یاقوت ناب است به برادر خود کسری انوشیروان پادشاه فارس و هدیه فرستاده برای او
هزار دانه عود هندی که مثل شمع در اتش از اول تا آخر میسوخت و جامی از یاقوت بدرخشانی
که گشاده ان یک شبر اندر شبر بود و قطر ان بقدر یک انگشت بود و چهل دانه در یتیم فرستاد که وزن
هر یک سه مثقال بود و ده من کافور و یکنفر کنیز که طول ان ده وجب بود تا سینه اش و پنج
وجب بود تا سرش و پلکهای چشمش بروی ان میرسید و در میان پلکهای چشم درخشنده که داشت
از سفیدی مثل برق از صفای ابروهای او نزدیک بام نامه را نوشته و در میان [illegible] تخت کار کرده داشت
و نامه را بطلا مرقوم نموده و نوشت که این نوع چوب در زمان چاپ و هند بسیار است که در
زمان میرود اگر بهم بپیچی نشکند و بوی ان از جمیع عطریات بهتر است و هدیه فرستاد برای
کسری پادشاه تبت از عجایبات ولایت خود سه صد توره و ده صد برانس که هر یک از ان برنس
سوار بوده و ابیش را بر پوشانیده و صد سپر که در جنگ از انها اسباب حرب کارگر
نمیشد و وزن هر یک از ان با بار چهل درهم تا نصف درهم بود و چهار هزار من مشک و نود
راس غزال مشک زنده و خوانی از طلای زرگ مرصع که سی نفر ان خوان را بر میداشت
و بر ان خوان نوشته بود که کودکان طعام برخورند هر چه بخورد و بخشد **جز** و بود را
کرده

حکمت و ديانت و ساير بسيار دارد و مرتاض و کشنده شهوات است جميع اخلاق حسنه در او جمع شده
اسکندر بعد از شنيدن اين خبر نامه باو نوشت که هر وقت نامهٔ من بتو برسد بی تامل بيا و اگر تاخير
در آمدن بکنی تمام شدن ساير پادشاهان خواهم کرد چون نامهٔ اسکندر باو رسيد او نيز در جواب
بحسن خطاب نوشته و او را بمالک الملوک ملقب ساخت و نوشت ای اسکندر در من چند چيز جمع است
که از برای هيچ پادشاهی ممکن نبوده اول آنکه دختری دارم که در جميع دنيا مثل دختر من در حسن
و جمال کسی نيست و حکيمی دارم که پيش از آنکه از او چيزی بپرسی جواب می گويد و طبيبی دارم که غير از
اجل حتمی علاج جميع دردها را می کند و کاسه دارم که هر وقت آنرا پر از آب کنم جميع لشکر
از آن سيراب می شوند و از آن چيزی کم نمی شود و اينها را من بخدمت مالک الملوک هديه می فرستم چون
اسکندر جواب نامه را خواند و آن چيزها را شنيد بسيار متعجب شد جماعت از حکما را مامور نمود
که رفته تفحص نمايند اگر راست است بياورند و اگر دروغ باشد خبر بياورند پس حکما رفته نزد پادشاه
هند رسيدند پادشاه ايشان را نهايت گرامی داشته عزت نمود تا سه روز چون روز چهارم شد
در مجلس خاص نشسته ايشان را احضار فرمود اولا با حکما در هر فن و علم گفتگو نمودند تا آنکه حکمای
اسکندر از فيض ايشان بهره مند شدند متحير شدند بعد از آن دختر را ابراز نمود که چشم
ايشان از نظاره کان از نهايت درخشنده گی جمال او [illegible] پس ترسيدند
که همه از عشق ديوانه شوند و بعد کاسه را با فيلسوف بايشان داده روانه کرد چون حکما خدمت
اسکندر آمدند اسکندر نيز ايشان را بسيار گرامی داشته در مهمانخانه منزل داد و دختر را
خواست چون دختر را اسکندر ديد عقلش حيران ماند اسکندر در آنوقت بيست و پنج ساله بود
در کمال حسن و جمال و عدل و خلق و معرفت و حکمت و هيبت وحيد عصر خود بود پس اهل حرم
خود را امر کرد باحترام آن دختر و او را بانوی حرم خود ساخت بعد از آن حکما حکايت [illegible]

خود با حکما پادشاه هند را

خود با حکما پادشاه هند را باسکندر عرض نمودند اسکندر بسيار متعجب شد امر کرد که قدح را
آورده امتحان نمايند فيلسوف هندی کاسه را پر از روغن نموده برسول گفت اين را
نزد پادشاه ببر چون کاسه را آوردند ايشان متعجب شدند پس فرستاد چون کاسه را نزد فيلسوف
آوردند به دقت نگاه کرده سوزنهای بسيار نازک در ميان روغن گذارد که آن روغن
در کاسه بهم نريخت قدح را چون نزد اسکندر آوردند درست نگاه کرده سرش را
حرکت داد بعد از آن امر کرد از سوزنها کره آهن ساخته نزد فيلسوف بردند چون فيلسوف
آنرا ديد او را چنان صيقل کرد مانند آينه که هر کس صورت خود را در آن می ديد و نزد اسکندر
فرستاد اسکندر نيز آنرا در ميان طشت آب گذاشته نزد فيلسوف فرستاد فيلسوف آنرا
کره ميان خالی مقعر درست کرده پيش اسکندر فرستاد که آن کره در روی آب مانده بود
چون اسکندر او را ديد سوراخ نموده و پر از خاک کرده نزد فيلسوف فرستاد چون فيلسوف
او را ديد رنگش متغير شد اشک از چشمش جاری گرديد خبر بردند حالرا نزد اسکندر
چون فردای آن اسکندر در مجلس خاص نشسته فيلسوف را احضار کرد چون فيلسوف بطرف
اسکندر آمد اسکندر ديد که جوان خوش صورت است تعجب کرد از حسن و جوانی و حکمت
آن پس فيلسوف لوازم [illegible] تعظيم بجا آورده و انگشت خود را بدماغ خود برد پس اسکندر
او را اذن جلوس داده نشست پس اسکندر پرسيد که چرا انگشت خود را و فيلسوف گفت
بطرف تو نگاه کردم بدماغ خود بردم فيلسوف گفت که ای مالک الملوک وقتی که من
باين حسن و جمال و جوانی شما نگاه فرمودی از خاطرت خطور کرد که آيا حکمت اين جوان
بمرتبه صورت و جوانی خود باشد از آنجهت من انگشت بدماغ خود کردم که بدانی در هندوستان
مثل من در حکمت نيست بعد از آن اسکندر گفت از آن واقعه که ما بين من و تو اتفاق افتاد
خبر ده مرا چون فيلسوف گفت ای مالک الملوک فرستادی نزد من ظرفی پر از روغن کنايه اشاره

کرده بودیم انکه سیمرغ پرید خلعت که دیگر محتاج بر آن نیستم پس من سوزنها را بر آن نهادم که بدانی
در زمین از دقایق حکمت چیزها هست که احدی بر آن مطلع نشده باشی و هر حکمت تو دارد و بشنو چنانکه
سوزن بر دماغ تو در دستها بود از انکه سوزن را کرده نمودی و فرستادی چیز دادی که نفس ستاره ازین بالاتر
است در حصون زمین و ملکت دارای پس من چیز دادم که در زمین حیله و تدبیر با حقیقت است که جمع
مردم را مشغول ساخته رجوع بهای میکنم بعد از آن طشت و آب فرستادی اشاره بانکه ستاره روز
کوتاه است من خبر دادم که حیله میکنم در رسانیدن تو در حین عمر کوتاه بعلم زیاد و چون فرستادی
نزد من کره آهن را که در روی آب بود و سوراخ کردم و پر از خاک نمودم بجهت انکه مرگ است
آخر همه و دیگر حیله نمیتوان کرد پس اسکندر تعجب نمود بعد از آن اسکندر خلعت خوب باو داده و مال
بسیار عطا نمود و اسکندر گفت که مرا موعظه بکن فیلسوف گفت که باین چند چیز عمل بکن و معاشره
با نها منها و گفت ان کاسه که لشکر اسکندر از آن آب خورده چیزی از آن کم نکرده ان قدح حکمت
ادم بود که در تمام مطرات در دست کسی بود و در طبیب نهایت خوب معالجه را در هر مرضی
کرد که عقل در آن حیران میشد **حکایتی که داردی بر عجایبات** روزی اسکندر پرسید که آیا کسی هست
از بیابانها و غاریکه در آنجا است مرا خبر دار کرده از عجایبات آنجا برای من نقل کنند شخصی ادعای
راه نمائی کرده اسکندر را بانجا برد چون بدر غار رسید دید که بخط سریانی در آنجا نوشته
شده که مضمونش این است ای انکه رسیده باین رسیده و ثروت وقتی باینجا رسیدی که وان این
فقرات را فکر کن و داخل شو و عبرت بگیر و بدان که من پادشاهی بودم که دلها را تسخیر
کرده بودم و بر جمیع مردم حکم میکردم و از دنیا بآرزوی خود نرسیدم پس اسکندر
بغار داخل شده گریه کرده دید شخصی بلند قامت بر بالای تخت طلا افتاده و جمیع اموال و
خزاین او در نزد او مانده و دو دست اینش باز و دو دست چپش بهم بر آمده و کلید هاش خزینه اش

در بالای سری

در بالای سرش گذاشته و بر دست راستش لوحی بود که در آن نوشته بود قد جمعنا المال
وامسکناه و در لوح دست چپ نوشته بود ثم ترکناه و ترکناه و در بالای سرش
لوحی بود که نوشته بود باین مضمون که در دنیا عمر کردم و در زمان خود دارای اولاد شدم و در آن بودم
و در طلب مرتبه سر بر پا سودم آخر بخاک یکسان شدم پس اسکندر گفت سبحان الله و در
دل اسکندر ترس پیدا شد هر چیزیکه داشت همه را ترک کرده مشغول عبادت
شد و جمیع خزاین و دفاین خود را تصدق کرد و غلام و کنیز خود را آزاد نمود و در کلمات
ایشان است اعزل النفس قبل العزل واحاسبها قبل الحساب و لباس درشت
پوشیده و نفس خود را جمع کرده با مناجات مشغول گفته چون اسکندر را زیارت مراجعت
کرد در خواب دید که او را در جای که بالای آن آهن و زیر آن آهن است قبض روح
کردند بعد از آن از انکار در دنیا خوش از دو ظاهر شد تا انکه نالش نکشت بعد اگر دو عطش
باو غلبه نمود بمرتبه که هر قدر آب میخورد سیراب نمیشد تا اینکه از جهت معالجه عطش بالای
او را بجفت پوشانیده و زیرش را از زره فرش نمودند که رفع حرارت شود چون اسکندر
از غش بحال آمد دید که بالایش آهن و زیرش آهن است یقین کرد که کوچ حال نمود
پس نامه که در این صورت حال خود را بیان کرد بمادرش نوشت و وصیت کرد مادر
خود را که زود خیرات بدهد و بخلافه در آن خیرات نکند کسی را که مصیبت زده نشده
باشد چون وفات کرد او را در تابوت طلا گذاشته بطرف مادرش که در اسکندریه بود
بفرستادند عمرش در آنوقت سی و شش ساله بود و مدت پادشاهی او نه سال در احوال
حکیمی از حکما روایت شده که گفت هر یکی از حکما در این باب حرفی بگوید که برای ما نفعی داشته
باشد و برای غیر موعظه باشد یکی از حکما گفت اسیر کننده پادشاهان اسیر شد دیگری گفت
آنکس که طلا را مخفی میکرد طلا او را مخفی کرد و دیگری گفت آنکس که قوی و غالب بود
ضعیف و مغلوب شد دیگری گفت انکه با دو اغلط بعد رحیات در ساعت هم و اعظ شد

و یکی گفت ای آنکه دایم غصه میگیری برکت حالا غصه کرده شدی برکت و دیگری گفت همراه آنچه
لاحق میشوی تو آنکه از مرگ تو خوشحالی شده چون تابوت سکندر را نزد مادرش آوردند برای
تعزیه داری نمود و آواز کرد که زنها که تعزیت ندیده باشد نگاه کرد که بمجلس حاضر نمی
شود از کیفیت واقعه سؤال کردند جواب دادند که احدی در این دنیا نیست مگر آنکه باو عزا
و مصیبت رسیده است چون مادر اسکندر این جواب را شنید غصه پس کمتر شد آنگاه تسلی یافت
و گفت خدا رحمت کند به پسر من که مرا تسلی داده به بهترین تسلیها این مردان کجا رفتند که تو
میشوی و آخر کو آنکه مالک شده بر تمام زمان کجا رفت آنکه امر میکرد و زجر مینمود و آخرت
خود را خراب و دنیا را آباد ساخت پس مرگ آمد بسوی او از تخت به تخته انداخت
و از قصر و عمارت بحفره قبر آورد و عوض حریر و دیباج خاک و ریگ را لباس او کرد و
کرمهای زمین را بر او مسلط نمود تا جمیع اعضای او را متلاشی و پراکنده کرد که دیگر اثری
نماند طوبی لمن کان نظره عبرة و این آخر کلامست در فضایل
با دنیا را گذشته و خدا و عالم داناست و این فصل دوم در بیان کلامست در مسایل
عبدالله بن سلام از پیغمبر [illegible] افضل صلوات و سلام و در این فصل فایده بسیار
است [illegible] کتابها کتاب روزی ما بجهت راه و افاده میکنند
با [illegible] کتابها [illegible] علوم [illegible]
از عبدالله بن عباس روایت است که چون پیغمبر آخر الزمان صلعم مبعوث شد امر فرمود که سلاطین
کفار را نامها نوشته و ایشان را باسلام دعوت نمایند از جمله نامه به بزرگ یهود خیبر نوشت
و جبرئیل ع فرمود که یا چه نویسم باو جبرئیل عرض کرد این مضمون را بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست از محمد بن عبدالله صلعم رسول خدا بطرف یهود خیبر اما بعد بدانید که زمین
مر خدا راست و دین خالص او راست سلام باد بر آنکه تابع شود بهدایت و اطاعت نماید

ملک اعلا

ملک اعلا را حول و قوه نیست مگر بخدا پس حضرت پیغمبر صلعم بکاتب امر فرمود همان کلام را
نوشته و بمهر مبارک آنحضرت مختوم کرده بیهود خیبر فرستاد چون نامه مبارک بیهود خیبر
رسید عالم و شیخ و دانای خود عبدالله بن سلام را خواسته گفتند یا ابن سلام این نامه
از محمد بن عبدالله صلعم آمده این را برای ما بخوان عبدالله نامه را برایشان خواند و بعد گفت آیا
بیان شما در این باب چیست و تحقیق در تورات علامات او را خوانده و دانسته اید که
در دوست او ظاهر میشود اگر چنان باشد که حضرت موسی خبر داده اطاعت میکنیم
یهود گفت چگونه میشود این و حال آنکه جناب محمد صلعم نسخ میکند کتاب ما و حلال
و حرام او را تغییر میدهد پس ابن سلام گفت ای گروه یهود شما دنیا را بر آخرت و عذاب
بر رحمت اختیار میکنید هر آینه من از کتابهای خود هزار و چهار صد مسئله استخراج
میکنم و محمد بن عبدالله صلعم امی است که نه میخواند و نه می نویسد از او سؤال میکنیم اگر دانست
و جواب مسئله ما را گفت یقین میکنیم که همان است که حضرت موسی بشارت داده ایمان
می آوریم و اگر عاجز شد و حق نگردد ایمان نمی آوریم و در دین خود ثابت میمانیم طایفه یهود همه
این را قبول کردند و از تورات هر قدر از مسایل مشکله را قادر بودند استخراج
نمودند که احدی عالم بر آنها نباشد و بمدینه طیبه خدمت پیغمبر آخر الزمان صلعم بردند چون یهود
بمدینه و مسجد داخل شدند جمال عالم آرای پیغمبر آخر الزمان صلعم را دیدند که اصحاب از اطراف
نشسته بودند قلوب یهود بایمان باسلام شد عبدالله بن سلام گفت السلام علیک یا محمد صلعم
نی اسلام دین سلام علیکم السلام بر اصحاب شما باشد و هر کس که تابع راه راست باشد
حضرت پیغمبر صلعم امر فرمود او را به نشستن چونکه نشست حضرت فرمود چه میخواهی ای
ابن سلام عرض کرد یا پیغمبر من از علمای بنی اسرائیل هستم و تورات را خوانده و دانسته و فهمیده ام
رسولم از جانب طایفه یهود بسوی شما و چند مسئله دارم در رساله آنکه از شما فهمیم آنها را

حق فهمیدن آن مسائل را از شما سوال میکنم اگر بیان فرمائید از مخبرین خلیفه میشوم حضرت
فرمود که سوال کن ای ابن سلام که خبر بدهم از جانب ملک جلیل عز و جل خبر داده اگر بجواب
فرمائی خبر بدهم از مسائلی که پیش از آنکه تو تکلم نمائی پس حضرت فرمود ای ابن سلام تو
هزار و چهار صد مسئله از تورات استخراج کرده و بخط خود نوشته آورده چون ابن سلام
این را شنید سرش را پایان انداخته گریه کرد و گفت راست گفتی یا پیغمبر و عرض کرد
یا پیغمبر تو رسول و فرستاده خدا هستی و یا نبی و خبر دهنده از خدا حضرت فرمود خدا
مرا هم رسول و هم نبی فرستاده مگر در تورات نخوانده محمد رسول الله گفت بلی راست
گفتی عرض کرد آیا کسی با شما حرف میزند و یا آنکه اینها را وحی کرده میرسد حضرت فرمود
وحی میشود ان هو الا وحی یوحی عرض کرد که خدا چند نبی و پیغمبر فرستاده و خلق کرده
حضرت فرمود صد و بیست و چهار هزار عرض کرد از اینها چند نفر رسل میباشد فرمود
سیصد و سیزده نفر رسل اند عرض کرد اول رسلان که بود فرمود حضرت آدم عرض کرد
نبی اول که بود فرمود آدم عرض کرد راست گفتی خبر ده مرا از پیغمبران عرب چند نفر اند
حضرت فرمود هفت نفر ابراهیم و اسمعیل و لوط و هود و شعیب و
صالح و محمد صلعم گفت راست گفتی خبر ده مرا که ما بین موسی و عیسی چه قدر پیغمبر آمده بود
فرمود هزار نفر گفت بر کدام دین بودند فرمود بر دین خالص خدا و ملائکه و دین اسلام
عرض کرد اسلام چیست و ایمان چیست فرمود اسلام آن است که بگوئی اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انی محمدا عبده و رسوله

ودادن زکوة

ودادن زکوة و اقامه نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج کعبه مستطیعه و ایمان بخدا و ملائکه
و کتاب و پیغمبران و روز قیامت و نشر و حشر و غیر از اینها گفت ابن سلام که راست گفتی
خبر ده مرا که شریعت پیغمبران سلف چند بود حضرت فرمود که مختلف بودند ابن سلام
گفت آیا اهل بهشت به بهشت با اسلام یا با ایمان و یا با اعمال صالحه داخل خواهند شد
حضرت فرمود که مستوجب بهشت میشوند با ایمان و داخل میشوند برحمت خدا و قسمت
داده میشوند با اعمال عرض کرد راست گفتی خبر ده مرا که خدا چند کتاب نازل کرده است
حضرت فرمود صد و چهار کتاب عرض کرد راست گفتی خبر ده مرا که بر پیغمبری چند کتاب
نازل شده حضرت فرمود بر شیث بن آدم پنجاه صحیفه و زبور را بر داود و بر ادریس پیغمبر
سی صحیفه و بر ابراهیم بیست صحیفه و تورات را بر موسی و انجیل را بر عیسی و قرآن را
بر محمد صلعم و بر جمیع پیغمبران عرض کرد که یا پیغمبر قرآن را چرا فرقان میگویند فرمود بجهت
آنکه آیه و سوره آن جداگانه است بمثال تورات و زبور و انجیل نمیباشد عرض کرد در قرآن
یا صحف است حضرت فرمود بلی عرض کرد که کدام است آن فرمود قد افلح
من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی الا آخر سوره عرض کرد ابتدای قرآن
کدام است فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و آخرش صدق الله العظیم خبر ده مرا
از پنج چیز که خدا اینها را بدست خود خلق کرده حضرت فرمود اول جنت عدن دوم
درخت طوبی سیم الواح موسی چهارم آسمان دنیا را عرض کرد بود که راست گفتی
عرض کرد که خبر ده مرا که از کجا خبر میدهی این چیزها را حضرت فرمود از جبرئیل و آن از
میکائیل و آن از اسرافیل و آن از لوح محفوظ و آن از قلم و آن از خداوند جل و علا
گفت چگونه میباشد این حضرت فرمود که خدا امر میکند قلم را مینویسد بر لوح و لوح

نازل می‌گشته با جبرئیل و می‌رسید به اسرافیل و اسرافیل به میکائیل و میکائیل بر جبرئیل و او بر من عرض کرد خبر ده
مرا که جبرئیل مثال مردان است یا زنان حضرت فرمودند مثال مردان عرض کرد طعام و شراب ایشان
چیست حضرت فرمودند خوراک ایشان تسبیح و شراب ایشان لا اله الا الله عرض کرد خبر ده مرا از درازی و
کلامی و عرض و عمق ایشان و از صفت و لباس او آگاه گردان حضرت فرمودند ای ابن سلام ملائکه
بطول و عرض و عمق و صفت و لباس متصف نمی‌باشند مثل روشنی روز و تاریکی شب است
مراو را چهار هزار بال است سبز و مشبک بانواع جواهر و یاقوت مرصع شکم و بران زیور ... است از
استبرق که اثر آن چشم را خیره میکند دایره آن از وقار و کرامت و در روی او مشعر ...
عبارات نمی‌خورد و نمی‌نوشد و سهو و سیب نمی‌کند و قایمست بامر خدا تا روز قیامت عرض
کرد که راست گفتی خبر ده مرا از ابتدای خلق عالم و آدم حضرت فرمودند بدرستیکه خدای سبحان
و تعالی که مقدس است اسماء ایشان و بلند است ثناء ایشان و خدای منت نهاد از
ایشان خلق کردند حضرت آدم را از گل بقدرت کامله‌شان و خلق کردند گل را از کف
و خلق کردند کف را از موج و خلق کردند موج را از آب عرض کرد که راست گفتی
خبر ده مرا از آدم که چرا آدم نامیدند حضرت فرمودند بعلت اینکه خلق از گل زمین و
ادیم زمین عرض کرد که راست فرمودی پس آدم خلق شده از یک طینت یعنی از یک گل یا از همه
گلها حضرت فرمودند ای ابن سلام خلق نشده آدم از گل همه آنها و اگر خلق می‌شده
از یک طینت هر آینه نشناخته می‌شد خلق الله از همدیگر در یک صورة می‌شدند عرض
کرد که راست فرمودی آیا از برای آن در دنیا مثلی است حضرت فرمودند آیا
نگاه نمی‌کنی به دنیا که ... از خاک سفید و سرخ و زرد و درنده ما بین سرخی و از تیره رنگ

دارد سیاه

دارد سپید و از کبود و در او سبزی است و شور و نرم هست و تیز همواره هست و شیب
است و بد و خوب است و همچنین پسران آدم عرض کرد راست فرمودی خبر ده مرا از آنکه
خلق فرمود خداوند عالم آدم را از کجا داخل شد بر او روح حضرت فرمودند که
داخل شد روح از دهن او عرض کرد راست فرمودی آیا داخل شد در او از روی
رضا یا از روی اکراه حضرت فرمودند که بلکه داخل کردند از روی اکراه و خارج
کردند از روی اکراه عرض کرد راست فرمودی خبر ده مرا چه فرمودند خداوند عالم
بر آدم حضرت فرمودند ای ابن سلام خدا فرمودند بر آدم اسکن انت و زوجک
الجنة فکلا منها رغدا حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا
من الظالمین عرض کرد راست فرمودی ای محمد صلعم خبر ده مرا چه قدر خورد از درخت
حضرت فرمودند دو دانه گفت چقدر خورد حوا حضرت فرمودند دو دانه عرض کرد
راست فرمودی ای محمد صلعم خبر ده مرا چه بود صفت درخت و چند شاخه داشت
و چقدر بود در آن خوشه حضرت فرمودند بود از این درخت سه شاخه
و بود در او ده خوشه سنبله و حب عرض کرد چه قدر دانه بود در خوشه حضرت
فرمودند پنج دانه عرض کرد راست فرمودی چقدر بود طول خوشه حضرت فرمودند طول
خوشه نیم بود عرض کرد راست فرمودی ای محمد صلعم خبر ده از صفت حبه چطور بود حضرت

فرمودند ای ابن سلام بود بمنزله تخم مرغ بزرگ عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص خبر ده
مرا از دانه که با تو ماند با آدم چه کرد آدم با او حضرت فرمودند که نزول کرده با آدم
از جنت پس کاشت او را آدم در زمین و نسل داد آن دانه در زمانی برکت یافته شد
در زمین عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص خبر ده مرا از آدم بکجا فرود آمد حضرت فرمودند
در زمین هند فرود آمدند عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص پس بکجا فرود آمد حوّی
حضرت فرمودند بجده عرض کرد که راست فرمودی پس بکجا فرود آمد دانه فرمودند
باصفهان عرض کرد که راست فرمودی پس بکجا فرود آمد ابلیس حضرت فرمودند
به بیسان عرض کرد که راست فرمودی ای محمد ص چه بسیار زیاد است علم تو و چه
بسیار درست زبان تو خبر ده مرا از لباس آدم تا آنکه فرود آمد از جنت حضرت
فرمودند سه برگ بود از برگهای بهشت یکی زیر جامه دیگری بجای ردا یکی عمامه
عرض کرد که راست فرمودی در کجا آدم و حوی جمع شدند حضرت فرمودند در عرفات
عرض کرد راست فرمودی خبر ده مرا از اول خانه که وضع شده است از برای
خلق الله حضرت فرمودند بیت الله الحرام عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص
پس خبر ده مرا از آدم که خلق شده است از حوی و یا حوی خلق شده است
از آدم حضرت فرمودند ای ابن سلام بلکه حوی خلق شده است از آدم و اگر
آدم خلق میشد از حوی هر آینه طلاق در دست زنان میشد و در دست مردها
نمیشد عرض کرد که راست فرمودی از کلش خلق شده یا از بعضش حضرت فرمودند که خلق
شده از بعضش و اگر از کلش خلق میشد هر آینه حکم کردن در زنها میشد در مردها نمیشد

عرض کرد

عرض کرد راست فرمودی از ظاهر آدم خلق شده حوی و یا از باطنش حضرت فرمودند
بلکه از باطنش و اگر خلق میشد از ظاهرش هر آینه زنها مثل مردها رو باز و بی حجاب میشدند
و در حجاب نپوشیدند عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص از طرف راستش خلق شده یا چپ
حضرت فرمودند از طرف چپ و اگر از طرف راست خلق میشد هر آینه در میراث حصه
دختر مثل حصه پسر میشد و شهادتشان مثل هم میشد عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص
خبر ده مرا از کجای آدم خلق شد حضرت فرمودند از دنده چپش عرض کرد که راست فرمودی
خبر ده مرا کی ساکن بود در روی زمین پیش از آدم حضرت فرمودند جن عرض کرد بعد از جن
فرمودند ملائکه عرض کرد بعد از ملائکه فرمودند آدم و ذریه آدم عرض کرد که راست فرمودی چقدر شد
میان جن و ملائکه حضرت فرمودند نه هزار سال عرض کرد که راست فرمودی چقدر شد میان
ملائکه و آدم حضرت فرمودند هفت هزار سال عرض کرد که راست فرمودی ای محمد ص آیا حج آدم
بیت الله الحرام بود حضرت فرمودند بلی عرض کرد پس کی تراشید سر آدم را فرمودند جبرئیل ع
عرض کرد که راست فرمودی آیا ختنه کرد آدم حضرت فرمودند بلی ختنه کرد خودش را به
عرض کرد خبر ده مرا ای محمد ص دنیا را چرا دنیا نامیدند حضرت فرمودند بجهت آنکه
از آخرت پستتر خلق شده هر آینه مثل آخرت خلق شده بود فانی نمیشد چنانچه آخرت
فانی نمیشود عرض کرد که راست فرمودی خبر ده مرا از قیامت که چرا قیامت نامیدند
حضرت فرمودند بجهت آنکه در قیامت میشود قیام خلق بحساب عرض کرد که راست فرمودی

پس آخره چرا به آخره نامیده شد حضرت فرمودند بجهت اینکه آخره مینا خر
از دنیا وصف کرده شود خوبیهای او و شمرده شود روزهای او و منقضی
شود مدت او عرض کرد که راست فرمودی خبر ده مرا از اول روزی که ابتدا
کرد خداوند عالم در آن روز به خلق کردن دنیا حضرت فرمودند یوم الاحد
یعنی روز یکشنبه عرض کرد چرا نامیده شد احد حضرت فرمودند بعلت اینکه خلق کرد واحد
احد اول روزها عرض کرد که راست فرمودی پس اثنین چرا اثنین نامیده شد حضرت
فرمودند بجهت اینکه آن روز دوم است از روزهای دنیا و همچنین ثلاث و اربعا و خمیس
عرض کرد که راست فرمودی چرا جمعه جمعه نامیده شد حضرت فرمودند بعلت اینکه در آن
روز خلق جمع شدند و آن روز ششم است از روزهای دنیا عرض کرد که سبت چرا سبت
نامیده شد حضرت فرمودند آن روز سبت موکل شد در آن روزها کل از مخلوقات هر ملکت
از راست و چپ که آنها می نویسند عمل خوب و عمل بد را پس آن ملکی که در طرف
راست است می نویسد عملهای خوب را و آن ملکی که در طرف چپ است می نویسد
عملهای بد را عرض کرد راست فرمودی خبر ده مرا از کجا نشسته آن دو ملک جای کجاست
و چه چیز است قلم آنها و چه چیز است دوات آنها و چه چیز لوح آنها و چه چیز
است مرکب آنها حضرت فرمودند جای آنها میان دو شانه اینها قلم آنها زبان
بنده است و لوح آنها دل بنده است می نویسند اعمال او را تا بوقت مردن عرض
کرد که راست فرمودی خبر ده مرا چقدر است طول قلم و چقدر است عرض او و چقدر است
دندانهای او و چه چیز است مجرای او حضرت فرمودند طول قلم پانصد ماه است و عرض او
او هشتاد دندان است بیرون می آید مرکب از میان دندانها و جاری می شود در لوح



محفوظ آنچه بوده و آنچه شدنی است تا روز قیامت با امر خداوند عزوجل عرض کرد راست
فرمودی خبر ده مرا چقدر از زمان خدا نظر کردن در خلق است در هر روز و هر شب حضرت فرمودند
سیصد و شصت نظر کردن است از برای خداوند جل ثناؤه در هر نظر زنده میکند و هلاک میکند
بر میدارند و میگذارند سعید میکند و شقی میکند ذلیل میکند و قهر میکند غنی میکند و فقیر میکند
عرض کرد که راست فرمودی خبر ده مرا چه خلق کرد خدا بعد از آن حضرت فرمودند خلق کردند
آسمان هفتم را از آنچه در بالای عرش بود امر فرمودند آسمان هفتم که بلند بشو بجای خود که
پس بلند شد بعد از آن خلق کردند آسمان ششم را بعد از آن پنجم را بعد از آن چهارم را
بعد از آن سیم را بعد از آن دوم را بعد از آن آسمان دنیا را همچنان امر فرمودند بر کل از اینها
قرار گرفتند در جای خودشان نه این در جای او و نه آن در جای این عرض کرد که راست
فرمودی پس چرا آسمان دنیا سبز شد حضرت فرمودند که سبز شد از رنگ کوه قاف
عرض کرد که راست فرمودی از چه چیز خلق شد آسمان دنیا فرمودند از موج مکفوف
عرض کرد که راست فرمودی چه چیز است موج مکفوف فرمودند آبی است سلام ایستاده
که از برای او اضطراب نیست عرض کرد که راست فرمودی چرا آسمانها نامیده شد
حضرت فرمودند بعلت اینکه خلق شده است از دود عرض کرد که راست فرمودی ای محمد
خبر ده مرا از آسمانها آیا از برای آنها درها هست حضرت فرمودند آن درها مقفل
است و از برای آنها کلیدها هست و آن کلیدها مخزون است عرض کرد راست فرمودی
خبر ده مرا از طول هر آسمان و عرض و ستبری و بلندی چه چیز است سکان آنها حضرت
فرمودند طول هر آسمان پانصد ماه است و عرض و ستبری همچنین است و میان هر آسمان همچنین است

عبارت است
سماک را م
که بجای ح

دیگران در آسمان لشکری و صفهای از ملائکه است که همیشه اند عدد آنها را مگر خدای
تعالی عرض کرد خبر ده مرا از آسمان آنچنان که بالای آسمان دنیاست از چه چیز
خلق شده فرمودند از زبرجد سبز عرض کرد چهارم چطور فرمودند از طلای سرخ عرض کرد پنجم
چطور فرمودند از یاقوت سرخ عرض کرد ششم چطور فرمودند از نقره بیضا عرض کرد هفتم
چطور فرمودند از نور ساطع عرض کرد که راست فرمودی بالای آسمان هفتم چه چیز است
حضرت فرمودند بحر الحیوان عرض کرد بالای او فرمودند بحر الظلمة عرض کرد بالای او
فرمودند بحر النور عرض کرد بالای او فرمودند پرده هاست عرض کرد بالای او فرمودند سدرة
المنتهی عرض کرد بالای او فرمودند جنة المأوی عرض کرد بالای او فرمودند حجاب الحکمة عرض
کرد بالای او فرمودند حجاب جبروت عرض کرد بالای او فرمودند حجاب عزة عرض کرد
بالای او فرمودند حجاب کبریا عرض کرد بالای او فرمودند حجاب العظمة عرض کرد بالای
او فرمودند کرسی عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص بتحقیق آورده علوم اولین و آخرین
را و بتحقیق تمامی حق حرف میزنند خبر ده مرا از بالای کرسی فرمودند عرش عظیم است
خدای تعالی که علو کبیر است از ایشان بالای عرش است علم ایشان در روز عرض
عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص ابا برابر میشوند مخلوق عرش فرمودند معاذ الله ای
پسر سلام الأدب الأدب عرض کرد راست فرمودی و صواب گفتی خبر ده مرا
از آفتاب و ماه که آنها مؤمنند یا کافر حضرت فرمودند که آنها مؤمن و طائع بوده اند
مسخر اند در زیر فرمان مشیت عرض کرد که راست فرمودی پس چرا در روشنائی و نور برابر
نیستند فرمودند بجهت آنکه خداوند عالم محو فرمود نشانه شب را و دار روز را نه
نشانه او در روشن نورانی این نعمتیست از خدا و غضب از خدا داری که شده چنانچه

هر آینه نشانه خفته غرق شده شب اندر عرض کرد که راست فرمودی ای محمد ص
خبر ده مرا از شب که چرا لیل نامیده حضرت فرمودند بجهت آنکه شب وقت سپیدی
مردهاست زنها قرار گرفته اند خداوند عالم شب را الفت و سکنا و لباس
عرض کرد که راست فرمودی ای محمد ص چرا روز به نهار نامیده شد حضرت فرمودند
بجهت اینکه آن محل طلب کردن خلق است معیشتهای حلالشان را در وقت بیعشان
و کسب کردن ایشان است عرض کرد که راست فرمودی خبر ده مرا از ستارها که چند
جزو است آنها حضرت فرمودند سه جزو است جزوی از آنها بارکان عرش است
میرسد روشنائی او بر آسمان هفتم و جزوی از آنها در آسمان دنیاست
مثل قندیلها برای اهل دنیا روشنائی میاندازد و شرر می اندازد شیاطین را و جزوی
آنها کوکبی می درخشند و جزو سیم از آنها در هوا آویزان است که روشنی میاندازد
بر دریاها و در آنچه در دریاهاست عرض کرد که راست فرمودی ای محمد ص چرا ستارها
بزرگ و کوچک ظاهر میشوند فرمودند ای پسر سلام بجهت آنکه میان آنها و میان
آسمان دریاهاست باد میزند بر موجهای دریاها ظاهر میشود بزرگ و کوچک
به مقدار رفتارهای ستارها چه رنگ عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص خبر ده مرا
چه قدر است میان آسمان و زمین از باد حضرت فرمودند سه باد است بهنگام
ریح العقیم است و آن آن است که فرستاده شد بر قوم عاد و این باد سیاه و دیاست
که عذاب میکند باد خداوند عالم هر کس را که میخواهد از آنها اهل اینها و بر صبا ارد این باد را
دریاهاست ریح اهل الارض یا در خشکی کند اطراف زمینها را از عرش شده این باد هر آینه سوخته

سوخته میشوند زمین و کوهها از گرمی آفتاب عرض کرد راست فرمودی ای محمد صلعم خبر ده مرا
از حمله عرش که چند صف هستند حضرت فرمودند هشت صف‌اند کل صف از آنها طولش
هزار فرسخ و عرضش پانصد سال است سرهای آنها در زیر عرش و پاهای آنها در زیر زمین هفتم
است و اگر به پرد پرنده باذن یکی از اینها که در صف است به طرف صف دیگر هزار
سال از سالهای دنیا نمیرسد تا بر یکی از پرهای آنها جنبشهای هست از در یا قوت
و مویهای آنها مثل زعفران است طعام آنها سبحان الله و شراب آنها لا اله الا الله
است از آنها صنفی هست که نصفش از برف است و نصفش از آتش و از آنها صنفی
هست که نصفش از رعد و نصفش از برق است و از آنها صنفی هست که نصفش
از آب و نصفش از باد است عرض کرد راست فرمودی ای محمد صلعم خبر ده مرا از پرنده
که نیست از برای او نه در آسمان ملجئی نه در زمین ماوی چه چیز است او فرمودند که
این مارهای سفیدی است که بالش مثل بال اسرافیل است که بحکم می‌اندازند در هوا پرهای حضرتشان
و رفع میکنند در هوا تا روز قیامت عرض کرد که راست فرمودی ای محمد صلعم خبر ده مرا از
که نفت و سخت تر از بدرش است حضرت فرمودند ای ابن سلام این آهن است
که متولد میشود از سنگ و این از سنگ نفت و سخت تر است عرض کرد که راست
فرمودی خبر ده مرا از بقعه که آفتاب یکدفعه بر او افتاد و دیگر عود نمیکند بسوی او تا روز
قیامت حضرت فرمودند آن موضع انفلاق است که غرق کردند خداوند عالم فر
عون را در وقتی که شکافته شد دریا از برای موسی و منطبق شد از برای او عرض کرد
که راست فرمودی ای محمد صلعم خبر ده مرا از خانه که او را دوازده در است بعد بدل آمده
از آن خانه دوازده چشمه از برای دوازده قوم حضرت فرمودند بدرستیکه برادرم
موسی ع در زمانیکه میگذشتند با بنی اسرائیل از دریا داخل شد موسی ع به صحرای تیه

کردند بنی اسرائیل

کردند بنی اسرائیل از عطش حضرت موسی رسید به سنگ مربع پس وحی فرمودند خداوند عز
و جل که بزن بعصا سنگ را حضرت موسی زد پس در آمد از او دوازده چشمه
از برای دوازده سبط از بنی اسرائیل عرض کرد که راست فرمودی ای محمد صلعم خبر ده مرا
از شیئی نه از انس بود نه از جن نه از طیر و از وحش بود ترسانید قوم خود را فرمودند ای ابن
سلام این مورچه بود که ترسانید قوم خود را هنگامی که گفت یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم
عرض کرد که راست فرمودی خبر ده مرا از کسیکه وحی کرده شد براو نه از جن بود
نه از انس بود و نه از ملائکه حضرت فرمودند ای ابن سلام نحل بود وحی فرمودند
خدای تعالی براو ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون عرض کرد راست فرمودی
ای محمد صلعم خبر ده مرا از زمینی که خدا وحی فرمودند حضرت فرمودند آن طور سینا است
که خدا وحی فرمودند موسی را بلند کن بسوی آسمان که تا اخذ کنند الواح منزله براو
را عرض کرد راست فرمودی خبر ده مرا از مخلوقی که اولش عود و آخرش روح بود
حضرت فرمودند آن عصای موسی است از کرده شد خدای تعالی که ببیند از در بیت المقدس
پس انداخته ماری شد پس باز گرد براه رفتی عرض کرد راست فرمودی خبر ده مرا
از ستة مولودی که از زن متولد نشدند حضرت فرمودند آنها آدم علیه السلام بودند
و عیسی بن مریم علیهما السلام بودند گوسفند اسمعیل علیه السلام بود عرض
کرد که راست فرمودی خبر ده مرا از وسط دنیا که کدام است حضرت فرمودند که بیت المقدس

عرض کرد که این چطور وسط دنیاست فرمودند بسبب اینکه در اوست محشر و صراط
و میزان عرض کرد که راست فرمودی خبر ده مرا از فلک مشحون حضرت فرمودند که آن
کشتی بنا شده است آیا نخوانده در توراة و حملناه علی ذات الواح و دسر
عرض کرد چه چیز است الواح حضرت فرمودند که آنها درختهای ساجه که شکافته
شده اند طولاً اما الواح است و دسر مسمار یا دسوار ضراین است عرض کرد
که راست فرمودی خبر ده مرا چه قدر بود طول کشتی نوح علیه السلام و چه قدر بود
عرض او و چه قدر بود بلندی او حضرت فرمودند ای ابن سلام طول او ششصد
ذراع بود و عرض او صد و پنجاه ذراع و بلندی او صد ذراع عرض کرد که راست
از کجا سوار شد نوح علیه السلام حضرت فرمودند از عراق عرض کرد که بکجا رسید
فرمودند که طواف کرد بیت عتیق را یکهفته و بیت مقدس را یکهفته و قرار گرفت
کشتی در کوه عرض کرد که راست فرمودی ای محمد خبر ده مرا از بیت معمور که
بود تا اینکه خداوند عالم غرق کردند دنیا را عرض کرد تا اینکه غرق کردند دنیا را
حمله کردند بیت الحرام را از زمین بر آسمان هفتم و بنابر این سبب بیت المعمور
نامیده شد عرض کرد ای محمد خبر ده مرا کجا بود شجره و بیت المقدس وقت
طوفان حضرت فرمودند خداوند عالم امانت گذاشته آنها را در کوه ابی قبیس
عرض کرد خبر ده مرا ای محمد از مولودی که شبیه عمویش به پدرش از انها شبیه
میشود به خالویش یا عمویش حضرت فرمودند هرگاه مرد بازنش جماع کند و آب مرد
بر زن غالب باشد بیرون می آید ولد شبیه به پدر و اگر نطفه زن زیاد غالب

باشد بیرون می آید ولد شبیه به مادر و اگر برابر باشند بیرون می آید شبیه
هر دو و اگر سبقت کند نطفه زن ولد بخالویش شبیه میشود عرض کرد که راست
فرمودی آیا عذاب میکنند خداوند عالم بر خلق شان بدون حجت حضرت فرمودند
معاذ الله ای ابن سلام بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی پادشاه عادل است
لا جور نیست در حکم او عرض کرد راست فرمودی ای محمد خبر ده مرا از اطفال
مشرکین در جنت میروند یا در آتش فرمودند ای ابن سلام خداوند عالم اولی است
بآنها تا اینکه روز قیامت میشود جمع میکند خداوند عالم خلایق را بر میآید آتشی به امر
میفرمایند با اطفال مشرکین در جهنت فرموده میفرمایند بر آنها بندگان من داخل اینها
بندگان من و کیند آن کیست پروردگار ما و چه چیز است دین ما و چه چیز است
عمل ما پس میگویند خداوند توئی پروردگار ما و توئی خلق کننده ما و حالیکه
هیچ چیزی نفهمیم و ما را گشته و از برای ما زبان قرار ندادید که باو تکلم
بزنیم و عقلی قرار ندادید که باو تعقل کنیم و قوتی در اعضای ما قرار ندادید که
باو عبادت کنیم و از برای ما علمی نیست مگر آن چیزیکه تو تعلیم کرده پس میفرماید
خدای جل جلاله که از برای شما زبانها و عقلها و قوة حرکه در اعضای شما است
هر آینه امر کنم شما را ای بندگان من به یک امری میکنید عرض میکنند سمعاً و طاعتاً

امر کنند ما را بهر چه میخواهند پس امر میفرمایند خداوند اقدس مالکی را که خود را به جهنم
می‌اندازد و تا اینکه فرزندی بمیرد و امر میفرمایند اولاد مشرکین را که ببینند از عذاب خود ایشان را
در آتش پس هر کدام از آنها که در علم خداوند عالم شقی بوده است خود را به آتش می‌اندازد
بدون مهلت و میشود آتش سرد و سلامت چنانچه شد از برای ابراهیم علیه السلام
و هر کس که در علم خداوند عالم شقی بوده است و امتناع میکنند از انداختن خود در آتش
بر آتش آنها تابع میشوند بر پدران خود ایشان و آن بچه‌ها فرزند مؤمنین میروند به بهشت
با مؤمنین عرض کرد که راست فرمودی بیان کردی و تبیان کردی و شک را از ما دور کردی

ای محمد صلعم و یاد کن تعلیم را خبر ده مرا از زمین که چرا ارض نامیده شد

عرض کرد که راست فرمودی از چه چیز خلق شد فرمودند از کف عرض
کرد که کف از چه چیز خلق شد فرمودند از موج عرض کرد موج از چه چیز خلق شد فرمودند
از دود عرض کرد راست فرمودی چطور میشود این حضرت فرمودند بود رسکه صدای
عز و جل تا اینکه خلق فرمودند بحر را امر فرمودند باد را که بزند بحر موجها را ارض
پس مضطرب شد امواج تا اینکه ظاهر شد کف اینکه جمع بود پس جمع شد
بعد از آن امر فرمودند که نرم کند فلان را بعد از آن امر کردند که معتدل کنند
و منتقل کرد بعد از آن امر کردند که بکشند پس کشید پس مسطح کرد این ارض را
را آماده کرد عرض کرد خبر ده مرا با چه چیز نگاه داشت حضرت فرمودند با کوه
قاف که محیط است بر عالم و آن اصل و بنیاد ارض است چنان ارض را
زمینی که ما در او هستیم عرض کرد خبر ده مرا به آن چیزی که در زیر این زمین است

و فرمودند

و فرمودند در زیر زمین گاوی است عرض کرد چه چیز است صفت این گاو حضرت فرمودند
از برای او چهار قائمه است و چهار شاخ و چهل سرش رو به مشرق و دمش رو به مغرب
و میان سرش تا دمش خمسین الف سنه

عرض کرد راست فرمودی خبر ده مرا از زیر این گاو
حضرت فرمودند ماهی عرض کرد اسمش چه چیز است فرمودند بهموت عرض کرد در زیر او
چه چیز است فرمودند دریاست عرض کرد اسمش چه چیز است فرمودند اسپیل عرض کرد
راست فرمودی ای محمد صلعم چه چیز است در زیر این دریا فرمودند زمین است عرض کرد
اسمش چه چیز است فرمودند ناعمه عرض کرد در زیر او چه چیز است فرمودند دریا
عرض کرد چه چیز است اسم او فرمودند زاحل عرض کرد چه چیز است در زیر او فرمودند
زمین است عرض کرد اسمش چه چیز است فرمودند فسیحه عرض کرد وصف بفرمائید زمین را
از برای من ای محمد صلعم حضرت فرمودند ای ابن سلام آن زمین سفیدی است
مثل آفتاب و بوی او مثل مشک است و روشنی او مثل ماه است و گیاه او مثل
زعفران است محشور میشود در آن زمین متقیها در روز قیامت عرض کرد راست فرمودی
ای محمد صلعم خبر ده مرا کی میشود این زمین که ما در او هستیم حضرت فرمودند مبدل
میشود بزمین دیگر عرض کرد راست فرمودی ای محمد صلعم خبر ده مرا از زیر این زمین چه
چیز است فرمودند دریاست عرض کرد اسمش چه چیز است فرمودند قمقام عرض کرد
در زیر او چه چیز است فرمودند نون عرض کرد نون چه چیز است ای محمد صلعم فرمودند ماهی است
عرض کرد اسمش چه چیز است فرمودند بهموت عرض کرد که راست فرمودی وصف کنید
از برای من حوت را فرمودند ای ابن سلام سرش بمشرق و دمش بمغرب است

عرض کرد چه چیز است بر پشت او حضرت فرمودند زمین ما و دریاها و ظلمات و کوهها
عرض کرد چه چیز است میان دو چشم ماهی فرمودند میان دو چشم او هفت دریا است
و در هر دریا هفتاد شهر است و در هر شهر هفتاد هزار لولی است و در زیر هر لولی هفتاد هزار
پادشاه عرض کرد چه می‌گویند فرمودند می‌گویند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له
الحمد و هو علی کل شیء قدیر عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص چه چیز است در زیر ماهی فرمود
که باد است بر قرار دارد ماهی را بامر خداوند عالم عرض کرد که راست فرمودی چه چیز
است زیر باد فرمودند ظلمة عرض کرد در زیر ظلمه چه چیز است فرمودند ثری عرض کرد در زیر
ثری چه چیز است فرمودند منتهی اند که خداوند عالم عرض کرد که راست فرمودی خبر ده مرا
از سه ریاض دنیا که از ریاض بهشت است فرمودند اولش مکه است دویمش
بیت المقدس سیمش یثرب که این است عرض کرد که راست فرمودی ای محمد ص
بعد از آن عبد الله بن سلام عرض کرد که خبر ده مرا از چهار شهر از شهرهای بهشت
که در دنیاست فرمودند اولش ارم ذات العماد است دویمش منصوره از بلاد هند
است سیمش قیساریه در ساحل دریای شام است چهارم بلقا از زمین ارمنیه است
عرض کرد راست فرمودی خبر ده مرا از چهار منابر که از منابر بهشت است در دنیا
است فرمودند اولش قبه وان و آن از قلعه است […] دویمش باب الابواب از
ارمنیه سیمش عبادان است در زمین عراق چهارم در خراسان است بلخ نهر
جیحون عرض کرد راست فرمودی خبر ده مرا از چهار نهر از نهرهای جهنم که در دنیاست
فرمودند اولش نهر فرعون است در زمین مصر دویمش انطاکیه است در زمین شام
سیمش سیحان است از ارمنیه چهارمش این است از عراق عرض کرد راست فرمودی

حضرت فرمودی

خبر ده مرا از چهار نهر از نهرهای بهشت در دنیا

حضرت فرمودند اسم اولش فرات و آن در حدود شام است دویمش نیل و آن در
زمین مصر است سیمش نهر سیحون و آن نهر هند است چهارمش جیحون و آن در زمین بلخ است
عرض کرد که راست فرمودی ای محمد ص خبر ده مرا از چیزی که چیزی هست و از چیزی که
نیست چیز است و از چیزی که فانی نمی‌شود از آن چیزی حضرت فرمودند ای ابن سلام اما چیزی
که چیزی هست آن دنیاست که بی‌حدو نعمتهای او و می‌رود اهل او خاموش […] و اما
چیزی که نیست چیز است آن ایستادن مردم است در یک جا بر حساب اما چیزی که فانی نمی‌شود
از آن چیزی بهشت است که فانی نمی‌شود نعمتهای او و منقضی نمی‌شود لذات او و آتش است که
منقضی نمی‌شود عذاب او عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص خبر ده مرا از کوه قاف و از
پشت او و از پایین او حضرت فرمودند در پشت او زمینی است از نقره و هفتاد زمین از
طلاست و هفت زمین از مشک است عرض کرد کیست سکان این زمینها حضرت فرمودند
ملائکه است عرض کرد چقدر طول زمین است و عرضش چقدر است فرمودند طول هر زمین
ده هزار سال است و عرضش همچنین عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص خبر ده مرا از
ماورای او فرمودند کنف محیط است بر دنیا همه‌اش عرض کرد که راست فرمودی
خبر ده مرا از اهل جنت که اکل و شرب می‌کنند بول و تغوط نمی‌کنند حظ می‌شود و چه چیز است
مثل این در دنیا فرمودند مثل این در دنیا بچه است در شکم مادرش می‌خورد آنچه مادر
می‌خورد و می‌آشامد آنچه مادر می‌آشامد و بول و غایط نمی‌کند و اگر بول کند یا غایط پاره می‌شود شکم

مادرش در آیینه می‌بیند از صعود بخارات لبوی او عرض کرد راست فرمودی خبر ده مرا
از نهرهای بهشت چه چیز است فرمود نهرهای ای ابن سلام از شیر است که متغیر نمی‌شود طعم او
و از شراب است و از آب و از عسل صاف شده است عرض کرد راست فرمودی ای
محمد ۲۴ خبر ده مرا که نهرها بیخ کرده است و یا جاریست حضرت فرمود جاریست در
میان درختها و میوه‌ها و ریاحین بهشت عرض کرد که این نهرها آیا کم و زیاد می‌شود حضرت فرمود
کم نمی‌شود و زیاد نمی‌شود عرض کرد که آیا از برای این در دنیا مثالی هست حضرت فرمود بلی
آیا نظر نمی‌کنی به دریاها و آنچه نازل می‌شود در او از بارانها و آب نهرها را و می‌ریزد و با کمال
نمی‌شود کم و زیاده دیگر عرض کرد خبر ده مرا از نامهای نهرهای جنت و صفات آنها
حضرت فرمود در بهشت نهریست بنام کوثر می‌گویند لب او لبهایش خوشبوتر است
از بوی مشک از رفه و از عنبر و سنگهای ریزه او لؤلؤ و جواهر و یاقوت سرخ است برای چیزها
است از مروارید سفید و آن منزل اولیاء الله تعالی است عرض کرد راست فرمودی ای
محمد ۲۵ وصف کن از برای من درختهای بهشت را حضرت فرمود ای ابن سلام در بهشت
درختیست که او را طوبی می‌گویند بیخ او در سفید است و شاخهای او از زبرجد است
میوه او جواهر است نیست در بهشت غرفه و نه حجره و نه قصری و نه خیمه مگر آنکه طوبی
بر او سایه انداخته است عرض کرد که راست فرمودی در دنیا از برای این مثالی هست
حضرت فرمود بلی آفتاب روشن روشنی می‌اندازد بر بقعه‌های دنیا و جای از شعاع او

خالی

خالی نیست عرض کرد که راست فرمودی آیا در بهشت باد می‌وزد فرمود ای ابن سلام یک باد است
خلق شده از نور نوشته شده بر او حیات و لذت از برای اهل بهشت و بر او بهار می‌گویند
و یکشنبه‌ها می‌شود اهل بهشت که زیارت کنند پروردگار خودشان را می‌وزد این باد
بر آنها می‌دمد بر صورت آنها باد نور و نضرة و سرور در [illegible] می‌شود دلهای آنها و زیاد
می‌کند نور بر نورشان و می‌ریزند درهای بهشت را می‌مالد به نیمه درها و زیاد می‌کند جوابهای آواز
در خوابه کوثر گرفتن ۳ در آنجا خلق است اسمها نهادن زنان و لیسیده لؤلؤ و می‌بینند این لذت را
می‌برند همه‌شان از خوشبوی او و از شوق برشان به او و زمانیکه داخل می‌شوند برآنها
از هر در و می‌گویند سلام بر شما باد و بآن چیزیکه صبر کردید و از عقبا خوب خانه ایست
خانه ثواب است عرض کرد راست فرمودی ای محمد ۲۶ خبر ده مرا از زمین بهشت که
چه چیز است فرمود ای ابن سلام زمین او نقره است و خاک او مشک و عنبر است
و باغ او دُر و یاقوت و زعفران و سقف او عرش الرحمن است عرض کرد راست فرمودی
خبر ده مرا از طعام اهل بهشت وقتیکه داخل می‌شوند فرمود می‌خورند از جگر آن ماهیکه
که دنیا را بر داشته و نام او بهموت است عرض کرد راست فرمودی خبر ده مرا
چطور تصرف می‌کنند آنچه را که می‌خورند از میوه‌های بهشت در غذای بهشت حضرت فرمود
چیزی از شکم آنها بیرون نمی‌آید بلکه عرق می‌کنند عرقی خوشبو که خوشبوتر است از
مشک و از عنبر و اگر عرق کند مردی از اهل بهشت و ممزوج شود به دریاها هر آینه

۳ شاخهای درخت به جنبانند باد ۴۰

سطر می‌شود میان آسمان و زمین خوشبوی می‌شود بوی او عرض کرد که راست فرمودی ای
محمد ص خبر ده مرا از لواء حمد چه چیز است صفت او چقدر است طول و ارتفاع او
فرمودند ای ابن سلام طول او هزار ساله است و دندانه‌های او از یاقوت سرخ و یاقوت سبز
است پایه‌های او از نقره و طلای سفید است و از برای ذوایب هست از نور یکی بمشرق و یکی
دیگر بمغرب سیمش سه سطر و نیز است عرض کرد که راست
فرمودی خبر ده مرا از سطرهای که بر او نوشته شده است و چند است عدد سطرها و فرمودند
اول بسم الله الرحمن الرحیم دویم الحمد لله رب العالمین سیم لا اله الا الله محمد رسول الله
عرض کرد که راست فرمودی ای محمد ص خبر ده مرا از بهشت و آتش کدام اول خلق شد فرمودند
که بهشت پیش از آتش خلق شد و اگر خلق می‌شد آتش پیش از بهشت هر آینه سبقت
می‌شد عذاب بر رحمت عرض کرد که راست فرمودی خبر ده مرا از بهشت که کجاست
فرمودند در آسمان هفتم و آتش در توی زمین پایین است عرض کرد که راست فرمودی خبر ده مرا
از برای بهشت چند در است و از برای آتش چند در است فرمودند از برای بهشت
هشت در است و از برای آتش هفت در ما عرض کرد چقدر است میان در تا در فرمودند
هزار سال راه است عرض کرد چقدر است بلندی او فرمودند پانصد سال و کنگره‌های او سراپرده
است از نقره میان او زر و ست و در هر دو لشکری از ملایکه است که نمی‌شمارد عدد آنها را مگر
خدای تعالی عرض کرد چه میگویند این ملایکه فرمودند که میگویند طوبی لاهل الجنة و ما یلقون من النعیم

ارشاد

کرامت الله تعالی عرض کرد در چه عمرها و در چه صفتها داخل می‌شوند اهل بهشت بهشت را
حضرت فرمودند داخل می‌شوند در سی و سه سالگی و در حسن یوسف و طول آدم و خلق محمد ص
عرض کرد وصف کن بعض نعمتهای اهل بهشت را فرمودند ادنی اهل بهشت است کسی که
بهشت و نعمت اگر نازل شود در جمیع اهل ارض عالمها هر آینه وسعت میکند آنها را از
جهة طعام و شراب و میوه و هرگز کم نمی‌شود و اگر مردی از اهل بهشت آب دهن بیندازد
در دریاهای شور هر آینه شیرین می‌شود و اگر آویزان بشود کنیزی از کنیزهای بهشت در
میان زمین و آسمان هر آینه غلبه میکند روشنی او بر روشنی آفتاب و ماه عرض
کرد که راست فرمودی ای محمد ص وصف کن مرا حور العین را فرمودند ای ابن سلام حور العین
سفید است مثل مروارید درخشنده سبز و یاقوت سرخ عرض کرد که راست فرمودی ای
محمد ص وصف کن از برای من آتش را فرمودند ای ابن سلام آتش هزار سال بر او دمیده
می‌شود تا اینکه سرخ می‌شود و هزار سال تا سفید شد و هزار سال تا سیاه شد آتش
سیاه و تاریک است ممزوج با غضب الهی ساکت نمی‌شود لهیب او و خاموش نمی‌شود
شعله او اگر شعله از شعله‌های او ملاقات کند در دار دنیا هر آینه آتش میگیرد میان مشرق
و مغرب از گرمی شعله او و در زیر خلقت او و آتش هفت طبقه است طبقه اول از
برای منافقین است و دویمش از برای مجوس و سیمش از برای نصاری چهارم از برای یهود
و پنجم بقوم و ششم بسیم است و خود داری فرمودند جناب نبوی ص از ذکر طبقه هفتم و
گریه فرمودند حتی جاری شد اشک چشمشان بر ریش مبارکشان لیکن داران فرمودند اما طبقه هفتم

که راست فرمودی ای محمد صلعم میکنند خداوند عالم به طفل صغیر و پیر بزرگ هر کسی که مؤمن باشد
سبز میکند باد ملائکه و میکنند آتش از روی او و هر کس که کافر باشد سیاه گرداند روی او آتش
تا اینکه می‌آید باد بسوی بیت المقدس عرض کرد راست فرمودی ای محمد صلعم خبر ده مرا چقدر میشود
صفهای خلایق در آن روز فرمودند صد و بیست صف عرض کرد چقدر است طول هر صف و چقدر است
عرضش فرمودند طولش چهل هزار سال راه است و عرضش بیست هزار سال است عرض کرد که راست
فرمودی ای محمد صلعم صف مؤمنها چقدر است و صف کافرها چقدر است فرمودند که مؤمنها هشتاد
صف است و کافرها چهل صف است عرض کرد چطور است صف مؤمنها و کافرها فرمودند
اما مؤمنها از سفیدی از وضو و سجود و اما کافرها سیاه رنگ می‌آیند به صراط عرض کرد که طول صراط
چقدر است فرمودند سی هزار سال راه است عرض کرد راست فرمودی چطور میگذرند خلایق بر صراط
فرمودند عبور میدهد خداوند عالم لباس نور اما نور مسلمان و مؤمنان و موحدین از نور عرش است و نور ملائکه
از نور کرسی است خاموش نمیشود ابدا اما نور کافرها از نور زمین و کوهها است عرض کرد راست فرمودی
خبر ده مرا از که هرکه میگذرند از پل صراط کیستند آنها فرمودند مؤمنان عرض کرد راست فرمودی
و صف کن از برای یاران را فرمود خدای ابن سلام از مؤمنان میگذرند صراط را از بیست سال و فتنگه
پیسه اول ... بر بهشت نازل میشوند کفار بر صراط و فتنگه بمیان صراط می‌آیند خاموش
میکند خداوند عالم نور آنها را میمانند بی نور پس ندا میکنند به مؤمنان که نظر کنید ما را که اقتباس
کنیم از نور شما آیا نیست در دنیا آباد و دو صحاب در دار دنیا نبودیم با شما در دار دنیا میگویند بلی
و لکن شما فتنه کردید و انتظار کشیدید و شک کردید و فریب داد شما را آرزو تا اینکه آمد امر

و آن بسته بر طبقات است از برای آن امتان من است که گناه کبیره میکنند
عرض کرد که راست فرمودی و نیکو نمودی ای محمد صلعم خبر ده مرا از روز قیامت چطور قایم
خلایق فرمودند ای ابن سلام زمانیکه بود قیامت جمع میشوند ... آفتاب سیاه میشود و گرفته میشود
میشود ستارها و ماه تاریک میشود و از هم پاشیده میشود و از جای کنده میشود کوهها و معطل میماند
و بدل میشود این زمین بر زمین دیگر عرض کرد راست فرمودی ای محمد صلعم حضرت فرمودند
قسمت میکند خداوند عالم خلایق را به فصل قضا و میکشند پل صراط را و نصب میکنند میزان را
و نشر میکنند دیوانها را و ظاهر میشود خداوند عالم از برای حکم کردن در میان خلایق عرض
کرد که راست فرمودی چطور میمیرند خلایق و کی قیامت میشود حضرت فرمودند امر کرده
میشود ملک الموت می‌ایستد بر سر سنگ بیت المقدس میگذارد دست راستش را بر
آسمان و چپش را بر زمین و صیحه میکند صیحه بزرگی و میدمد صاحب صور در صور تا هیچ
نماند ملک مقربی و نبی مرسلی نه انس نه جن و نه طیور و نه وحشی مگر اینکه مرده می‌افتند
مثل مردن یکنفر و پس باقی میماند آسمانها خالی از سکان و زمین معطل از مقیم خالی
و دریاها از هم پاشیده و آفتاب گرفته و ستارها گرفته عرض کرد راست فرمودی ای
محمد صلعم خبر ده مرا از ملک الموت که آیا مرگ را می‌چشد یا نه حضرت فرمودند ای ابن سلام وقتیکه
میمیراند خداوند عالم خلایق را باقی نماند احدی که از برای او روح باشد میفرماید خداوند
عالم به ملک الموت که باقی مانده از خلق من و حال آنکه خود اعلم هستند ملک الموت عرض
میکند ای خدا تو اعلم هستی باقی نمانده مگر عبد ضعیف تو ملک الموت پس خداوند عالم

یخ کرده و کوهها

خداوند عالم و غضب او شما را به خداوند عالم عذر امروز گرفته نمی‌شود از شما و از آن کسانی که کافر
شده اند فدیه به آتش است شما و جای شما آن است مولای شما و بد است بعض شما گفته می‌شود را آنها
که برگردید به پشت سرتان و التماس کنید نور پس زده می‌شود در میان آنها حصاری از برای او
دری است در باطنش رحمت است و ظاهرش از قبلشان عذاب است دار میفرمایند
خداوند عالم جهنم را فریاد میکند بر آنها از زیرشان فریاد کردنی که میرافتند بر سر در دیشان در
آتش حیران و پشیمان و نجات می‌یابند عصابه مؤمنین به برکت خداوند عالم و لطف بر ایشان عرض کرد
که راست فرمودی ای محمد صلعم خبر ده مرا چه میکند خداوند عالم با مرگ در وقتی که شوند و قتیکه
اهل بهشت در بهشت می‌روند و اهل آتش در آتش می‌آورند مرگ را مثل گوسفند ابلق داری
و گذاشته می‌شود در میان بهشت و آتش گفته می‌شود به اهل بهشت که ای دوستان خداوند عالم
این مرگ است آیا می‌شناسید میگویند می‌شناسیم ای ملائکه پروردگار ما ذبح کنید تا مرگ ابداً
نباشد و میگویند به اهل آتش که ای دشمنان خدا این مرگ است میگویند می‌شناسیم پس
میگویند ملائکه که ذبح کنیم میگویند ای ملائکه پروردگار ما ذبح نکنید و بگذارید به خداوند عالم حکم
فرمایند بما مرگ و راحت بیابیم حضرت فرمودند ذبح کرده می‌شود مرگ در میان بهشت و آتش
مأیوس می‌شوند اهل آتش از بیرون آمدن از جهنم و مطمئن می‌شوند اهل بهشت با همیشه بودن در بهشت
در وقت ابن سلام عرض کرد که راست فرمودی ای رسول الله و سر پا ایستاد و عرض کرد دراز
کن دست مبارک را تا اینکه شاهد بشوید بر من برکت او و من شهادت میدهم که خدای نیست
غیر از خداوند عالم و شهادت میدهم که محمد صلعم رسول خداست و بهشت حق است و آتش حق است

ای ملک الموت چشاندی بر رسل من و پیغمبرهای من و اولیای من و بندگان من مرگ را
و بتحقیق سابق شده در علم قدیم من و من علام الغیوبم که کل شیء بهلاکت می‌رسد مگر وجه من
و این نوبه تو است پس عرض میکند خداوندا رحم بر بنده است ملک الموت که ضعیف است
لطف کن مرا خداوند عالم میفرمایند که بگذار دست راست خود را در زیر خد راست
و بخواب در میان بهشت و آتش پس عرض کرد پدر و مادرم فدای شما باد ای محمد صلعم چقدر است
میان بهشت و آتش حضرت فرمودند مسافت هزار سال از سالهای دنیا راه است حضرت
فرمودند پس میخوابد ملک الموت در میان بهشت و آتش بر طرف راستش میگذارد دست
راستش را در زیر خد راستش و دست چپش را بر رویش و فریاد میکند فریاد کردنی که اگر مخلوق
آسمانها و زمین زنده می‌شدند هر آینه می‌مردند از شدت فریاد عرض کرد راست فرمودی
چه میکند خداوند عالم به آسمانها و قتیکه می‌میرد ساکنان او حضرت فرمودند پیچیده میکند آسمانها
را به طرف راست مثل پیچیدن طومار بعد از آن میفرمایند خداوند که اجل است جلال او
و مقدس است اسماء او و نیست خدای غیر او و معبودی سوای او کو آن پادشاهان
جبر کننده کو آنهایی که ادعای ملک و قوت میکردند پس جواب نمی‌دهد احدی بعد از آن
میفرمایند از برای کیست پادشاهی امروز جواب نمی‌دهد احدی پس خود بخود جواب میفرمایند
که لله الواحد القهار الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب عرض
کرد راست فرمودی ای محمد صلعم خبر ده مرا چطور محشور میکند خداوند عالم خلایق را بعد از
روز آن حضرت فرمودند ای ابن سلام زنده میکند خداوند عالم اسرافیل را و آن اول

کسیست که زنده می‌شود از بزرگان ملائکه مقربین و آن صاحب الصور است امر میکند خداوند عالم
اسرافیل که بدمد در صور و مبعوث شدن عرض کرد ابن سلام که چه میگوید اسرافیل در صور
حضرت فرمودند میگوید ای استخوانهای پوسیده و کهنه و ای چیزهای از هم جدا شده پشت
سر هم باشید از برای عرض بر خداوند عالم پشت سر هم باشید بسوی جبار آسمانها و زمینها
بعد از آن می‌دمد در صور یکدفعه دیگر در این وقت آنها ایستاده اند عرض کرد چقدر است طول
نفخ حضرت فرمودند چهل هزار سال عرض کرد چند کلمه تکلم اسرافیل در صور وقت نفخ فرمودند شش کلمه
در کلمه اول خلایق کل می‌میرند در دوم صور میکند در سیم برابر می‌شود بعد کلمه چهارم جاری میکند خونها را
در رگها کلمه پنجم می‌رویاند موها را در کلمه ششم برمی‌خیزند در یک وقت ایستاده اند نگاه میکنند
عرض کرد راست فرمودی ای محمد ص چطور برمی‌خیزند خلایق در روز قیامت حضرت فرمودند ای ابن
سلام برمی‌خیزند پا برهنه و عریان زبانهاشان خشک شده شکمهاشان تاریک و چشمهاشان
مثل لیفه ها عرض کرد که مردها و زنها در یکجا بمرد ها نگاه میکنند حضرت فرمودند هیهات ای ابن سلام
از برای هر کس از آنها در آن روز شانی هست که غنی میکند از این چیزها ارشده حول روز قیامت عرض
کرد که راست فرمودی بعد از آن چه واردی ای ابن سلام حضرت فرمودند بپرس هر چه میخواهی تا
بخشش عرض کرد چه میکنیم خدای را که منت گذاشته‌اند بر ما بنظر کردن بسوی تو به او از من بخطاب تو
خبر ده مرا دیگر روز قیامت می‌شود در کجا محشور میگردند خلایق حضرت فرمودند بسوی بیت المقدس
محشور میشوند عرض کرد چطور میشود حضرت فرمودند امر میفرمایند خداوند عالم آتشی را که احاطه میکند دنیا را
و میبرند بسوی خلایق پس میگیرند و میبرند میکنند بروی شان و جمع میگردند به بیت المقدس عرض کرد

که راست دیگر

و حساب و ثواب حق است و آنچیزیکه تو خبر دادی با و حق است و روز قیامت خواهد آمد
شکی نیست در او و مرده برمیخیزند مبعوث میکند خداوند عالم کسانیرا که در قبرهاست تکبیر گفتند
صحابه در نبوت و نام نهاد رسول خدا ص عبد الله ابن سلام و شد از بزرگان صحابه و پسندیده بود او را
راضی شد خداوند عالم از او تمام شد مسائل به حمد خداوند عالم و اعانت ایشان و صلوات بر سید ما
محمد باشد و بر آل و اصحاب او جمیع و الحمد لله رب العالمین

فصل در آنچیزیکه ذکر شده از مدت پیش از خارج شدن خلق از کتاب ابی یزید بلخی نقل شده

روایت کرده است حماد پسر زید از طاوس و او از عکرمه و او از ابن عباس راضی باشد خداوند عالم
از ایشان که گفت که گفتند بنو اسرائیل به موسی بن عمران علیه السلام بپرس از خدا که چه وقت
خلق کرده دنیا را موسی ع عرض کرد ای پروردگار من آیا نمیشنوی چه میگویند بندگان تو پس خداوند
وحی فرستاد که یا موسی خلق کردم من چهار ده هزار بلد از نقره و پر کردم با خردل و خلق کردم از
برای او مرغی و قرار دادم روزی او را در روز یکدانه خردل از این خردل پس خورد خردلها را تا فانی
شد و مرغ مرد بعد از آنکه روزی خودش را استیفا کرد و بعد از آن خلق کردم دنیا را پس بانی
عباس گفت کجا بود عرش خدا گفت در آب بود گفت آب در کجا بود ابن عباس گفت در پشت
باد و در روایت شده مثل این بطوری که از زرادیها اخذ شده از طاوس آن از جناب امیر غالب
علی بن ابی طالب علیه السلام که حضرت فرمودند که این چیزیست عادتی و مشکل مقبول است نعیم
خداوند عالم بجهت آنکه دانسته نمی‌شود که چه چیز بود پیش از این خلق آیا مثل این خلق بود یا بر خلاف
یا بر خلاف اینها و آیا اعاده میکنند دنیا بعد از فنای این دنیا یا نه و اخبار وارد است بر چیزهای

عجیب بقدرت خداوندی صلاحیت دارد بر اضعاف اضعاف این گمان که بعضی از ناس که جناب
امیر صلوات الله علیه شمرده اند بیش از آدم آدم دیگر این همان است که نسبت داده شده که خداوند عالم هزار
الف هزار آدم خلق کرده است و همه اینها جایز است در تحت امکان و داخل است در حیز ایجاد
اما آنچه که عقل‌ها درست میشود نمیکند و لازم نمیشود مگر اعتقاد داد این است که خداوند عالم منفرد
است از خلقش سابقاً بودن شریک و جوهر قدیم و ابداع کردن خداوند عالم اشیاء را از لا شیئی
شده است خداوند عالم خدای سبحانه بجا داد **در مدت دنیا و اختلاف خلایق در آن**
خداوند عالم فرموده است که خلق کرده ایم آسمانها و زمین را در شش روز و گمان کرده است
قومی که مدت دنیا شش هزار سال است بجای هر روزی یک سال و در روایت شیخ از کعب لعنة الله که خداوند
وضع کرده دنیا را بر هفت جا هر روزی را هزار سال و روایت کرده است ابو المقوم انصاری
از جبیر از ابن عباس که گفته است دنیا جمعه است از جمعه آخرت و روایت کرده است
ابن ابی نجیح از مجاهد روایات از عکرمه در کلام خداوند عالم که میفرماید فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة گفته است که آن دنیا است از اولش تا آخرش **آمده است در خبر دیگر**
که مدت دنیا ده هزار سال است بلخی گفته است که خبر داد مرا هر به مجوس که آن دانا بود از
درها رسی در کتابی که از برای آنها بوده است که مدت دنیا چهار ربع است اول آن سیصد و شصت هزار
عدد روزهای سال و آن گذشته است در ربع دوم سی هزار سال است عدد روزهای ماه و آنهم گذشته
در ربع سیم دوازده هزار سال عدد ماههای سال است و آنهم گذشته است در ربع چهارم هفت
هزار سال عدد روزهای هفته است و ما در توی آن هستیم بلخی گفته که یافتم در کتاب روایات از

ابی هریره که پرسیدند از رسول خدا صلعم که کی خلق شد دنیا فرمودند خبر داده مرا پروردگار من
خلقت دنیا هفت هزار سال است تا امروز که مبعوث کرده است مرا در امروز بر سر پایان خلایق
و بنا بر گمان کرده است که از جمله چیزها یکی دلالت میکند بر این آنست که در خبر آمده که ابلیس عبادت
کرد خداوند عالم را پیش از آنکه آدم خلق شود دوازده هزار سال و بعد از اینکه آدم خلق شد
بعد از آنکه آسمانها و زمین خلق شده خداوند عالم و خلاق عالم و علام الغیوب عالم است بعینش
دیگر آنکه در بعضی تواریخ نوشته شده از خلقت پیش از آدم روایت شده است در حدیث که همه چیزها که
خلاق عالم خلق فرموده بیش از خلقت آدم بوده است که آدم موجود شد بعد از ایجاد و خلق آنها
اینکه خلق آدم آخر از روزها شده که در آن روزها خلق شده دنیا و روایت کرده است بقیة بن ولید
از محمد بن نافع داد از محمد بن عبد الله بن عامر که گفته است خلق کرد خداوند عالم مخلوق را چهار گونه
از چهار چیز ملائکه را از نور و جن را از آتش و بهایم را از آب و آدم را از گل و اولادش را همچنین
به حقیقه و قرار داده اند خداوند عالم طاعت را در ملائکه و بهایم بسبب اینکه آنها از نور و از آب اند
و قرار داده اند معصیت را در جن و انس بسبب اینکه آنها از گل و آتش خلق شده اند و روایت شده
از شهر بن حوشب که گفته است خداوند عالم خلق کرد در زمان خلیفه و ساکن کردند در زمین
بعد از آن فرمودند به آنها که من قرار میدهم در زمین جانشین تا چه میکنند آنها گفتند که ما
معصیت میکنیم طاعت میکنیم خداوند عالم آتش بر آنها فرستاد و سوزانید بعد از آن خلق کرد جن را
و امر فرمودند به تعمیر کردن زمین و بودند عبادت میکردند خدا را حق عبادت تا اینکه طول

کشیده برآنها مدت پس عصیان کردند و کشتند پیغمبر خودشان را که یوسف نام بود و خون ناحق ریختند
مبعوث کرد خداوند عالم بر آنها لشکری از ملائکه و ابلیس را بر آنها رئیس قرار دادند و بود نام
او عزازیل بیرون کردند آنها را از زمین و لاحق کردند به جزیرهای دریا و داشتند شیطان را
کسانی که با او بود از ملائکه در زمین و سست شد بر آنها عبادت و داشتند زمین را بود را
پس خداوند عالم فرمودند که من قرار میدهم در زمین جانشینی و دشوار شد بر آنها عزل و مشغول
کردن از جایی که دوست میداشتند گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد میکند
و خونها میریزد و روایت شده از ابن عباس که زمانیکه خلق شد جن از آتش سموم قرار داده
شد از آنها مؤمن و کافر بعد از آن مبعوث کرد خداوند عالم بر آنها رسولی از ملائکه و کلام خلاق
عالم بر این معنی شاهد است الله یصطفی من الملائکة رسلاً بعضی گفته اند که همه یکدیگر را کشتند
انداخت ملک رسل در میان مؤمن جن و کافر جن تمکنت (?) و پنهان کردند شیطان را و آن زمان
بود به سن طفلی بود نامش حارث ابو مره پس بالا رفتند ملائکه بسوی آسمان و مشغول گشت
شدند در میان ملائکه و خلق کردند خداوند عالم خلقی در زمین بنی عصیان کردند مبعوث کردند
خلاق عالم بر آنها شیطان را در لشکری از ملائکه پس آنها را بیرون کردند از زمین بعد از آن
خلق کردند خداوند عالم آدم را شقاوت کرد شیطان را و لا ذم (?) بر آدم و گمان کرده اند بعضی
که بوده جنبنی (?) کسانیکه از برای آنها گوشت و خون بود و استدلال کرده اند به قول خداوند عالم
اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و گفتن اینها دلیل آورده اند قول جماعتی را

٢ از آدم چه



که بودند خلقی مبعوث کردند خداوند عالم بر آنها پیغمبری که اسمش یوسف بود کشتند آنها یکه
ساکن شده اند در زمین پیش از آدم ستاده است بودند که آنها بودند که شیطان از نسل
آنها بود دیگر آنها بودند که کشتند یوسف پیغمبرشان را دیگر آنها بودند که بیرون کرد ابلیس
از روی زمین و لاحق کرد به جزیرهای دریاها با اینکه گفته اند که بوده پیش از آدم هزار هزار صد
آدم و نوح دیگر و آخر آدمها بود و روایت شده که زمانیکه آدم خلق شد برادر زمین گفت
ای آدم آمدی بعد از آنکه رفت جده من و جوان من تحقیق پیش از تو اینها خلق شده بودند
عدی بن زید گفته است نظم نمود خلق به شش روز جمله آدم :: که بود آخر مخلوق صورت آدم ::
و از عدد عالمها که چند است از شارع که از برای ربی است نقل شده در عدد عالمها هشت
قول است اول اینکه صد و بیست هشت عالم است ضحاک گفته است که سیصد و شصت عالم
است که برهنه (?) دوم از سعید بن مسیب است که هزار عالم است ششصد از آن در دریا
و چهارصد از در صحراست سیم را وهب گفته است که از برای خداوند عالم هیجده هزار عالم است
و از آنها یکعالم در دنیاست و بقیه عمارت در جنب خرابه کم خیمه که در بیابان بسیار
زده باشند چهارم از سعید ابی الخدری است که گفته از برای خلاق عالم چهل هزار عالم است
از مشرق تا مغرب یکعالم است پنجم از ابن عباس است در قول خداوند عالم الحمد لله رب
العالمین گفته است آنچیزیکه در او روح است دو عالم است و گفته است که جن و انس یکعالم است
و ملائکه و کروبیین یکعالم است و هفتاد هزار عالم است سوای اینها نمیدانند کسی مگر خلاق عالم

ششم از مقاتل بن حیان گفته است که هشتاد هزار عالم است چهل هزار عالم در دریا و
و چهل هزار عالم در صحرا است هفتم اینکه روسای صوبعین هشت هزار است و ابتداع او حصا نشود
قول هفتم از ابی بن کعب است که گفته عالمها هجده هزار است مالک شده چهار هزار و پانصد او را
یکی یکی در مشرق و چهار هزار و پانصد او را یکی یکی در مغرب و چهار هزار و پانصد او را یکی یکی در جنوب دنیا
و چهار هزار و پانصد او را یکی در شمال دنیا و با همه این ملکها اعوان بسیاری هست که نمیداند عدد
آنها را مگر خداوند عالم و در پشت آنها زمین سفیدی است مثل طلا عرض او بقدری است که آفتاب
چهل روز سیر کند نمیداند طول او را مگر خلاق عالم پر است با ملائکه و میگویند برای آنها روحانیان از
برای آنها آوازی گرمی است سبحان الله و لا اله الا الله گفتن اگر کشف شود صدای یکی از آنها هر آینه میمیرند
اهل زمین از هول صدای آنها و آنها عالم هستند و منتهای آنها عرش است هشتم
عدد آنها شمرده نمیشود کعب گفته است نمیشمارد عدد عالمها را مگر خلاق عالم و نمیداند
لشکرهای پروردگار تو را مگر پروردگار تو و گفته است مقاتل ابن سلیمان اکثر تفسیر کرده شود
عالمین در سوره الحمد لله رب العالمین میگوید هزار قبیله و هر قبیله هزار ورق ذکر تاریخ از
حضرت آدم علیه السلام تا الی یومنا هذا روایت کرده است عبد الله بن ابی
قتیبه در کتاب معارف که آدم زندگانی کرد و بعد میان مردن او و طوفان هزار و صد و چهل سال
و از طوفان تا وفات نوح سیصد و پنجاه سال است و میان نوح و ابراهیم دو هزار و چهل سال است
و میان ابراهیم و موسی نهصد سال و میان موسی و داود پانصد سال و میان داود و عیسی هزار و صد سال

[illegible]

و میان عیسی و محمد صلی الله علیه و علیهم اجمعین ششصد و بیست سال است پس بعد از عهد آدم ع
تا عهد محمد ص هفت هزار و ششصد سال و از مولود آنجناب تا امسال هزار و ششصد و هفت سال
و جمله تاریخ از عهد آدم تا امروز که ششصد و بیست و ... از هجرت یکهزار و هشت هزار و ششصد و هفت
سال است و الله اعلم ذکر آنچه میآید از علامات روز قیامت
روایت شده از ابی سعید خدری که گفته است با رسول رب العالمین نماز عصر را خواندیم بعد از آن
برخاست خطبه‌ای گذاشت چیزی که تا روز قیامت میشود همه را خبر داد حفظ کرد هر کس
که حفظ کرد و فراموش کرد هر کس که فراموش کرد و حدیث طولانی است تا آخرش و ما
ملتفت نبودیم که آیا چیزی زیاده تا حضرت رسول فرمودند نمانده است از دنیا مگر مثل آنچه باقی
مانده از امروز شما و روایت شده از جناب حبیبی ... صلوات الله علیهما و لعنة الله علی اعدائهما
که رسول خدا فرمودند این است ... مثل ... که روز شمس ...
پس مبعوث کردند ... جدا ... تا ...
... که در شمس را آنها ... گذاشت
و از حذیفة بن اسید روایت شده
که گفته است تشریف آوردند با جناب رسول ص و ما ذکر میکردیم قیامت را فرمودند
که قیامت قیام نمیکند تا اینکه میشود پیش از آن ده نشانه پس ذکر کردند دخان و
دجال و یاجوج و ماجوج و نازل شدن عیسی علیه السلام را و طلوع کردن آفتاب از مغرب را
و سه ماه گرفتن را یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیره عرب و آخر آنها آتشست

که بیرون می آید از زمین عدن میراند خلایق را بسوی محشر جمع می آید جمع کنند شب می آید
آتش شب کنند هر جا شب کنند و روز کنند هر جا روز کنند و از برای آتش است آنچه بیکی می افتد از ایشان
و روایت شده از جناب علی بن ابیطالب ع که جناب رسول فرمودند هنگامیکه امت من پانزده
خصلت را کردند حلال میشود بر او بلا زمانیکه اخذ کنند غنایم را از برای دولت و امانت را
از برای غنیمت و زکوة را بگیرد در حالتیکه ضرر رساننده باشد و یاد بگیرد علم را از برای غیر
دین و مرد به زن طاعت کند و نیکی کند دوست خویش را و قطع دوستی کند پدر و مادر را
و بلند شود صداها در مساجد و بزرگ قوم ارذل قوم باشد و گرامی بدارد مرد را بجهت آنکه
از شر او بترسد و ظاهر شود شرابها و گرفته شود مغنیه ها و معازف و بخورند شرابها را و پوشیده شود حریر را و لعن کند
آخر امت اول امت را پس انتظار بکشند در این وقت باد سرخ و ماه گرفتگی و مسخ شدن و قذف
کردن را و در حدیث ابن عمر لعنهما الله وارد است که جبرئیل علیه السلام زمانیکه آمد
بخدمت جناب رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از او در باب ساعت فرمودند کی است روز
قیامت عرض کرد من از شما دانا نیستم فرمودند چه چیز است نشانه او عرض کرد
می بینند می آید که و می بینند پابرهنها و برهنها که علیل باشند ظلم کرده میشوند در ملکها
ربعتش را
و از عمر لعنه الله روایت شده که رسول خدا فرمودند خداوند عالم بلند کرده دنیا را از
نظر من پس دیدم آنچه هست در او تا روز قیامت مثل آنکه نظر میکنم باین کف دستم از اول
خبر باشی و شهرها و قحطها و ترک و حبشه و دجال و یاجوج و ماجوج و بیرون آمدن
جبار با نفخ صور و عیسی علیه السلام و طلوع آفتاب از مغرب [illegible]

روایت

روایت شده از ابی ادریس خولانی از حذیفة بن الیمان که گفت که من داناترین خلایقم
به همه فتنهایی که میشود تا روز قیامت و نیستم که رسول خدا سرّ کرده باشد بمن چیزی
که خبر نداده باشد او را غیر از من و لکن خبر دادند رسول خدا در مجلسی که در آن بودم از
فتنها و فتنهاییکه میشود از آنها کوچک و بزرگ پس رفت آن جمع غیر من و روایت شده از
مالک اشجعی که رسول خدا صلعم فرمودند میشمارم شش چیز که پیش از قیامت میشود اول آنها
مرگ است پس طلب گریه فرمودند و ما گریه کردیم تا بجایی رسید که آنجناب ما را ساکت
میفرمودند بعد از آن فرمودند بگو این یکی عرض کردم یکی فرمودند دویمش فتح بیت المقدس است
بگو دو تا عرض کردم فرمودند سیمش دو مرگیست که میشود در امت من مثل قعاص گوسفند بگو سه تا
چهارمش فتنه عظیم است که میشود در امت من باقی نمی ماند در عرب خانه مگر آنکه
داخل شده ام بگو چهار تا و پنجم هدنه است که میشود میان عرب و بنی اصفر بعد از آن می آیند
بسوی شما و با شما مقاتله میکنند بگو پنج تا و ششمش این است که مال بعطا می آورد تا آنکه
آنکه مرد هر یکی از شما صد دینار دهند غضب میکند بگو شش تا و از ابی ادریس آن از حذیفه و
و آن از ابی هریره که گفته رسول خدا صلعم اول خلایقی که بهلاکت میرسند فارس
بعد از آن عرب است به پیروی آنها و در روایت معاویة بن صالح از جناب علی بن ابیطالب
علیه السلام و آن از ابن عباس که گفته است ستارها امان است از برای اهل آسمان
و فتنه گرفته میشود ستارها می آید از برای اهل آسمان آنچه که وعده شده اند بآن

ومن یعنی رسول الله صلعم میگویم که امان هستم بر اصحاب خودم و چنانکه من میروم میرآید با اصحاب
من آنچه که وعده کرده شده اند بآن و اصحاب من امان است از برای امت من و چنانکه
میروند اصحاب من میرآید از برای امت چیزی که وعده کرده شده اند بآن و کوهها امان
است از برای اهل زمین و چنانکه پاره میشود کوهها میرآید با اهل زمین چیزی که وعده کرده شده اند
بآن و روایت کرده است عطا از ابن عباس رضی الله عنهما که او گفت شنیدم از جناب نبوی صلی الله علیه وآله
که حضرت فرمودند قیام نمیکند قیامت مگر بر اشرار خلایق که زنا میکنند در راه مانند چهارپایان
و در روایت ابی العالیه وارد است که قیامت قیام نمیکند تا اینکه راه میرود شیطان در راه
و در بازارها و میگوید خبر داد مرا فلان واو از رسول خدا صلعم باین پایی چنانی و چنانکه بهتان
و دروغ به جناب رسول صلعم میگوید و بعض اهل تفسیر گفته اند در قول خداوند عالم حمعسق که
حا حرب است یعنی دعوات در آخر زمان و میم ملک یعنی پادشاهی بنی امیه است
عین عباسیه و سین سفیانیه است و قاف قیامت است از برای ما بعضی که گذشته
و بعض انتظار کشیده میشود **ذکر خروج ترک** روایت کرده است ابوصالح از پدرش واو از ابی هریره
که حضرت فرمودند قیامت قیام نمیکند تا اینکه ترک و مسلمان همدیگر را میکشند و ترک
قومی است روهای ایشان مثل سپرهاست چشمهاشان کوچک است و مصیبت یعنی ... ایشان موی گوسفند
و گفته اند که هلاکت بنی هاشم در دست ترکهاست که مسلمان است و هلاکت ترکهای مسلمان
در دست ترکهای کافر است و گفته اند که آنها اهل چین هستند غلبه میکنند بر اقلیم ما خدا داناتر است والله اعلم

اعلم است

ذکر صیحه در رمضان که او از نشانهای روز قیامت است

حکایت کرده است ... فی ارشاد از اوزاعی واو از عبدالله بن لبابه واو از فیروز دیلمی واو
از جناب نبوی صلی الله علیه که فرمودند میشود صیحه در رمضان بیدار میکند خوابیده را و برمیخیزاند
بیدار را و در روایت اوزاعی وارد است که میشود صدای در رمضان که هفتاد هزار گمراه میکند
و هفتاد هزار لال میشود و پاره میشود هفتاد هزار باکره و فرمودند پس از صدای دیگر میشود صدای
اول صدای جبرئیل علیه السلام است و صدای دویم صدای شیطان است گفته اند
که صدا در رمضان و همهمه در شوال و تمیز قبیله ها در ذی القعده هجوم آوردن حاج در ذی الحجه است
محرم اولش بلا وآخرش فرج است عرض کردند پس کی سالم میشود از او حضرت فرمودند
کسیکه در خانه بنشیند و پناه ببرد به سجود و در روایت قتاده وارد است که
میشود صیحه در رمضان بعد از آن ظاهر میشود در شوال ... بعد از آن میشود ... در
ذی القعده بعد از آن ... میشود حاج در ذی حجه بعد از آن هتک حرمت میشود در محرم بعد از آن
میشود صدای در صفر نزاع میکنند قبیلها در ماه ربیع بعد از آن عجب میشود همه در میان جماد و رجب باز عجیب میشود
بعد از آن در او ... که خوب است از او گرد صد هزار
روایت شده از ابی قلابه واو از ابی اسماء رحبی

ذکر آن هاشمی که خروج میکند از خراسان

واو از ثوبان واو از رسول الله صلی الله علیه که فرمودند زمانیکه دیدید علمهای سیاه را از طرف
خراسان او را استقبال کنید پیاده بعلت اینکه در او جناب مهدی خلیفة الله است و در
این اخبار بسیار است و این احسن و اولی از اخبارات و روایت شده است از عباس ابن

عبد المطلب که گفته تا اینکه آید علمهای سیاه از شرق و می‌دهند بجناب مهدی علیه السلام سلطنت او را
و بعضی گفته اند که این خطاب مرتبه به بیرون آمدن ابو مسلم و آن اول کسی است که سیاه کرد
رختهای او را و بیرون آمدن از خراسان و داد به بنی هاشم پادشاهی ایشان را و قوم دیگر
گفته اند بلکه این حالات عبارت از بیرون آمدن کسی است که از جاهای ازما چه که بادخانی می‌گویند
طایفه هستند از اولاد فاطمه از نسل حسین بن علی صلوات الله علیهما و در جلو ایشان مهدی
مرتبه کوچک از طایفه بنی تمیم باد شعیب می‌گویند و کنیه اش ابو صالح است مولد او در
طالقان است با حکایات بسیار و اخبار عجیب از کشتن و اسیر کردن نقل نموده‌اند عالم داناست

در خروج سفیانی

روایت شده از مکحول و او از ابی عبیدة بن الجراح و او
از جناب رسول صلعم که فرموده است امر با عظمت است تا رخنه کند مردی از بنی امیه و در روایت
ابی مقاتله از ابی اسما و او از ثوبان و او از رسول خدا صلعم که پسر عباس دیگر یعنی
فرموده مرتبه هلاکت آنها در دست مردی از اهل بیت است و اشاره کرده‌ام نام
عیینه دختر ابی سفیان **از خبرهای که اخبار داده حضرت علی ابن ابی طالب**
در ذکر فتنی شام فرموده‌اند و فتنه که خاتمه شده منتظر باشید خروج مهدی صلوات علیه را
بعد از آن ذکر فرموده‌اند سفیانی را و گفته‌اند که آنها از اولاد یزید بن معاویه بعضی از اسباب
در روی او آثار آبله است و بینیه شکسته است و در سیمای او بیرون می‌آید از جانب
دمشق و خانه خیل او در سرای و در دریا و بیابان است پاره می‌کند شکمهای
زنهای حامله را و پاره می‌کنند طفلان با آنکه پاره کردن و می‌سوزانند و می‌زنند طفلان را

در دیگها

در دیگها و مبعوث کند لشکری را و بکشند و اسیر بکنند بعد از آن می‌سوزانند و نبش بکنند قبر
پیغمبر صلعم و قبر فاطمه بعد از آن می‌کشند همه آنها که محمد و فاطمه نام است و قایم بکنند در در
سکه در بنوقت شدت بکنند بر آنها غضب جبار و فرو می‌برد آنها را زمین و آیه شریفه
شاهد این مقام است و لو تری اذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مکان قریب
یعنی اخذ کرده می‌شود از زیر پایشان و در خبر دیگر وارد است که سفیانی خراب بکند
مدینه را حتی اینکه باقی نماند در مدینه بو کشنده و نه طلا و نقره از جناب نبوی صلی الله علیه
روایت شده که فرموده خراب بکنند مدینه بهتر از آنکه خراب بشود تا اینکه سگ می‌آید
و دهشتش را می‌ماند بر مسجد عرض کردند سیدنا از برای کی می‌شود فرمودند از برای
ریش عیبها و حیوانات درنده و طیورات بعد از آن میروند حبیب سفیانی از اراده بکنند
مکه را تا می‌رسند بجایی که با تنی بیدا می‌گویند پس ندا بکنند منادی از آسمان که
ای بیدا بجاده بجاده پس فرو می‌برد آنها را اسباب نمی‌ماند از آنها مگر دو نفر سگ بر می‌گردد
رو پهلوی ایشان به پشت ایشان پشت پشت راه میروند تا اینکه می‌آیند سفیانی و
خبر می‌دهند نشر و بعد می‌آورند جناب صاحب الزمان و خلیفة الرحمن از آنکه جمیع دل اقدم
و در کتاب مستطاب ده هزار در میان آنها ابدال و اعلام هست تا اینکه
می‌آید سپاه و اسیر بکنند سفیانی را و هجوم می‌آورد بر کلب بجهة اینکه سفیانی از اتباع کلب

و اسم سکینه زنهای آنها را گفته اند غایب کسیست که امر او غایب باشد از غیبت مهدی

کلب جنبی است در روایت با کلام کثیر و الله اعلم ذکر بعضی آثار ظهور قایم روایت شده در

روایات مختلفه و اخبار کثیره از جناب نبی و از جناب ولی صلی الله علیهما و از ابن عباس

احسن آن است که آمده در این باب خبر ابی بکر بن عیاش و او از عاصم بن ذر و او

از عبدالله بن مسعود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند نمیرد دنیا تا اینکه پهلو برسد

برات من مردی از اهل بیت من پر میکند زمین را به عدل چنانچه پر شده بود

به جور بیست در او   اسم او اسم من است و در کلام شبیه از برای او اشعار

تأمل

بسیار است از جمله قول عامر ابن عامر البصری چون اشعار معروف عربی بود بنا بر آن

مهجور محمود ابن فتحعلی شاه قاجار این ابیات را به پارسی نظم نمود که یاری

صواب است انشاء الله ثواب عاید شود بالله التوفیق و علیه التکلان

شعر

ظلم از حد رفت یارا می رسد   فکر اسباب که آن غمها برد

هست یارب کشتی از بدن   تا از این دریا رسیم سوی وطن

پشتی کشتی ما دریا بود   ناخدای ما نجات ما بود

ای برادر هوشیار کار باش   وقت فترت در خیال یار باش

او نه پنهان تو از او پنهان نهی   تو چو تن او در تن تو جان نهی

تا بکی پنهان تویی ای آفتاب   رو دارین زرات هر کز تو شتاب

ورق حلیه

از حلیه مرقوم است که جناب مهدی صلی الله علیه گندم گون است ابروها کشیده سیاه چشم و دندان

درخشنده و در روی مبارکش خالی هست بر سینه ارند ظلم را از زمین و دانا خضه سیفا سند

بر خلق معدلت را و در اداره میکنند میان ضعیف و قوی در حق و بدر سانند اسلام را و شارق

و مغارب زمین و فتح میکنند قسطنطنیه یا دین نماند کسی در روی زمین مگر داخل کند

یا جزیه می دهد و در سلوک تمام می شود وعده خداوند عالم که فرموده اند لیظهره علی الدین کله

و اختلاف کرده اند در مدت عمر ایشان بعضی گفته که هفت سال سلطنت میکنند بعضی

گفته اند بیست سال بعضی گفته اند چهل سال بعضی گفته اند نود سال ذکر بعضی از آثار قحطانی

روایت شده از ابی سعید مقبری و آن از ابی هریره که گفته است قیام نمیکند که قحطانی مرد

حقها از زمین یعنی فنا می شود و قیامت بر نمیشود تا اینکه بیرون آید خلایق مردی را از قحطان و

اختلاف کرده اند در او روایت شده و از ابن سیرین که گفته قحطانی مرد صالح است

و آن است که نماز خوانده در پشت او عیسی علیه السلام و آن جناب مهدی علیه السلام

است در روایت شده از کعب که گفته میمیرد جناب مهدی علیه السلام و مبعوث

سکینه بعد از آن قحطانی در روایت شده از عبدالله بن عمر که گفته قحطانی از دست

بیرون می آید از ولد عباس ذکر فتح القسطنطنیه روایت شده از سدی که گفته در کلام خدای تعالی

لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم گفته است که فتح قسطنطنیه است و بعضی

بعضی گفته اند در تفسیر الم غلبت الروم که شد باست و آن فتح قسطنطنیه است

و ذکر کرده است که اسب بیک درهم فروخته می شود و قسمت میکنند دینارها را

گفته اند که میان فتح قسطنطنیه و خروج دجال هفت سال است و در آن وقت می آید

که دجال در خانه تان جا نشین شد بجهة این حرف ترک میکنند آنچه را که در دستشان

بود و آن گوینده دروغ گوست **ذکر بیرون آمدن دجال** اخبار متواتره صحیح متواتر است

به خروج دجال بدون شک و بدون ریب و اختلاف در صفت و نسبت اوست قومی گفته

است که آن صایف بن صایبه یهودیست متولد شده در عهد رسول صلعم و بود چشمهاش رفته

بیک و در گهواره اش بود بیکره در خانه اش چشم می شد خانه او خبر دادند پیغمبر خدا

صلعم را با بعضی از اصحاب او را آوردند حضرت نگاه کردند شناختند دعا کردند خداوند عالم

برداشتند و گفته است که در جزیره دریا تا وقت خروجش و داشته شده است که اصحاب

رسول آمدند و دجال با بچه ها بازی میکرد حضرت باو گفتند که شهادت بده که من رسول

خدایم این صایبه عرض کرد که شهادت بده که من رسول خدایم و گفت اصحاب رسول صلعم

~~اصحاب است و حدیث~~ بفغان کرده ام از برای تو چیزی گفتند چه چیز است گفت دخان

عرض کرد که او دخ است پیغمبر که کردنش را بزنم حضرت فرمودند بگذار اگر باشد او است

تو مسلط بر او نمی شوی و اگر او نباشد نیست خیری در کشتن بعد از آن حضرت ترک کرد او را

در حدیث آمده که دجال یهودی و شوله بیمی آشفته شده است در میان دو چشم او کافر

میخوانند او را کاتب و غیر کاتب **اختلاف کردند در جای بیرون آمدن او** بعضی گفته که از مشرق بیرون می آید

از زنهای خراسان و گفته است طایفه که بیرون می آید از یهود اصفهان و قومی گفته اند

که از زنهای کوفه بیرون می آید و اختلاف کرده اند در اتباع او گفته اند که زنها و اعراب

و مؤنثات و اولاد ایشان است و اختلاف کرده اند در عجایب و غرایبیکه در دست

او ظاهر می شود قومی گفته اند که میگردد چیزی که میگردد با او جنت و آتش جنت او

آتش است و آتش او جنت است مردم را دعوت میکنند که من پروردگار خلایقم

امر میکنند باسمان می بارد و امر میکنند بزمین می رویاند و مبعوث میکنند شیاطین را به صورت

های مردها و مرده را میکشند و زنده میکنند پس فتنه میکنند خلایق را اطلاق ایمان می آورند

باو و بعثت میکنند را گفته اند که تابع می شوند او زن او را بیکر خود و اختلاف کرده اند در مدت

خروج او بعضی گفته اند که میان بر گردش خروج او دوازده روز است و میان هر قدم او

سه روز راه است بهمه جا میرسد مگر چهار مسجد مسجد الله الحرام و مسجد رسول صلعم

و مسجد اقصی و مسجد طور و حول جامع مکث میکند و قصه میکنند بیت المقدس را و جمع میشود

خلایق بر قتال او پس شامل میشود را آنها بر ناخن از ابر بعد از آن صبح میشود می بینند که

عیسی بن مریم علیه السلام نازل شده بجای از جاهای بیت المقدس پس کشته

میشود دجال علیه لعنة الله المتعال **ذکر نزول عیسی بن مریم علیهما السلام**

ای مسلمانان اختلاف نکنید در نزول عیسی ع در آخر الزمان بتحقیق که خداوند عالم میفرماید
وانه لعلم للساعة و مراد بعلم نزول عیسی ع و نبی ص فرمودند بدرستی که عیسی ع نازل خواهد شد و او خلیفه
من است بر شما پس کسی که درک کند او را سلام از جانب من برساند باو و بدرستی که میکشد او خنزیر را
و میشکند صلیب را و حج میکند با هفتاد هزار نفر و از ایشانند اصحاب الکهف بدرستی که ایشان اتباع مهدی
میکنند و تزویج میکند از هشتاد زن از طائفه ازد و میبرد از مردم بغض و حسد را و برمیگرداند
زمین را بهیئت اصلی خود مثل زمان آدم ع تا آنکه ترک بت پرستی میکنند و سباع ضرر نمیرسانند
احدی را تا آنکه جمع میشوند گوسفندان و درندگان و صبیان با گزندگان و ضرر نمیرسانند ایشان را
و پهن میکند خداوند عالم در زمان عدل را در زمان او و هر که قرض میدهد هیچ کس نمیگیرد و نمیخواهد
مرد آب را و روغن را و انند از ده و فرمود نازل میشود عیسی ع و در دست او شمشیری میباشد پس میکشد
دجال را و فرمود در وقت که نظر کنند بسوی دجال دور شود از او و متابعت نکنند و الا میکشد او را
و شهادت میدهد هر سنگ و درختی که این یهودی است بکش فلان یهودی را و فرمود مکث میکند عیسی علیه السلام
چهل سال و بعضی گفته‌اند سی و پنج سال و نماز میکند با مهدی ع پس از آن بیرون می‌آید یاجوج و ماجوج
نقل از خروج دجال روایت میکند فاطمه بنت قیس بیرون رفتم با اینکه بخدمت پیغمبر ص رسیدم و در او از ازدحام
ظهر بود پس خطبه فرمودند ما را رسول خدا و فرمودند من جمع نکردم شما را برای دور شدن و نه

ای مسلمانان

رهبانیت بلکه برای چیزی که دیده‌اید او را تمیم الداری مانع شده است مرا از خشنودی به رسی که به نفر
سوار شده بر کشتی پس رسید ایشان را باد عظیم پناه آورده‌اند بسوی جزیره و ملاقات کرده‌اند جنبنده را
گفتند تو کیستی گفت من جاسوسم گفتیم ما خبر بده ما را گفت بر کاه اراده کنید بشما خبر دهم پس
بر شما باد رفتن این قریه که در آنجا مردیست راهنما پس رفتیم ما بسوی او و اخبار کردیم حکایت خود را
گفت چه خواهید بحیره طبریه را گفتیم با تفوق معلوم از طرف او گفت برویده و نخل عمان بجانب اهل آن قریه
و در آنجا آب خوش گوار است بنوشید و بعد از اینکه باتان وثاق رسید به قدری دیگر می رود به
دران بره مگر مکه و مدینه میباشد و مردلیت از نبی صلعم که خطبه فرمودند ما بین خلق آدم
تا روز قیامت فتنه عظیم تر از دجال نیست و فرمود به رسی که هیچ نبی نیامده مگر اینکه ترسانید
قوم خود از فتنه او و بحقیق که بیان کرد برای من چیزی که بیان نبود از برای نسل ارمی وصف
کرد او را که اعور میباشد و بیرون می آید مگر بعد از من پس خدا خلیفه من است بر شما و هستند
نشود بدانی که پروردگار شما نیست کور و جماعت یهود نام او را مواطیح و کوالی مرامید
دعکان کرده‌اند که او از نسل داود است و میگویند که مالک می‌شود زمین را و رد میکند
بسوی بنی اسرائیل پس یهود بسیاری شوند در زمین بعضه از زبیعی ص گفته بعض مفسرین
در قول خداوند تعالی و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته به رسی که مراد از ول

علی

صحیح است فرمود خداوند تعالی بل رفعه الله الیه و ما قتلوه و ما صلبوه پس اختلاف کرده‌اند علما در آیه شریفه پیش ایشان
تصدیق نموده‌اند که مراد عیسی است پس مکرر چه بسوی دنیا بعضی گفتند که نازل میشود عیسی وقتی که بیرون بیاید مردی
که مشتبه شود حق و فضل و شر و چنانکه گفتند مرای چیز ملک اشتباه شیطان تغیر است تشبیه کرده‌اند و بالبیان دلیلی
اراده فکر چند احادیث و بعضی دیگر گفتند که نازل میشود در وقت دیدن مردی که اسم عیسی است والله اعلم و کی
طلوع شمس از مغرب گفتند بعض مفسرین در قول تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت
من قبل که مراد طلوع آفتاب از مغرب و روایت کرده است ابوهریره یعنی که سه چیز است خارج میشود که نفع
نبخشد ایمان [illegible] کسی را آن وقت [illegible] طلوع آفتاب از مغرب و دیگر دابة الارض [illegible] دجال
و [illegible] صفت [illegible] آفتاب از مغرب [illegible] میباشد [illegible]
و صبح آن [illegible] مغرب [illegible] قیامت [illegible]
و [illegible] گفتند بعض ایشان [illegible] آفتاب از مغرب [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] جاری [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] طلوع [illegible]
بعض از ایشان [illegible] ذکر [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] من الارض تکلمهم [illegible] ایشان صاحب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان عصای موسی و خاتم سلیمان [illegible] اسم [illegible]

اسم و اولاد نجی ... کرده دعوی من ما بیضا ... بدماغ کافر و سیاه میشد ... و میگفت ای مؤمن

وای کافر و این کرده است عبد الله بن عمر که آنچنان که اخبار کرده است [illegible]

بعضی کم سوی کرده است ... که ... [illegible]

پس گفت ... منافع ... [illegible] ... و بیرون ... بالجنازه

عقب ... [illegible] ... ایشان ...

... [illegible] ... مسجد ... محکم است ...

... و الله اعلم ذکر دخان ... فارتقب یوم تأتی السماء بدخان

مبین ... [illegible] ... دخان ... ما بین آسمان و زمین

تا اینکه نمی‌بینند اهل مشرق و مغرب ... [illegible] ... گوشهای ایشان

... [illegible] ...

... [illegible] ... اهل ... که ... جمع آنچنان ... است

ایشان در زمان ... ذکر ... یأجوج و مأجوج ... است خدای تعالی فاذا

جاء وعد ربی جعله دکاء ... ایشان ...

ایشان ... [illegible] ... زمین ...

... [illegible] ...

... یأجوج و مأجوج ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ایشان طول و عرض

ایشان

ایشان ... است و پاره ایشان زرد رنگ اند و در روایت شده که طول احد ایشان یکصد و بیست ...

و در روایتی که قرار داده است خدا ایشان را هم چنانکه خبر داده در کتاب خود پس بیرون می‌آیند

و هجوم میکنند در زمین و اول قدم ایشان در شام است و مسکن ایشان بلخ ... رود ... و ...

آب ... از آن آب و می‌آیند بعضی از ایشان پس میگویند قدری آب بوده ...

و ... مکث ایشان در زمین هفتاد سال پس میگویند اهل زمین را کشتیم اهل آسمان را

پس تیر می‌اندازند بسوی ایشان و خداوند عالم آن تیرها را ... میکند ... میگویند که

فارغ شدیم از اهل آسمان پس میفرستد بر ایشان بلا و ... ایشان را هلاک میکنند و در روایت

کعب گفته است ... ایشان را ... روز ... میکنند تا اینکه برسد روز قیامت ...

میکنند خدا ... ان شاء الله ... شده ... ایشان ... میکنند و ... بعضی

از ایشان ... طایفه ... یک ... از ایشان ... است ... و ... بعضی

از ایشان ... و ... کنند و بعضی از ایشان ... که لباس ... او ... است مثل ...

و از طوایف ایشان طایفه ... گوشت ... است و ... خون ...

و ... که ... او را ... در ... تورات مکتوب است

بدرستیکه یاجوج و ماجوج بیرون می آیند در ایام مسیح ع و می گویند که بنی اسرائیل صاحبان اموال
و ظروف بسیار اند پس قصد می کنند خانهای ایشانرا که نهب و غارت می کنند نصف آنها را و سالم می شود
نصف دیگر و میشوند ... پس [illegible] از آخر ایشان و می رسد بنی اسرائیل از آلات و اسباب
لشکر ایشان باین قدر که بهیزم می سوزند هفت سال از [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] این قدر از خبر
ایشان از کتب [illegible] است و گفته اند که [illegible] مانند مردم [illegible] هلاک یاجوج و ماجوج هفت سال حج
و عمره می کنند والله اعلم **ذکر خروج حبشه است** گفته اند اصحاب این [illegible] هلاک یاجوج و ماجوج
در [illegible] ... القدر که خواهد پس بیرون می آید حبشه و بر ایشان است ذو سویقتین پس خراب
میکنند که را و [illegible] پس [illegible] هرگز و ایشان آنانند که بیرون می آورند
گنجهای فرعون و قارون را [illegible] پس [illegible] و جنگ میکنند با ایشان پس [illegible]
و ایمن می کنند [illegible] تا آنکه [illegible] پس قبض می کند روح [illegible]
ذکر [illegible] روایت شده از حضرت امام [illegible] بن ابی طالب ع که گفت حج بکنید
پیش از آنکه حج نکنید پس قسم [illegible] دانه را و خلق کرد مردم را [illegible] برداشته می شود
خانه از [illegible] که [illegible] که بیرون [illegible] می کنم
[illegible] ساقین در [illegible] **ذکر** [illegible] ایشان را طوبی طوبی
ذکر بادیست که قبض میکند روحهای اهل ایمان را روایت شده که بدرستیکه خدای تعالی
[illegible] بادی [illegible] که نرم تر [illegible] از حریر و خوشبوتر [illegible] از مشک پس ترک نمیکند احدی را
که در دل او بقدر ذره از ایمان باشد مگر آنکه قبض می کند او را ... بعد از صد سال که [illegible]
و [illegible] را و ایشان بدترین خلق خدایند و بر ایشان قائم می شود قیامت در حالیکه ایشان
در بازارها [illegible] خرید و فروش می کنند و در روایت عبدالله بن عمر از پدرش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که بدرستیکه [illegible] قیامت [illegible] خدا [illegible] از عبدالله بن عمر که

[margin] ذو سویقتین [illegible]

گفت لوط [illegible] صاحب [illegible] پس [illegible] لا اله الا الله پس [illegible]
ذکر بر داشتن قرآن است روایت شده از عبدالله بن مسعود که او گفت قرآن [illegible]
از جهت غضب [illegible] پس [illegible] ای ابا عبدالرحمن [illegible]
[illegible] و در خوابها [illegible] گفت [illegible]
و [illegible] **ذکر آتشی است که بیرون می آید از قعر عدن پس می راند**
مردم را بسوی محشر روایت شده که حذیفه پرسید از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان [illegible] که ده علامت
پیش از قیامت [illegible] از آنها است که بیرون آمدن باد [illegible] از آن علامات است و در روایت
دیگر بر پا نمی شود قیامت تا آنکه بیرون می آید آتشی از زمین حجاز که روشن [illegible] و در روایت
دیگر بر پا نمی شود قیامت تا آنکه بیرون می آید آتشی از حضرموت با اختلاف بسیار در روایات **ذکر نفخات صور است**
و آن سه مرتبه است [illegible] در اول آخرت است خدا [illegible] ما ینظرون الا صیحة
واحدة تأخذهم وهم یخصمون فلا یستطیعون توصیة ولا الی اهلهم یرجعون یعنی انتظار نمیکشند
مگر یک صدائی را که میگیرد ایشان را در حالیکه ایشان خصومت میکنند با هم دیگر پس قادر
نمی شوند بر وصیت کردن و نه بسوی اهل خود بر میگردند و روایت کرده است حسن [illegible]
از [illegible] از قتاده از عکرمه از ابن عباس [illegible] بر پا می شود قیامت در حالیکه مرد خرید و فروخت میکنند
[illegible] جامه [illegible] پس [illegible] آنها را و [illegible] بحوض خود پس [illegible]
[illegible] بر داشته است لقمه خود را [illegible]
و مرد [illegible] است [illegible] پس [illegible] بر داشته [illegible] در حالیکه
[illegible] پس [illegible] تأخذهم وهم یخصمون لا تأتیکم الا بغتة یعنی [illegible]
حضرت می کنند [illegible] ایشان [illegible] **ذکر نفخه اولی است** صاحب صور او [illegible]
که اسرافیل علیه السلام است [illegible] خدای عزوجل [illegible] است

یک بالی در مشرق و یک بالی در مغرب است و عرش در میان هر دو بال اوست و دو قدم او بتحقیق که گذشته است
از زمین پایین تا آنکه [illegible] است [illegible] آن [illegible] سال بنا بر آنچه روایت کرده است [illegible] از جمله [illegible]
که زیاده می کند [illegible] را [illegible] و [illegible] اورا تعظیم کرده [illegible] و بتحقیق روایت
شده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود چگونه استراحت بکنم و حال آنکه صاحب صور بتحقیق
دهان گرفته است انتظار می کشد که کی مامور می شود پس [illegible] بعد آنرا ذکر [illegible] است در صورت
صور و هیئت آن و روایت کرده اند که او مانند هیئت شاخی است که بعد [illegible]
و برای آن سه شعبه است یک شعبه در زیر ثری است که بیرون می آید روحها و بر میگردد بر جسدها [illegible]
و شعبه در زیر عرش است که [illegible] و شعبه در دهان ملک است که از آن
می دمد پس [illegible] علامات [illegible] ذکر کردیم مامور می شود صاحب صور که بدمد [illegible]
نفخه فزع و ترس را [illegible] چنین می باشد چنانچه [illegible] در قول او
ما ینظرون الا صیحة واحدة تاخذهم وهم یخصمون یعنی انتظار نمیکشند مگر صیحه را که بگیرد ایشان را
و حال آنکه ایشان خصومت و جدال کنند [illegible] در قول او [illegible] و ما ینظر هؤلاء الا صیحة واحدة ما لها
من فواق یعنی انتظار نمیکشند ایشان مگر یک آواز را که نیست مر او را [illegible] و قول او تعالی و نفخ فی الصور
ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله [illegible] یعنی و دمیده می شود در صور
پس بترسد هر کس در آسمانها و هر که در زمین است مگر کسی که خواهد خدا و [illegible] صیحه زیاد
بترسد [illegible] مخلوقات و حیران و سرگردان می شوند [illegible]
[illegible] صیحه زیاد
و شدت می کند تا آنکه [illegible]
[illegible] از هول صیحه پس [illegible]
[illegible] و این است تفسیر [illegible] و اذا العشار عطلت و اذا الوحوش

حشرت

حشرت و [illegible] آب [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
و [illegible] از [illegible] هول و شدت تا آنکه [illegible] زمین و [illegible]
جاری [illegible] و این قول خدا [illegible] و اذا الجبال سیرت یعنی و [illegible]
الجبال کالعهن المنفوش یعنی [illegible] رنگین [illegible] زمین و اضطراب
[illegible] و این قول او سبحانه [illegible] اذا زلزلت الارض زلزالها یعنی و [illegible] زمین
[illegible] و قول او [illegible] یوم ترجف الارض و الجبال یعنی [illegible] اضطراب [illegible] زمین و کوهها [illegible]
[illegible] آفتاب و [illegible] ستارگان و [illegible] دریاها [illegible] و مردم [illegible]
حیران [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] آبستن [illegible] اطفال [illegible] مردم را مستانه
و نیست ایشان مستان از [illegible] عذاب خدا سخت است روایت [illegible] ابو جعفر [illegible] از ربیع از ابو العالیه
از [illegible] که [illegible] مردم در بازارها [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] ستارگان و [illegible] زمین [illegible]
[illegible] مضطرب [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible]
[illegible]
[illegible]
و تکذیب [illegible] صیحه [illegible]
از [illegible] صیحه [illegible] آسمان و زمین [illegible]
[illegible] یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات و الارض فانفذوا [illegible]
و زمین [illegible]
در صور و این قول اوست [illegible] و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله

و بعد [illegible]
[illegible]
[illegible] اهلاک میکنند

من شاء الله یعنی در میان صحرا در بوق پس هلاک گردد هر که در آسمانها و هر که در زمین است مگر کسی که بخواهد خدا که
بمیرد و این نفخه مرگ است که شامل باشد او را استثنا [illegible] مگر آنکه بخواهد [illegible] و میان دو نفخه است
از مدت [illegible] گفته اند که میان دو نفخه چهل سال است که بمانند زمین [illegible] با استراحت پس از آنکه بگذرد آن چهل
[illegible] بزرگ [illegible] آن و [illegible] آن و طعام [illegible] درختان آن [illegible]
پشت آن از سایر مخلوقات [illegible] که او اول است [illegible]
خدا تعالی کما بدانا اول خلق نعیده یعنی چنانکه ابتدا کردیم اول مخلوق [illegible] کل من
علیها فان یعنی هر که بر روی زمین است [illegible] کل شیء هالک الا وجهه
یعنی هر چیز هلاک [illegible] کل نفس ذائقة الموت یعنی هر نفسی چشنده مرگ است
پس [illegible] و نفخ فی الصور فصعق من فی
السموات و من فی الارض الا من شاء الله دلالت [illegible]
توفیق را در جمع میان آیات [illegible] استثنا [illegible]
وقت نفخه صعق است [illegible] و آن
متناقضات در روایت کلبی از ابو صالح از ابن عباس در قول او تعالی کل شیء هالک الا وجهه گفته [illegible]
واجبات [illegible] بهشت و دوزخ [illegible] و در قول او تعالی
الا من شاء الله شهیدانند در اطراف عرش که شمشیرها [illegible] و بعضی گفته [illegible]
و بعضی گفته حضرت موسی [illegible] و بعضی گفته جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و بعضی گفته ملک الموت [illegible] پس امر میکند خدا تعالی ملک الموت را [illegible]
[illegible]
[illegible]
اخبار [illegible] گفته اند پس [illegible] از نفخه چهل
سال [illegible] آب [illegible]
پس میرویند [illegible] زمین [illegible]

بر روز آنچه خورده اند از جسدها فرزندان آدم تا آنکه [illegible] در جسمهای ایشان گفته
[illegible] زمین فرزند آدم را مگر [illegible] دم را [illegible] مانند چشم [illegible] آنرا چشم پس
[illegible] مخلوقات انسان [illegible] مرکب [illegible] اجزای آن که مانند ذره در شعاع آفتاب است پس [illegible]
تمام و کامل گردید [illegible] روح [illegible] قبرها پس بیرون می آیند خلق
[illegible] که صحیح و درست باشد ذکر نفخه [illegible] و آن نفخه قیام است و آن است قول خدا تعالی
ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون یعنی [illegible]
با انتظار [illegible] ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون یعنی [illegible]
یک صدا پس ناگاه ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یخرجون من الاجداث سراعا یعنی بیرون می آیند از قبرها [illegible]
یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر مهطعین الی الداعی یعنی بیرون می آیند از قبرها [illegible]
[illegible] یوم تشقق
الارض عنهم سراعا ذلک حشر علینا یسیر یعنی روزی که شق شود زمین از ایشان [illegible]
[illegible] بیرون می آیند از قبرها [illegible]
[illegible] از رحمت خدا [illegible] یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی [illegible]

و ثواهم ابرار پرهیزکاران پس خدا ند بسیار بجا بیندازد در حالیکه وارد شوند که باشند و فاسقان میروند بر قدم حارقف
در حالیکه رانده باشند و آن بهشت نزول خدا تعالی است و نسوق المجرمین الی جهنم وردا یعنی و میرانیم گناهکاران را بسوی دوزخ
در حالیکه تشنگان باشند ذکر موقف است و در بعضا حدیث روایت که است سید ... آدم محشور
... بیت المقدس و موافقت که است بود بر آن و روایت که سنگ ... به بر سنگ خدا ... زمین
و دیگر بار که ... بر بعضی ... سبقت ... و اصطراب سنگ بزرگ و خوار ... و بدل کرده و ... پس
هیچ که از ... آن پس گفت این مقام ... است و جای محشور که ... است و این بهشت ... است و این آن ...
و این جای ... است ... و گفته ... سنگ بزرگ از مرجان میکنند که حساب میکنند
بر آن خلایق را ذکر روز قیامت و حشر و نشر و بدل کردن زمین ... زمین را و پیچیدن آسمان
و احوال آن روز فرموده است خدا تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله
الواحد القهار یعنی روزیکه بدل کرده شود زمین بزمینی دیگر و آسمانها و بیرون آیند و ظاهر باشند برای خداوند
یکتای قهار پس اول کسیکه جواب میدهد او را خدا تعالی روز قیامت اسرافیل است تا آنکه بعد نفخه دوم را بجهت قیام
خلایق چنانکه گذشت پس ندا میکند سر کرده های ملائکه را پس اهل آسمان را و میفرماید بر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را
که بروید بسوی رضوان خازن بهشت و بگویید باو که بدرستیکه پروردگار عزت و جبروت و کبریا فرمود
روز جزا امر میفرماید ترا که زینت دهی برای او و برداری لوای حمد و تاج کرامت و حلها و حله از حلهای بهشت
که فاخر باشند و نور دیده ... قبر بشارت دهنده و ترساننده است محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم من پس آگاه کنید او را از خواب خوش و بیدار کنید او را از خوابش و بگویید او را که بیا بسوی کاملیت
کرامت من و کرامت منزلت حق و بلندی مرتبه ... محمد را برای او پس در آخرین ... شفاعت محمد را در ... و کاران

گفت ای ... محمد

گفت پس میروند بسوی در بهشت پس میگویند اسرافیل میگوید رضوان که گفت در بهشت پس میگوید جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و اتباع ایشان و میروند جبرئیل رسالت را پس میگوید که آن قیامت جبرئیل میگوید که ... روز قیامت
گفت پس روی آورد رضوان با براق و لوای حمد و تاج کرامت و حلها و بشارت ده حور و ملائک او بالا میروند بر بلندترین
قصرها و تجدید میکنند ملک ... پادشاه بسیار بجا بیندازد و شادی شوند بر ملاقات ... احباب را و شکر میکنند رب
ارباب را پس ندائی آید از جانب خدا ... جل از رضوان زینت کن بهشت را و امر کن حور العین را که زینت کنند ...
زینتها و مهیا آماده شوند برای آمدن سید پیغمبران و رسولان و آمدن زنهار ایشان از مؤمنان پس باشد تا اینکا غیر از وصال و اجتماع
کمال و متصل شدن ... پس روی آورد اسرافیل و میکائیل و جبرئیل بسوی قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس میایستد اسرافیل
در نزد سر او و میکائیل نزد پای او و جبرئیل نزد بالای او پس میگوید اسرافیل به جبرئیل که بیدار کن او را پس تو صاحب او
هستی او در دار دنیا پس گوید بیدار جبرئیل که تو صدا کن او را که تو صاحب نفخه صور هستی پس میگوید اسرافیل که ای نفس
آرام گرفته و زیبا و پاکیزه و برگزیده بر جسد طیب ای محمد برخیز باذن خدا تعالی ... و فرمان او پس برخیزد صلی الله علیه و آله
در حالیکه او میریزد خاک را از سر مبارک خود و روی کریم خود پس ملتفت میگردد بجانب راست ناگاه براق و لوای حمد
و تاج کرامت و حلها ... بزرگ پس سلام میدهند ملائکه براو و میگویند او را جبرئیل یا محمد این هدیه الیست بسوی
تو و کرامت است از پروردگار عالمیان پس میگوید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشارت ده مرا پس میگوید جبرئیل بدرستیکه
بهشت زینت داده شده و حورالعین آراسته و زینت کرده ایشان در انتظار قدوم تو است از صاحب اختیار جبار
بسوی حضرت ... جبار پس میفرماید که شنیدم و اطاعت کردم پروردگار عالمیان خبر ده مرا که چکار کرد و ترک نمود امت
مسکینان مرا پس میگوید به او ای محمد بحق آنکسیکه برگزیده است ترا بر همه عالم که شکافته نشد زمین از کسی
غیر از تو از فرزندان آدم گفت پس شاد میگردد پیغمبر صلی الله علیه و آله و راضی میشود آن ملائکه پس میآید و براق
برای او حاضر کرد آن ملائکه تاج بر سر او تاج کرامت ... و تسلیم میکنند او را لوای حمد را پس میگیرد بدست مبارک
و میروند بسوی در کعبه کرامت معرفت پس میرود در حالیکه شاد و مکرم و معظم و مسرور تا آنکه میایستد در برابر عرش

پس میفرستد خدای تعالی روحها را و میفرماید آنها را که داخل شوند بر جسدها به میدان اسرافیل پس ناگاه خلایق بر پا برخیزند
از قبرها در حالتی که عریان میریزند خاک را از روها و سرهای ایشان بتحقیق بسته باشند دستهای ایشان بر گردنهای ایشان چشمهای ایشان
کشاده بر هم نمیزنند سرعت می‌نمایند بسوی خواننده در حالتی که مستان سرگردان حیران باشند که نمیدانند طرف مشرق
و نه طرف مغرب را مردان و زنان که در یک زمین می‌باشند نمیداند مرد که کیست در پهلوی او آیا مرد است یا زن
و نمیداند زن که کیست در پهلوی او زن است یا مرد و بتحقیق مشغول است هر یک از ایشان بنفس خود پس
موکل میکند خدای عز و جل بهر نفسی ملکی را که میراند او را بسوی موقف و شاهدی از نفس خود پس راننده
او ملک است که موکل است و شاهد جمیع اعضای او است و جسد اوست گفت پس می‌آورند زمین محشر را موقف
و آن زمینی است سفید از نقره یا مانند نقره است ریخته نشده در آن خون حرام و عبادت نکرده شده گناه در روی
آن بتی ظاهر میکند آنرا خدای سبحانه و تعالی در زمین بیت المقدس و بتحقیق نصب کرده است در آن منبرها برای
پیغمبران و کرسیها برای اولیاء و علماء و شهیدان و صف میکشند خلایق بر آن زمین چند صف از
مشرق تا مغرب و در روایت که نقل از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که او فرمود که اهل بهشت در آن
روز صد و بیست صف می‌باشند هشتاد صف از امت من باشند و چهل صف از سایر امتها می‌باشند
پس نزدیک میکند آفتاب بر خلایق و زیاد میکند حرارت آن هفتاد برابر و آشکار میکند جهنم را و این است
قول خدای تعالی و برزت الجحیم لمن یری یعنی و آشکار کرده شد جهنم برای کسی که میبیند
پس جوش میزند مغز سرهای ایشان و عرق میکنند از بدنهای ایشان پس جاری میشود در زمین پس میگیرد ایشان را عرق
بقدر گناهان ایشان پس بعضی از ایشان را میگیرد تا پا و بعضی از ایشان تا بغلش و بعضی از ایشان تا بگردنش
و بعضی از ایشان کسی است که می‌ایستند در آن چند سالی پس می‌ایستند چنین آنقدر که خدا خواهد تا آنکه
طول میکشد وقوف و سخت میشود بر ایشان کرب و اندوه پس بعضی ایشان بر بعضی میگویند بیایید بسوی حضرت
آدم تا آنکه سوال کنیم از او که شفاعت کند در حق ما بسوی پروردگار ما پس هر کسی از اهل بهشت است امر بکنند

او را بسوی

او را بسوی بهشت و هر کسی از اهل جهنم است پس امر بکنند او را بسوی جهنم پس می‌آیند پیش حضرت آدم
میگویند او را ای آدم بتحقیق طول کشیده وقوف و ایستادن و شدت کرب و محنت پس شفاعت بکن
برای ما بسوی پروردگار ما پس هر کسی از اهل بهشت است امر کنند او را بسوی آن و هر که از اهل
جهنم است امر کنند او را بسوی آن پس میگوید آدم نیست مرا از برای شفاعت چیزی و ذکر میکند گناه خود را
یعنی ترک اولی را که از او سر زده چه پیغمبران و امامان معصوم‌اند از جمیع صغیره و کبیره از ایشان صادر نمیشود
چنانکه در مقامش به برهان عقلی و نقلی بوضوح رسیده پس بروید بسوی غیر من پس آیند پیش حضرت نوح
و میگویند سخن خود را پس میگوید چگونه است مرا شفاعت کردن و بتحقیق دعا کردم خدا را که هلاک کند
هر که در زمین است و غرق کند ایشان را و لیکن بروید بنزد حضرت ابراهیم ع گفت پس می‌آیند بنزد
حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام و ذکر میکنند برای او آن حال را و سوال میکنند از او شفاعت را
پس میگوید نیست مرا از برای شفاعت چیزی و لیکن بروید بسوی موسی بن عمران که تکلم کرد با او حضرت عزت
گفت پس می‌آیند بنزد او پس میگوید چگونه است مرا شفاعت کردن و حال آنکه بتحقیق کشتم از ایشان
نفسی را و انداختم رحمت را پس نگریستند و لیکن بروید بسوی عیسی بن مریم گفت پس می‌آیند بنزد او
و میگویند سخن خود را پس میگوید که نیست مرا از برای شفاعت چیزی و بتحقیق [illegible] الغفار
غیر از خدا و پرستیده شدم بجای خدا و فرستاده شدم برای او و لیکن و دلالت میکنم شما را بر صاحب شفاعت پس
بروید بسوی ابی القاسم محمد بن عبد الله خاتم پیغمبران و سید رسولان صلی الله علیه و آله گفت پس می‌آیند
بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و روی مبارک او روشنایی افکند بر
اهل موقف پس صدا میکنند او را از زیر منبر بلند او که او را است پروردگار عالمیان و آقای جمیع

پیغمبران و رسولان بتحقیق بزرگ سلطانست کار و عظیم لهذا امروز شفاعت کن ما را بسوی پروردگار ما
در جواب گفتند امروز هرکس از ما بخشت باکسی نمی کند او را بسوی آن و هرکسی از ما در جهنم باشد پس او کننده
بسوی آن پناه ده ما را پناه ده ما را ای محمد پس تو صاحب جاه و مبعوث شدن برای رحمت عالمیان گفت پس
میگوید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس میآید پیش عرش و بسجده می افتد پس ندا میکند که ای محمد بلند کن
جان سجده گاه پس بردار سر خود را و سؤال کن که عطا کرده خواهی شد و شفاعت کن که شفاعت تو
قبول خواهد شد پس میگوید ای پروردگار من امر کن بنده گان را که امت مرا بسوی حساب پس بتحقیق شدت گرفته است
کرب و اندوه و عظیم شده است خطب پس اجابت کرده می شود برای آن و میفرماید بر ضار عز و جل برای عرض کردن
برای حساب پس نعره میکشد جهنم نعره کشیدنی که نمی ماند ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر آنکه میگیرد او را
خوف و ترس و جزع و هر یک ندا میکند که نفسی نفسی ای پروردگار من پس آدم میگوید ای پروردگار
من خواه نمیخواهم از تو ونه هابیل را و نمیخواهم از تو مگر نفس خود را و حضرت نوح ندا میکند ای ~~پروردگار~~
سؤال نمیکنم از تو سام و نه حام را بلکه سؤال میکنم جان خود را و حضرت ابراهیم خلیل ~~میگوید~~ ندا میکند سؤال
نمیکنم از تو ~~مادر را برادر را~~ اسمعیل و نه اسحق را و لیکن سؤال میکنم نفس خود را و حضرت موسی ندا
میکند سؤال نمیکنم از تو هارون برادر خود را بلکه سؤال میکنم نفس خود را و حضرت عیسی ندا میکند ای
پروردگار من سؤال نمیکنم از تو مریم مادر خود را و سؤال میکنم از تو ای پروردگار من نفس خود را و نسبت
قول خدای تعالی یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه لکل امرئ منهم یومئذ
شأن یغنیه یعنی روزیکه میگریزد مرد از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود
از برای هر مردی از ایشان روز شانیست که باز میکند او را گفت پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله ندا میکند
ای پروردگار من سؤال نمیکنم از تو فاطمه دختر خود را و شوهر او را و نه دو پسر او را و سؤال نمیکنم از تو
امروز مگر امت خود را غیر از ایشان مترجم گوید که ~~سؤال بعوض~~ ~~نفسی~~ ... در این نوع کلام از حضرت

سیدانام

سیدانام ظرف خاصه بنظر رسیده اصلا اینقدر وارد شده که در روز قیامت جمیع جهنم بجوش شد و بعد آمد ندا
احدی از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین مگر آنکه بزانو در افتند و هر یک استغاثه کنند که پروردگارا نفسی
رحم کن و حرا نجات بخشی حتی ابراهیم خلیل خدا اسحق فرزند خود را فراموش کنند و بکار خود مشغول باشند و گوید
ای پروردگار من من خلیل توام ابراهیم مرا در این روز از رحمت خود فراموش مکن و لطف خود را از من
باز مگیر و بر وزن صحت و قول ابنطریق کلام از آن رگیز بالک علیهم بنا بآن است که ایشان در کرام حضور صاحب شرع
عالیمقام آن مخر اشرف انبیاء عظام بمنزله نفس نفیس ایشانند لهذا باحوال ایشان التفات نمیکنند
چنانکه بحال خود مشغول نمیباشند زیرا که میدانند که ایشان نزد حضرت ربانی منزلت بلند پایان است پس
ازین جهت بفکر بسر الله بلند است خود می بیند و هیچ از ایشان پس ندا ~~بکنند~~ کنند از جانب خدا عز و جل
منادی که ای رضوان بگو در بگشا بهشت را و ای مالک بسوزان جهنم را ای کاسروان بکش صراط را بر میان جهنم
و او باریکتر است از موی و تیزتر است از شمشیر و آن هزار سال ~~...~~ راه بالا است و هزار سال
همواری است و هزار سال رو به پایین است و بعضی گفته اند ازین بیشتر است و آن هفت قنطره است پس سؤال
که میکنند بنده را ~~...~~ نزد قنطره اول از ایمان و آن سخترین قنطره است و شدیدترین گمانها است از حیثیت قرار
پس اگر ایمان آید نجات یابد و اگر نیاید انداخته میگردد به پایین ترین درکات جهنم و سؤال میکنند نزد قنطره
دوم از نماز پس اگر آورد بجا نجات یابد و اگر بجا نیاید انداخته میگردد بر آتش و سؤال میکنند نزد قنطره سیم
از زکوة پس اگر ادا کرده باشد نجات یابد و اگر بجا نیاورده باشد میاندازند بجهنم و سؤال میکنند نزد قنطره چهارم
از روزه ماه مبارک رمضان پس اگر بجا آورده آنرا نجات یابد و اگر بجا نیاورده آنرا میاندازند بجهنم و سؤال میکنند
نزد قنطره پنجم از حج پس اگر بجا آورده آنرا نجات یابد و اگر بجا نیاورده آنرا میاندازند بآتش جهنم و سؤال میکنند
نزد قنطره ششم از امر بمعروف پس اگر بجا آورده آنرا نجات میابد و اگر آنرا بجا نیاورده میاندازند بآتش و سؤال
که میکنند از نهی از منکر پس اگر بجا آورده آنرا نجات یابد و اگر بجا نیاورده آنرا میاندازند بجهنم ~~...~~

نزد قنطره هفتم

گفت پس حمد می‌کنند گروهی که خلایق بر صراط پس بعضی از ایشان می‌گذرند آنجا مانند برق جهنده و از ایشان
کسی می‌گذرد آنجا مثل باد تند و از ایشان کسی می‌گذرد آنجا مانند اسب تندرو و از ایشان کسی می‌گذرد آنجا
مانند مرد پیاده رونده و از ایشان کسی می‌گذرد آنجا در حالیکه می‌چسبد [illegible] سینه‌اش و از ایشان کسی را
می‌گیرد آتش و وقتیکه بایستند خلایق در برابر خدای عز و جل می‌پرند صحیفه‌ها از جانب راست و چپ پس
اما کسیکه داده شود کتاب او بدست راستش پس بزودی حساب کرده شود حساب آسانی و برمی‌گردد
به اهلش در حالیکه مسرور شده می‌باشد و اما کسیکه داده شود کتاب او بدست چپش پس می‌خواند
ثبور را یعنی هلاکت را و درآید به آتش افروخته و سؤال کرده از بعضی علما که چگونه داده شود بدست چپ او از پشت
سر او گفت داخل می‌کنند دست چپ او را از سینه‌اش و بیرون می‌آورند از پشت سرش پس می‌خواند ویل
و ثبور را و درآید به آتش افروخته پس می‌گوید [illegible] امروز [illegible] ثبور بسیار پس ندا می‌رسد از جانب
خدای عز و جل [illegible] بعزت و جلال خود سوگند [illegible] ستم ستم‌کننده [illegible] قصاص [illegible] اقتضا
از [illegible] شاخ دارد [illegible] شاخ زند [illegible] هر آینه سؤال خواهم [illegible]
[illegible] که از اهل بهشت به بهشت و نه اهل جهنم بجهنم و در [illegible] او مظلمه باشد پس قصاص
میکنند در آن وقت برای مظلومان از ظالمان و میگیرند از حسنات ظالم پس میگذارند در صحیفه مظلوم پس وقتیکه
تمام شد [illegible] حسنات او [illegible] مظالم [illegible] از آن میگیرند از سیئات مظلوم پس میگذارند بر صحیفه
ظالم [illegible] بجهنم [illegible] کعب گفته می‌آید پروردگار عز و جل در روز
قیامت در میان ملائکه آسمان هفتم [illegible] که خداوند [illegible] منزه و متعالی است از آنکه بیاید و دیده شود
زیرا که او جسم نیست [illegible] حلول [illegible] مذهب مجسمه است که خدا را جسم
میدانند [illegible] مذهب سخیف [illegible] پس می‌آورد بهشت را
در حالیکه [illegible] در میان ملائکه می‌بینند او را [illegible]
و بدکار و بتحقیق احاطه [illegible] ملائکه رحمت پس می‌گذارند در جانب راست عرش و بدرستیکه
بوی او را درک می‌کنند از پانصد سال راه [illegible] بهشت را [illegible] از طرف [illegible]

اما جهنم را

در بیان [illegible]

اما جهنم را پس در خصوص او و در آن روایت وارد شده چنانکه مصنف نیز گفته که می‌آورند جهنم را که
می‌کشند هفتاد هزار مهار هر مهاری را هفتاد هزار ملک می‌گیرند در حالیکه از بس که افروخته شده باشد بر آن ملائکه
سیاه [illegible] سیاه بسیار غلیظ بسیار شبیه [illegible] زنجیرهای بسیار طولانی و
حلقه‌های [illegible] و آهنهای [illegible] و دیگها و قطعه‌ها و مارهای جهنم که بچشمهای ایشان
لمعان می‌کند مانند برق و بر رویهای ایشان شعله‌ایست مانند آتش سوخته و بتحقیق چشمهای ایشان [illegible]
از بهم زدن [illegible] پس می‌گذارند جهنم را هر جا خدا خواهد پس وقتیکه
می‌بیند آتش جهنم خلایق را [illegible] و میان ایشان بقدر پانصد سال راه آشفته باد
و ناله می‌کند [illegible] پس نماند ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر آنکه بزانو درافتند و می‌گیرد او را رعشه
رعشه و می‌گیرد [illegible] و معلق بسوی حنجره‌اش نه بیرون می‌آید و نه برمی‌گردد بجای خود و اینست قول او تعالی
اذ القلوب لدی الحناجر کاظمین یعنی وقتیکه دلها نزد حنجره‌ها [illegible] بعضی گفته جهنم در جانب
عرش [illegible] پس می‌آورند میزان را پس می‌گذارند در برابر خداوند جبار پس [illegible] خزانه خلایق را
عرض حساب گفت کعب احبار هرگاه مردی [illegible] عمل هفتاد پیغمبر باشد هر آینه میترسد از آن روز
از شدت آن روز گفت عبدالله بن مسعود دوست دارم که حسنات من زیاده باشد [illegible] بقدر [illegible]
پس ترک کنم [illegible] بهشت و دوزخ پس گوینده مرا که آرزو کن پس می‌گویم آرزو میکنم که خاک باشم.

ذکر نامهای روز قیامت است

و این قدر کفایت [illegible]

این روزیست که متعدد است نامهای آن بجهت بسیاری معانی آن یوم القیمة
روز رستخیز یوم الحسرة و الندامة روز حسرت و پشیمانی یوم المسابقة روز سبقت گرفتن یوم المناقشة
روز جدا کردن یوم المنافسة روز رغبت [illegible] یوم المحاسبة روز حساب کردن
یوم المسئلة روز سؤال کردن یوم الزلزلة روز حرکت و جنبیدن یوم الندامة روز

جنبیدن زمین یوم الآزفه روز قیامت یوم الرّاجفه روزی که آسمان و زمین از حرکت بسیر بزرد یوم العاقبه
روزی که عذاب آن هلاک و شدیدات سخت یوم الواقعه روزیکه قطعیات وقت آن و ناچارات از وقوع شده
آن یوم الداهیه روز بلا و زحمت و شفقت و امر عظیم یوم الحاقه روزیکه حق است وقت آن یوم الطامه
روزیکه حق غالب و بلند است در آن یوم الصّاخه روزیکه صداها روز رستخیز که در آن صیحه شدید می‌شود
یوم الغاشیه روزیکه راهیبه و بعد از آن پوشیده و پنهانست یوم القارعه روزی که بنیاد ارقیامت
بسبب هول و هیبت دلها مردمان را بکوبد یوم النفخه روز صدا و فریاد یوم الرجعه روز برگشت
و عود یوم الرجفه روز جنبیدن و حرکت کردن یوم الزجره روز صدا و زیاد کردن یوم السکره
روز مست شدن یوم البقا روز باقی بودن یوم اللقا روز ملاقات کردن خدایتعالی با اعمال با یکدیگر را
یوم البکا روز گریه و زاری یوم القضا روز حکم یوم الجزا روز پاداش یوم المآب روز بازگشت
یوم المتاب روز رجوع یوم الثواب روز مکافات و عوض یوم الحساب روز حساب یوم
العذاب روز عقوبت یوم العقاب روز محنت و عذاب یوم المرصاد روز کمین گاه یعنی در آن روز
کسی از جزای جرم خلاص نمی‌شود زیرا که خداوند عالم در کمین گاه ایشان است یوم المیعاد روز وعده گاه
یوم التّناد روز اجتماع ناس یوم الانکدار روز تیره و سقوط ستارگان یوم الانفطار روز شکافته
شدن آسمان یوم الانتشار روز پراکنده شدن یوم الانفجار روز شکافته شدن
و جاری شدن یوم الافتقار روز احتیاج یوم الاعتبار روز منتقل شدن یوم الحشر روز
جمع گشتن خلایق یوم النّشر که زنده گشتن برای حساب یا روز زنده شدن خلایق یوم النّشور روز مبعوث
شدن مردم و زنده شدن ایشان یوم الجزع روز فریاد و زاری کردن یوم الفزع روز ترس و خوف
یوم السّباق روز سبقت کردن یوم التّلاق روز بهم رسیدن یوم الفراق روز جدا گشتن شدن
یوم الانشقاق روز شکافته شدن یوم الفلق روز پاره شدن و جدا شدن یوم الفرق روز جدا شدن

یوم العرق

یوم العرق روز عرق کردن یوم الیقین روز یقین یوم الدّین روز جزا یوم یقوم النّاس لربّ
العالمین روز قیام مردم برای پروردگار عالمیان پس چگونه ای فرزند آدم که مغرور شده و فتنه که دیده
شده در سرور و برانگیخته شده روز نمایان گردانیده شده آنچه در گور است و ظاهر کرده شود یعنی ظاهر گردانیده شود
آنچه در سینه‌ها است و در هم پیچیده شود آفتاب و منخسف و تیره کرده و فرو ریزند ستارگان و ناقه‌ها که نزدیک بزاییدن
از جهت آنکه ده ماهه گذشته باشد فرو گذاشته شوند و همه دریاها بر کرده شوند و کوه‌ها روان کرده شوند و
همه جانوران و حشی جمع کرده شوند و جفت کرده شوند نفسها یعنی هر کسی را باشد جفت برانگیزانند صالح را با صالح
و طالح را با طالح و بزرگ گرده شود ملها و محشور شوند پابرهنه و با تن برهنه عریان و کشیده شوند زبانهای ایشان زمین
و بالیستند در آن روز برابر عرش از هول حیرانان و از شدت آن مستان بتحقیق سایه افکنده باشد بر ایشان
کرب و محنت و بدبختی و زحمت از اندازه بیرون گذشته که واشتداد و شکفت نماید بر ایشان کرباد شده
داشته باشد ترس و خوف و طول با مشقت و زحمت و بسیار باشد گریه و زاری و شده اشکها چشمها
و لازم گردد خضوع و سر افکندگی را و شامل گردد بر ایشان اضطراب و در گرفته باشد عرق از عرق بدنهای ایشان و خواهم دید همه را
و حیران و ضعیف میمانند عقلها و عام می‌شود غفلت همه را و اندوه ناک و تنگ می‌شود سینه‌ها و بزرگ می‌شود کارها
و حیرت حاصل می‌شود عقلها را و منقطع و بریده می‌شود اسباب و می‌بینند عذاب را و نمودار می‌شود ثواب‌ها را
ذلت و خواری و خاضع و فروتنی می‌کند همه و متزلزل می‌شود قدمها و متنبه می‌گردد فهمها و طول می‌کشد قیام
و منقطع می‌شود کلام پس نه آفتاب کار می‌کند که روشنائی کند و نه ماه که سیر کند و نه ستاره که در خشندگی باشد
و نه فلک که روان گردد و نه زمین که حرکت کند و نه آسمان که سایه افکند و نه ابر و نه رود و نه دریا و نه صحرا
دار از آن روزیکه بزرگ می‌باشد امر آن و عظیم می‌گردد خطر آن روزیکه چشمها بهم بسته شده و در آن
در برابر باشد روزیکه نفع نمی‌رسد ستمکاران را عذرهای ایشان و مر ایشان راست عذاب و لعنت
و مر ایشان راست خانه بد بتحقیق خایع و فرو شده گشته از هول آن صداها که شکافته در آن القفار

و توقد و آشکار شد مخفیها و مهیا گشته خلقها و احاطه نمود بلدها و در اندامهای بندگان در حالتیکه ایشان

کوتاه شده‌اند خشک شده‌اند مرکب لعاب و بربالهای مرکب جگرها و پیر مرکب کودک و ساکن مرکب که پیران دانستند

می‌لرزند و رعشه می‌کنند به نماز ظاهر مرکب اعمال قبیحه و نزدیک گشته بهشت و افروخته گشته دوزخ

و امر که گشته جدا از این امر بزرگ و جسیم و هول عظیم باشد نشسته‌اند و البته‌اکه کافر

با یگانه نعمت و رضوان و یا بخانه آتش و نیران و این قصیده جامعه است بجهت آنچه

گذشت از احوال قیامت و نام آن قلادة الدر المنثور فی ذکر البعث

و المنثور یعنی گردن بند نیست از در که پراکنده شده در ذکر زنده شدن مبعوث شدن

و زنده گشتن خدا الله اعظم ما جال فی الفکر و حکمه فی الملا یا حکم مقتدر بعض خدا بزرگترست

از آنکه جولان کند در فکرها و حکم او در مخلوقات حکم با اقتدارات مولی عظیم حکیم واحد صمد

حی قدیم ما بین فاطر الفطر آن بزرگ بردبار یگانه معبود بحق زنده قدیم اراده کننده جیزها حسن

آفریننده مخلوقات است یا رب یا سامع الاصوات صل علی رسولک المجتبی من اطهر المجتبی

ای پروردگار ای شنونده صداها رحمت فرست بر فرستاده خود که برگزیده است از پاکترین بشر

هو احمد المصطفی الهادی الجنین هدی کل الخلایق بالایات و السور که او احمد است که

برگزیده که هدایت کننده بشارت دهنده است بجهت هدایت همه مردمان بمقتضای آیات و سورها

و آله و اصحابه فهم کالنجم حل من یسمو علی القمر و بر آل او و اصحاب او پس ایشان

مانند ستاره‌ها که اشراف در اطراف بسبکه بلندی می‌کند بر ماه اشکو الیک امور انت تعلمها فتوهد

عزمی و ما فرطت فی عمری شکایت می‌کنم بسوی تو از کارها که تو میدانی آنها را که آن سست عزم

من است و آنکه ضایع کردم از بس تقصیر در عمر خود و فرط میلی الی الدنیا و قد خسرت

عن ساعد الغفلة فی الاصال و البکر و از سبقت که کرده میل من بسوی دنیا بتحقیق زیان کردم

از بازو

در صبح و شام

از بازوی که آن غفلت است یا رب یا ماجد بتوفیق و مغفرة و حسن عاقبة فی الورد و الصدر

ای پروردگار ای صاحب سخاوت لطف کن توفیق و بخشیدن و نیکوئی عاقبت را در وقت وارد شدن و در وقت برگشتن بسوی آنکه بعد از وقت مرگ و در وقت مبعوث شدن از قبر

فاصبح الخلق فی خوف و فی دهش و ذو الهوی هم فی اعظم الخطر بتحقیق صبح کرده‌اند که کافر

مردم در ترس و در رفتار و در روغن غافل کننده دائما در بزرگترین امر هلاکت اند و للقیمة اشراط

و قد ظهرت بعض العلامات و الباقی علی الاثر و از برای روز رستخیز علامات است و بتحقیق

ظاهر گردید بعض آن علامات و باقی مانده بر عقب آنهاست قل الوفا فلا عهد و لا ذمم و استحکم

الجهل فی البادین و الحضر کم شدات وفا پس نه عهدی و نه امانت و محکم گشته نادانی در بادیه نشینان

و گشتگان باعوا الادیانهم بالبخس من سحت و اظهروا الفسق و العدوان و الاثم و فروخته‌اند

دینهای خود را بکم از حرام و ظاهر ساخته‌اند فسق و عداوت و آثار دیگر و جاهروا بالمعاصی و آنفوا بدعا

عمت فصاحبها یمشی بلا حذر و اشکار کرده‌اند معاصی را و اختیار کرده‌اند بدعتها را که شامل گشته است

و طالب الحق بین الناس مستتر

پس صاحب آنها براه میرود بدون آنکه حذر نماید و بترسد و طالب کننده حق در میان مردم پنهان است بر آنانکه حق سلطان است

و صاحب الافک فیهم غیر مستتر و صاحب دروغ ظاهر در میان ایشان پنهان نیست بلکه آشکار است چه می‌خواهد از دروغ و افترا که

و الوزن بالویل و الاهوا معتبر و الوزن بالحق فیهم غیر معتبر و سنجیدن و دروغ گفتن دیگر

بعض نقصان دادن بازار کشتن که باعث دخل به بدبیل است که در آن وادیست در جهنم و بهوا و خواهش

رفتار نمودن معتبرات و وزن کشیدن بحق در میان ایشان غیر معتبر است و قد بدا النقص

في الاسلام منثمرا و بدلت صفوة الخيرات بالكدر و بتحقيق ظاهر گشته نقصان در اسلام

در حالتيکه شهرت يافته نقصان او و بدل و عوض شد خالص خير [illegible] بکدر مخلوط

و مخلوط و سوف يخرج دجال الضلالة يخفى هرج و قحط كأنه جار في الخيل و [illegible] بيرون

دجال گمراهي [illegible] و قحط [illegible] در صورت [illegible] و يدعي انه رب العباد و هل يخفى صفات

كذب خارج المعهود و [illegible] دعوى کند که او پروردگار بندگان است و آيا پنهان [illegible] صفات

دروغ [illegible] ظاهر است [illegible] جسم [illegible] و يدعي انه رب العباد فان

جنة طوبى لداخلها و ذو جنته باب من السقر [illegible] بهشت

خوش حال کسی را که داخل [illegible] يعني هر که مخالفت او کند داخل بهشت [illegible] اگرچه در ظاهر

او را جهنم با آتش اندازد و بهشت دروغ او [illegible] بهشت گذاشته [illegible] از جهنم

شهر و عشر لياط طول مدته لكنها عجب في الطول و القصر [illegible]

طول [illegible] خروج او ليکن عجب است در طول و کوتاهي فيبعث الله عيسى ناصرا حكما

عدلا و يعضده بالنصر و الظفر پس بفرستد خداي تعالى حضرت عيسى را [illegible] در حالتيکه ياري کننده

و حکم کننده [illegible] باشد و ياري کند او را [illegible] فيتبع الكاذب الباغي و يقتله

و يمحق الله اهل البغي و الفساد پس [illegible] آن دروغ گو و طاغي را [illegible] و بکشد

او را [illegible] خدای تعالی اهل طغيان [illegible] دجال را جناب صاحب [illegible]

ميکشد [illegible] و حضرت عيسى [illegible] در عقب آنحضرت نماز خواهد کرد و قام عيسى بقيم الحق

متبعا بشرعة المصطفى المختار من مضر و قائم ميکند حضرت عيسى [illegible] حق ميکند

در حالتيکه تابع باشد شريعت جناب رسالت مآب محمد مصطفی [illegible]

قبيله بزرگ است [illegible] و قبيله بزرگ [illegible] عرب است في اربعين من

الاعوام مخصبة فيكسب المال فيجا [illegible] در چهل سالی از سالها [illegible]

پس کسب ميکند [illegible] و جيش ياجوج و ماجوج قد مرجا و البغي عم

بسبيل غير منهمس و لشکر ياجوج و ماجوج بتحقيق [illegible] و بغي و طغيان فرا گرفته

بطريقيکه غير [illegible] حتى اذا افنى الله الفساد دعا عيسى فافناهم المولى على قدر

تا آنکه [illegible] تمام کند خدا فساد را ميخواند عيسى را پس فانی ميکند [illegible] خدای عالم [illegible]

بمقدار قدر و عاد للناس عيد الخير مكملا حتى يتم لعيسى اخر العمر [illegible]

عيد خير و برکت در حالتيکه کامل گردد تا آنکه تمام کند [illegible] عيسى در آخر عمر [illegible]

و الشمس حين ترى في الغرب طالعة طلوعها اية من اعظم الكبرى و آفتاب [illegible] ميبيند

از مغرب طلوع ميکند طلوع [illegible] علامتيست از بزرگترين آيات عظيمه فعند ذلك لا ايمان تقبل من

[illegible] ايمان [illegible] از اهل [illegible]

اهل الجحود و لا عذر لمعتذر [illegible] الكفار

[illegible] و دابة في وجوه المومنين لها و سم [illegible]

قبول نميکرند [illegible] و الخلف

بالقتل [illegible] از نور [illegible]

هل فتنة الدجال قبلهما او بعد [illegible] في الخبر [illegible] از آن

[illegible] طلوع آفتاب از مغرب [illegible]

بتحقيق [illegible] و كم خراب و كم خسف و زلزلة و فتح [illegible] و آيات من النذر

[illegible] زمين و زلزله و آتش [illegible]

و نفخة تذهب الارواح شدتها الا الذين عنوا في سورة الزمر [illegible]

[illegible] و نفخ في الصور فصعق

من في السموات و الارض الا ما شاء الله [illegible]

الحكر

بلالک می گفد مرکه در آنانماد و زبان است. مدتی که بسیار خدا خواهد و اربعون من الاعوام قد حسبت
تغشا بیبت به الارواح في الصعود و چهل سال از سالها بتحقیق حساب شدا و بیدرنگ که سبحانه [illegible] می شد
بسبب آن بعض میخیزند رو [illegible] قاموا حفاة عراة مثل ما خلقوا من هول ما عاينوا
سكرى بلا سكر برمیخیزند در حال آنکه پیاده عریان می شوند مانند زمانیکه مرآفریده شدند از هول
آنکه می بینند مست می شوند بدون آنکه مست کنند قوم مشاة و ركبان على نجيب
عليهم حلل ابهى من الزهر طایفه پیاده میروند و طایفه سوار می شوند بر شتران نجیب بر ایشان
حله ها می باشد که [illegible] که زیباتر می باشد از گلهای تازه تر و يسحب الظالمون الكافرون على
وجوههم و تحيط النار بالشرر و میکشند ستمکاران کافران را برو رویشان و احاطه میکند
آتش با شرارها و الشمس قد ادنيت و الناس في غرق و في زحام و في كرب
و في حصر و آفتاب بتحقیق نزدیک شده و مردم در غرق و در ازدحام و در کرب
و در حصر می باشند و الارض قد بدلت بيضا ليس لها حفص و لا ملجا يبدى المستتر
و زمین بتحقیق بدل کرده می شود در حالیکه سفید می باشد نیست برای آن حفص و نه پناهی ظاهر میکند
آنچه پنهان است طال الوقوف فجاؤا ادما و رجوا شفاعة من ابيهم اول البشر
طول میکشد وقوف پس می آیند به پیش حضرت آدم و امید میدارند شفاعت را از پدر خود
که اول بشر است فرد ذاك الى نوح فردهم الى الخليل فابدى وصف مفتقر
پس رد میکند آنحضرت ایشانرا بسوی حضرت نوح پس رد میکند ایشانرا بسوی حضرت ابراهیم خلیل پس اظهار
میسازد وصف افتقار را [illegible] الى الكليم الى
عيسى فردهم الى الحبيب فلباهم بلا حصر بسوی حضرت کلیم موسی بن عمران و رد میکند بسوی حضرت
عیسی

پس لبیک گفته [illegible] ایشانرا بسوی حبیب خدا صلوات الله علیه و آله پس لبیک می گوید ایشانرا و جواب میدهد
بدون آنکه منع کند فيشفع المصطفى في فصل القضاء ليستريحوا من الاهوال و الخطر
پس شفاعت کند حضرت محمد المصطفى صلى الله عليه و آله در فصل قضا بعد از آنکه [illegible] خداوند عالم [illegible]
که امت آنحضرت که [illegible] و آنکه [illegible] از سایر امم [illegible]
[illegible] تا آنکه این شفاعت را میکنند تا آنکه استراحت کنند از هولهای قیامت و از امر عظیم
آن تطوى السموات و الاملاك هابطة حول العباد لامر معضل عسر در نوردد
آسمانها و ملائکه [illegible] در حالیکه [illegible] بر اطراف بندگان بجهت امر مشکل و دشوار
و الشمس قد كورت و الكتب قد نشرت و الانجم انكدرت ناهيك منكدرة و آفتاب
بتحقیق در هم پیچیده گشته و نامه اعمال است بتحقیق منتشر و پراکنده گردیده و ستارگان تیره گشته اند
تیره گشتنی است و قد تجلى الاله العرش مقتدرا سبحانه جل عن كيف و عن نكر و بتحقيق
تجلی میکند خدای عرش [illegible] در حالیکه مقتدر است منزه است [illegible]
[illegible] از آنکه او را بیابند و از چگونگی [illegible] فيا خذ الحق للمظلوم
منتصفا من ظالم جار في العدوان و البطر پس میگیرد حق مظلوم را در حالیکه عدالت کننده
از ستمکاران جور کننده در دشمنی [illegible] و الوزن بالقسط
و الاعمال قد ظهرت و وزنها عبرة تبدو المعتبر و سنجیدن [illegible] بعدالت و اعمال بتحقیق
ظاهر میگردد و سنجیدن آنها عبرتیست که هویدا میگردد عبرت گیرنده را و كل من عبد الاوثان يتبعها
باذن ربي و صار الكل في سقر و هر کس که عبادت کرده است بتها را تابع آنها میگردد [illegible] و میگردد
همه آنها به اذن پروردگار من بجهنم میروند و المسلمون الى الميزان قد قسموا ثلاثة فاسمعوا التقسيم بمختصر

و مسلمانان کبو ر میزان میروند اعمال سنجیده شود به سه قسم منقسم میگردند پس کوشش کنید نعیم [illegible]

مختصرا هم فسابق رجحت میزان طاعته له الخلود بلا خوف بلا دهر

پس سبقت کنندا است که زیاد ... سنگین دارد ترازوی طاعت او برای اوست مخلد ابدا

در بهشت بدون ترس و بیم و مذنب کثرت اثامه فله شفع باو زان او

غفر معتفر و گناهکاریست که بسیار است گناهان او پس برای او شفاعت کنند عذر استحقاق در خصوص

و بالطهارة او با بخشیده است بخشندا است و واحد قد تساوت حالتاه له

الاعراف حبس بین الجنة و الحصر و یکی هست که بتحقیق برابر است هر دو حالت او

یعنی طاعت و معصیت او برای اوست اعراف که بنا به بعضی روایات تلهها است میان جنت و دوزخ

و بهشت که در آنجا محبوس است میان بهشت و دوزخ تا که در میان ممنوع از آن و بعد حال شدن

وسد مترجم گوید که تفصیل کیفیت اعراف در کتب خاصه مدون شده هر که خواهد رجوع کند

و یکرم الله مثواه بجنته بجود فضل عمیم غیر منحصر و گرامی دارد خدا مکان و ماوای او را

در بهشت خود بجود و فضل شامل که غیر منحصر است و فی الطریق صراط مد فوق لظی

کحد سیف سطانی دقة الشعر و در راه جسریست که کشیده شده بالای جهنم مانند تیزی

شمشیر کشیده و در باریکی مو است والناس فی ورده شتی مستبق کالبرق و الطیر

او کالخیل فی النظر و مردم در ورود بآن چند قسم اند پس سبقت کنندا است مانند برق

و مرغ تیز پرنده یا مانند اسب دونده در نظر ساع و ماش و مخدوش و معتلق

ناج و کم ساقط فی النار منتثر سعی کنندا است و پیاده روندا و بعضی به زانو خزان شدا

و بعضی اطفال و به رنج صراط را گرفته که از آن نجات یافته میروند و بسیاری میافتند در دوزخ که پراکنده شد

للمؤمنین ورد بعده صدر و الکافرون لهم ورد بلا صدر برای مؤمنان ورود بیت

با آنکه بدوزخ وارد میشوند بعد از آن خارج میشوند و برمیگردند و کافران برای ایشان ورود است خروج

نیست فیشفع المصطفی و الانبیاء و من یختاره الملک الرحمن فی زمر پس

شفاعت میکنند حضرت رسول خدا و پیغمبران و کسیکه اختیار میکند او را پادشاه بسیار بخشنده

در گروهها زمره سابق زمره فی کل عاص له نفس مقصرة و قلبه عن سوء الرب

العظیم بری در هر معصیت کننده که او را نفسی است که تقصیر کننده و دل او از سوء پروردگار

بزرگوار خالی و بری است فاول الشفعاء حقا و اجلهم محمد ذو الثناء الطیب العطر

پس اول شفیعان بحق و آخرایشان محمد صاحب مدح پاکیزه و معطر مقامه ذروة

الکرسی ثم له عقد اللواء بعز غیر منحصر و مقام او بالای کرسی است پس برای اوست

عقد لوای حمد بعزتی که غیر منحصر است و الحوض یشرب منه المؤمنون غدا کالماء یجری

علی الیاقوت و الدرر و حوضی است که مینوشند از آن مؤمنان فردا مانند عسل که روان است بر بالای یاقوت

و درها و یخرج الله اقواما قد احترقوا کانوا اولی العزة الشفعاء النجر و بیرون آورد خدا

کافران را که بتحقیق سوخته باشند که او بود صاحبان عزت بلند و امر بزرگ است و النار منزل اهل الکفر

کلهم طباقها سبعة مسودة الحفر و آتش منزل اهل کفر است همه ایشان است طبقات آن

هفت است که گودی آن سیاه رنگ است جهنم و لظی و الحطیم بینهما ثم السعیر و کل الهول فی

سقر جهنم و جلها اسم اول طبقه جهنم و لظی و حطیم است که در میان آنها پس سعیر است و همه هول و ترس

در سفل است کہ دو کنار طبقہ از دوزخ است وتحت ذالك الجحيم ثم هاوية يهوى بها ابدا سحقا للمحتقر

و در تحت و زیر آن جحیم است پس هاویہ است کہ پوست میندازد از آن همیشہ یعنی کہ در روایت در دوزخ

برابر کہ کہ خوار و ذلیل باشد لکم في كل باب عقوبات مضاعفة و كل واحدة تسطو

على النفس در هر در عقوبتها است کہ از هم دیگر برابر بیشتر است و هر یکی غالب میکند

کہ بگریزد فيها غلاظ شداد من ملائكة قلوبهم شدة اقسى من الحجر در آن غلاظ و شداد درشت

از ملائکہ کہ دلهاء ایشان از جهت شدت سختتر از سنگ لهم مقامع المتعذيب

مرصدة و لكل كسر لديهم غير منجبر برای ایشان عمودهاست بجهت عذاب کہ ...

و هر شکسته نزد ایشان بسته نمیشود سوداء مظلمة شعثاء موحشة وهما محرقة لواحة الجلد

سیاه و تاریک و غبار آلود و وحشت انگیز است و ... تغییر دهنده پوست

فيه الحميم مذيب للوجوه مع الامعاء من شدة الاحراق والتشريد در آن حمیمهاست کہ

رویها را میگدازند با رودهاء از شدت سوزاندن فيها الغساق الشديد البرد يقطعهم

اذا استغاثوا الحر مع ثم مستعر در آن غساق است کہ بسیار سرد است ... پاره کند

بر ایشان از حرارت ... فيها السلاسل و الاغلال تجمعهم مع الشياطين قسرا

جمع منقمر در آن زنجیرهاست و غلها هست کہ جمع میکنند ایشان را با دیوان بقهر ...

مغرب ... فيها العقارب و الحيات قد جعلت جلودها كالبغال الدهم و الحمر

در آن عقربها و مارها هست کہ بتحقیق گردانیده شده ... مانند استران است و الجوع

و العطش المضني و لا نفس فيها و لا اجل فيها المصطبر و گرسنگی و تشنگی

... در آن میکشد و ... در آن هست برای لها اذا ما غلت فوز تقلبهم

ما بين مرتفع منها و منحدر برای آن ... غلیان میکند ... کہ میگردانند

ایشان را در میان نشیب و فراز جمع النواصي مع الاقدام صيرهم كالقسي محنية الوتر

ثم لم ...

هر اکه را ... غلبه نکند ازسالبغا... (margin)

و الانس الا ... الجحيم فيها ... فيها الغساق الشديد البرد يقطعهم اذا استغاثوا من حر ... مستعر

مع ... لهم ... بيدهم ... جمع ... فيها ... منه

من الزقوم يعلق في حلوقهم شوك كالصاب و الصبر برای ایشان طعامی است از زقوم

کہ میاندازند کہ میچسپد در گلوهاء ایشان خارهاء آن مانند صاب و صبر است کہ ... باقیهم عضت

النيران اعظمهم فالموت شهوتهم من شدة الضجر ... برای ایشان کہ میخورد آتش استخوانهاء

ایشان را پس مرگ خواهش ایشان است از شدة زحمت و ... ضجوا و صاحوا فما فاليس

ينفعهم دعاء داع و لا تسليم مصطبر ... نفع نمیدهد ایشان را

خواندن خواننده و نہ تسلیم ... صبر کننده و كل يوم لهم في طول مدتهم

نوع شديد من التعذيب و السعر و هر روز برای ایشان در طول مدت ایشان زحمت

کہ سختتر است از عذاب ... و شعلہ و ... آتش كم بين دار هوان لا انقضاء لها

و دار امن و خلد دائم الدهر چه بسیار ... فاصلہ است کہ مدت آن باخر نرسد

و خانہ امن و ایمنی ... و مخلد ... دار الذين اتقوا مولاهم

و سعوا قصدا لنيل رضاه سعي مؤتمر خانه ... کہ پرهیزکار ... از ...

... و سعی کردند ... قصد رسیدن ... خوشنودی او باشد سعی کسیکہ مؤتمر

... باشد و امنوا و استقاموا امثل ما امروا و استغرقوا وقتهم في الصوم

و السهر و ایمان آوردند ... و بر راه راستند ... کہ امر ... شده بود

... و غرق ... وقت خود را در روزه ... و ... رسیدن و جاهدوا و انتهوا

عما يباعدهم عن بابه و استلانوا كل ذي وعر و جهاد نمودند ...

دشنگ که پیکنند و خود را باز داشتند از آنچه او را رد کنند این نزا از درا و بگاه و طلب نرع که از هر چیزی

که بکت دلغزنده‌اند جنات عدن لهم ما یشتهون بها فی مقعد الصدق بین الروض

و النهر جنات عدن برای ایشان است که هر چه خواهش کنند و در آن مرتبه است درجایگاه راستی

در مجلس حق و مکان پسندیده در میان باغستان و جوی‌ها بناؤها ذهب تربها ذهب

و طینها المسک و الحصباء من درر بنای آن طلاست بتحقیق زینت داده است آنرا

طلا و خاک آن مشک است و سنگ ریزه‌هایش از درهاست او را قها ذهب منها الغصول

و نبت بکل نوع من الریحان و الثمر بر گهای آن طلاست که نزدیک آنند شاخهات به هر نوع

ریحان و میوه در آن هست دار النعیم و جنات الخلد لهم دار السلام لهم ماوی

الغیب دار نعیم که اسم بهشت است و جنات خلد برای ایشان است دار السلام برای ایشان است

که این از تعبیرات است و جنة الخلد و المأوی و کم جمعت جنات عدن لهم من نفس

و جنت خلد و ماوی و هم بسیار جمع که جنات عدن برای ایشان طباقها

درجات عدد‌ها ماة کل اثنین کبعد الارض و القمر طبقهای آن چند درجات که

شماره صد است که میان هر دو درجه بقدر میان زمین و ماه است که در آسمان اول اعلی منازلها

الفردوس عالیها عرش الاله فسل و اطمع و لا تکسل بلند ترین منزلهای آن فردوس است

که بالای آن عرش خداست پس سوال کن و طمع کن و ترک مکن این سوال و طمع را انهارها عسل

صافیه شائبة و خالص اللبن الجاری بلا کدر نهرهای آن عسل است که چیز دیگر با آن مخلوط

نیست و یکی از شیر خالص است که روان میرود بدون آنکه کدورت در آن باشد و اطیب الماء

والخمر

والخمر الذی سلمت من الصداع و نطق اللهو و التسکر و پاکیزه‌ترین آب شراب است که سالم است

از درد سر و لهو و لغو و بیهوده گفتن و مست شدن و الکل تحت جبال المسک منبعها

بجریدنه کیف غیر محتجر و همه آن در زیر کوههای مشک که منبع آنهاست روان میباشند به هر طریق

که خواهند بدون آنکه آنها را منع کنند فیها فواکه ابکار من تینز یبعثن فی حلل فی الحسن

و المخضر در آنها توانا به هر میوه که زینت داده و شاداب باشد ظاهر سازند در حله‌ها

که خوبیها و تازه‌ترا است فانها المؤمنات الصابرات علی حفظ العهود مع الاملاق و

الضرر زنهار مؤمنات آنکه صبر کردند بر نگاهداشتن عهدها و پیمانها با شدت فقر و رنج

و ضرر کانهن بدور فی غصون نقا علی کثیب بدت فی ظلمة الشعر گویا ایشان ماه شب چهارده‌اند

در شاخسار پاکیزه که بر بالای تل ریگ ظاهر شده در تاریکی موی کل امرء منهم یعطی

قوی مائة فی الاکل و الشرب و الافضاء بلا خوف هر مردی از ایشان عطا کرده باشد قوت

صد نفر در خوردن و آشامیدن و جماع نمودن بدون ترس طعامهم رشح مسک کلما عرقوا

عادت بطونهم فی هضم منضم طعام ایشان که از خوردن ترشح میکند و شده مشک است هر وقت

که عرق کنند بر میگردد شکمهای ایشان در هضم و گوارا شدن در هضم که بهتر است لا جوع لا برد

لا هم و لا نصب بل عیشهم من جمیع النائبات عری نه گرسنگی و نه سرما و نه اندوه

و نه مشقت میباشد در آنجا بلکه عیش ایشان از همه مصیبات عاری است بها الوصائف و

الغلمان تخدمهم کلؤلؤ فی کمال الحسن منتثر و در آنجا کنیزان هستند و غلامان خدمت

میکنند ایشان را مانند لؤلؤ است در کمال زیبائی که پراکنده باشد فیها غنا الجواری

الناعمات لهم باحسن الذکر للمولی مع السمر و در آنجا غنا و خوانندگی کنیزان

مرزم اندام ایشان است بهترین کلام خوانند که میکنند برای اقارخفا بافضه و حکایت عمران

لباسهم سندس حلاهم ذهب و لؤلؤ و نعیم غیر مخصص لباس ایشان سندس است
زینت و زیور ایشان طلا است و لؤلؤ است و نعمتهای بی پایان در اینجا هست و الذکر کالنفس
الجاری بلا کلف و تنزهو عن کلام اللهو و الهذر و ذکر کردن و یاد نمودن مانند
نفس جاری و روان بعیر بلکه در یاد کشیدن بدون زحمت و مشقت و [illegible] و کنند از کلام لهو و بیهوده
فلذا وجبت فیها من الخیر مالم یجر فی خلد ~~و لم یکن مدرکا بالسمع~~ و اکلها دائم لا شیء
منقطع کرد احاد بهما بالطیب الخبر و خوردن آنها همیشه که است چیزی نیست که منقطع
باشد مگر لیکن خیرها از برای ~~ایشان~~ انکه چیزی پاکیزه تر است فیها من الخیر مالم یجر فی خلد
و لم یکن مدرکا بالسمع و البصر در آنجا از خیر آنقدر است ~~[illegible]~~
که هیچ کسی نه گذشته [illegible] و بگوش و چشم ادراک نشد فیها دعی الملک المولی بلا غضب
سبحانه و لم نفع بلا غیض در آنجا خوشنودی پادشاه است که غضب نمیکند و منزه است
از نقایص و برای ایشان نفع است بدون تغییر و تبدیل لهم من الله شیء لا نظیر له سماع تسلیمه
و الفوز بالنظر برای ایشان از جانب خدا [illegible] چیزها است که مانند و شبیه ندارد شنیدن [illegible]
[illegible] و فایز النظر [illegible] و رستگار شدن است بنظر کردن بغیر کیف لا احد
لا مثل حقا کما جاء فی القرآن و الخبر بدون چگونگی [illegible] مانند حق است چنانکه
در قرآن آمده و در خبر وارد شده و هی الزیادة و الحسنی التی وردت باعظم الموعد المذکور
فی الذکر و آن زیادتی و بهترین کلام است که [illegible] داده شده بهتر [illegible] موعد
چه [illegible] که داده برای [illegible] آنکه مذکور است در [illegible] لله قوم اطاعوه و ما قصدوا
سواه ان نظروا الاکوان بالعبر [illegible] را قومی است که اطاعت میکنند او را و قصد نمیکنند

غیر او را

لشوق

غیر او را و فیتکر نگاه کنند ممکنات و مخلوقات را بانکه تغییر می یابد و تبدیل میشود و کابدوا ا
و الادکار [illegible] و لازموا الجد فی الادلاج و البکر و بشقت می اندازند خود را در شوق
و ذکر اوقات ایشان است و ملازم می گردند [illegible] در سحرها و شبها یا مالک الملک جد لی بالرضا
کما فاتت لی [illegible] فی سالف العمر ای [illegible] کرم کن بر من [illegible] که فوت شد
[illegible] کنند [illegible] یارب صل علی الهادی المجتبی لنا و الہ و انصر بالخیر
منتصر [illegible] رحمت بفرست بر هدایت کننده [illegible] و بر آل او [illegible]
و یاری کن [illegible] ماهبت نسیم صباء و اهتز نبت ربا و فاح طیب
[illegible] نسمة السحر [illegible] بوی خوش
[illegible] تسع عشر بعدها ماة کلا [illegible]
این قصیده [illegible] نوزده [illegible] کلمات [illegible]
تمام گشت این چند ورق [illegible]

[illegible] ١٢٦٣ [illegible]
۲۱ [illegible] المعظم

حرره [illegible]

مجلس شورای ملی ۱۳۰۲ کتابخانه

